

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۵)

# سیری در تاریخ پیامبر اکرم

صلوات الله علیه و علی آله اجمعین

جلد دوم

تألیف

سید محمد محسن حسینی طهرانی



پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، وَالْأَفْعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَ  
النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛

«وقتی که بدعت‌ها در میان مردم ظاهر بشود، عالم باید علم خودش را ظاهر کند و باید مطالب را به مردم بگوید و مدارک را به مردم ارائه دهد.»

بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۴، با قدری اختلاف



فهرست مطالب





فهرست مطالب و موضوعات  
سیری در تاریخ پیامبر اکرم (جلد دوم)

صفحه

عنوان

مجلس هفدهم:

تشخیص سیره پیامبر و ائمه علیهم السلام براساس ملاکات یقینی

۱۷-۴۰

۱۹	ضرورت و اهمیت اطلاع از سیره و روش پیامبر و ائمه علیهم السلام
۲۰	لزوم بیان حقایق و حرمت کتمان وقایع مسلم تاریخی
۲۳	نقل گزینشی وقایع تاریخی، بزرگ‌ترین خیانت مورخ
۲۶	فرق بین امام واقعی و امام ساخته اوهام و تخیلات
۲۸	پیروی عوام الناس از احساسات غیر عقلانی
۲۹	اهمیت یقین جهت تشخیص سیره ائمه علیهم السلام
۲۹	اساس شریعت اسلام در تبعیت مبتنی بر حقیقت و یقین
۳۰	علت تبری شیطان در روز قیامت از تابعین خود
۳۲	کیفیت حضور اعمال انسان در قیامت
۳۳	لزوم عقلی و وجوب فطری تبعیت از اعلم
۳۴	کسب علم با استمداد از خداوند متعال
۳۴	عدم تفاوت بین علم اجمالی و علم تفصیلی در وجوب متابعت
۳۵	مراتب یقین یکی از صحابه رسول خدا

- ۳۶ سفره گسترده رسول خدا برای تحصیل یقین و معرفت به واسطه استمداد از حضرت حق ....
- ۳۷ بناء نهضت سیدالشهدا براساس اعلیٰ مرتبه یقین .....
- ۳۹ یقین اصحاب سیدالشهدا علیه السلام در دفاع و حمایت از آن حضرت .....

مجلس هجدهم:

### حرکت انبیا و اولیا براساس یقین

۴۱ - ۶۴

- ۴۳ دعوت کتاب خدا به متابعت براساس علم و یقین .....
- ۴۴ منشأ اختلاف نظرات علما و مجتهدین .....
- ۴۶ شک و تردید به مسیر، بالاترین خطر در راه خدا .....
- ۴۶ دستور اسلام به ملازمت عمل با یقین .....
- ۴۸ علت سعادت ابدی اصحاب سیدالشهدا علیه السلام .....
- ۴۹ دعای امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند مبنی بر شهادت همراه با یقین .....
- ۵۲ وجه تمایز جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر جنگ‌ها .....
- ۵۴ شاخصه‌های مولا و مقتدای انسان .....
- ۵۶ کیفیت شعارهای اسلامی .....
- ۵۷ «تبلیغات» بزرگ‌ترین وسیله استعمار برای از بین بردن تعقل در مسلمین .....
- ۵۹ نقش علمای سوء در پیشبرد اهداف استعمار .....
- ۶۰ تحلیل و بررسی اثر تبلیغات سوء در بیعت‌شکنی کوفیان .....
- ۶۲ عملکرد حضرت مسلم به‌عنوان نماینده حضرت اباعبدالله علیه السلام .....
- ۶۳ کیفیت شهادت حضرت مسلم بن عقیل .....

مجلس نوزدهم:

### جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء

۶۵ - ۸۶

- ۶۷ دوری از معنویت و گرایش به مادی‌گرایی در عصر حاضر .....
- ۶۸ وظیفه علما در حفظ اخلاص طلاب و مقابله با مادی‌گرایی و بدعت‌گذاری استعمار .....
- ۷۰ خصوصیات علمای راستین و مبلغان حقیقی دین خدا .....
- ۷۲ جعل حدیث، یکی از مصائب ادیان الهی .....

۷۲	تبلیغات سوء معاویه با استفاده از جعل احادیث دروغین .....
۷۴	حسن ظنّ عامّه مردم به صحابه، علّت پذیرش احادیث جعلی و انحراف از طریق حق .....
۷۴	حکایتی در واقع‌بینی امیرالمؤمنین علیه السّلام و ظاهرنگری شیخین و عامّه مردم .....
۷۷	معنای جعل حدیث و آثار سوء آن .....
۷۷	نمونه‌هایی از جعل حدیث و تأثیر آن در تغییر تدریجی احکام الهی .....
۸۲	تأثیر فتاوای انحرافی و مجعول علمای سوء در انحطاط دین مردم عوام .....
۸۴	علّت جاودانگی واقعه کربلا .....
۸۵	ذکر مصیبت کاروان اهل‌بیت در کوفه .....

## مجلس بیستم:

## انواع جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء

۸۷-۱۰۹

۸۹	نوع اوّل جعل: جعل حدیث دروغین .....
۹۰	نوع دوّم جعل: کتمان احادیث و حقایق .....
۹۱	نوع سوّم جعل: تأویل و توجیه غیر موجّه احادیث و حقایق دین .....
۹۱	تأویلات و توجیهاات ناصواب برخی غیر مطلعین نسبت به روایت «تکثیر اولاد» .....
۹۴	تحریف قضیه غدیر به وسیله تأویلات و توجیهاات نادرست .....
۹۶	خطرات توجیه و تأویل احادیث توسط علمای دست‌نشانده استعمار .....
۹۷	تأثیر قدرت بیان در تغییر احکام و توجیه روایات .....
۹۸	مسئولیت افراد در قبال ایثار و جانفشانی حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام .....
۹۸	استدراج از حقیقت و گرفتاری در مجاز .....
۹۹	روش‌های استعمار و رژیم‌های ظالم در استفاده از علمای سوء برای توجیه قضایای باطل خود .....
۱۰۰	فریب دادن مردم با استفاده از افراد موجّه و ظاهرالصّلاح .....
۱۰۲	حکایتی در باب مکر ظالمان با سوء استفاده از علمای دنیا طلب .....
۱۰۵	تأثیر ظاهر شرعی و چهره وجیه علمای سوء در شهید نمودن امام حسین علیه السّلام .....
۱۰۶	إخبار رسول خدا از شهادت امام حسین علیه السّلام .....
۱۰۶	اجر و منزلت زائران حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام .....
۱۰۷	ابیاتی در رثای امام حسین علیه السّلام .....
۱۰۸	تکلم پیرمرد شامی با حضرت سجّاد علیه السّلام در کوچه‌های شام .....

## مجلس بیست و یکم:

## ضربه جبران‌ناپذیر علمای سوء نسبت به دین

۱۳۳ - ۱۱۱

- ۱۱۳ ..... خطر علمای خود فروخته و منحرف برای اسلام
- ۱۱۴ ..... علت نفوذ استعمار در بین علما در جریان مشروطه
- ۱۱۵ ..... فعالیت دائمی استعمار در بین شیعیان و ملت‌های اسلامی
- ۱۱۵ ..... خطر عظیم علمای سوء به خاطر توجه و تأویل مسائل بنابر مصالح دنیوی
- ۱۱۶ ..... نقد مسئله «تحدید نسل»
- ۱۱۷ ..... تحریف روایات نهج‌البلاغه پیرامون زنان
- ۱۱۸ ..... اتقان سندی و محتوایی نهج‌البلاغه
- ۱۲۱ ..... نقد کلام برخی علمای ظاهرین در قیاس حضرت ابوالفضل و حضرت علی‌اکبر با سایرین
- ۱۲۲ ..... معنای صحیح روایت «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ»
- ۱۲۴ ..... فرمایش امیرالمؤمنین در تبیین معنای تأسی به پیامبر اکرم
- ۱۲۸ ..... لزوم دفاع جدی‌تر و قوی‌تر از مبانی اسلام در عصر حاضر
- ۱۲۹ ..... لزوم طی طریق با اتکا به علم و یقین باطنی و عملی، و عدم اکتفا به دانش فکری و ظاهری
- ۱۳۰ ..... عظمت مقام و مرتبه حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
- ۱۳۲ ..... کیفیت شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام

## مجلس بیست و دوم:

## لزوم یقین جهت قبول ولایت پیامبر و ائمه اطهار و وجوب تعبد در مقام اطاعت از اوامر آنها

۱۵۵ - ۱۳۵

- ۱۳۷ ..... لزوم یقین و اطمینان قلبی در مسیر حرکت به سوی توحید
- ۱۳۸ ..... راه حصول مرتبه یقین قلبی و علم باطنی
- ۱۳۹ ..... لزوم یقین ظاهری جهت وصول به یقین وجدانی
- ۱۳۹ ..... امکان حصول شک و تردید در یقین ظاهری، و عدم امکان آن در یقین باطنی
- ۱۴۰ ..... علت امکان وقوع خطا در ادراکات عقلی انسان
- ۱۴۱ ..... فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام درباره دوران پنهانی حق و آشکاری باطل
- ۱۴۲ ..... وصول به مراتب بالاتر یقین با عبور از منویات نفسانی
- ۱۴۳ ..... وظیفه پیامبر اکرم در رشد و تعالی بشریت

- ۱۴۵ ..... علّت نیاز به پیغمبر و امام حیّ جهت تکامل نفوس
- ۱۴۷ ..... بی‌فایده بودن عبادت بدون اتّصال به مقام ولایت
- ۱۴۸ ..... لزوم پذیرش ولایت پیغمبر و امام با علم تفصیلی، و تبعیت از او با علم اجمالی
- ۱۴۹ ..... فرمایش علامه طباطبایی در ملاک انتخاب مرجع تقلید و شدّت اهمّیت آن
- ۱۵۰ ..... عدم تغییر رأی اولیای خدا به علّت کشف تفصیلی واقع
- ۱۵۱ ..... وجوب تعبّد محض و ممنوعیت اظهار نظر در مقابل مقام ولایت و امامت
- ۱۵۱ ..... تفاوت احکام شرع در موارد و موقعیت‌های متفاوت
- ۱۵۳ ..... حکمت صبر رسول خدا هنگام رفتن امام حسین روی دوش ایشان در سجده نماز جماعت
- ۱۵۳ ..... رفتار ظالمانه امت با اهل بیت رسول خدا
- ۱۵۴ ..... کیفیت ورود کاروان اهل بیت به شهر شام
- ۱۵۴ ..... ورود اسرا به مجلس یزید

## مجلس بیست و سوّم:

## محدوده حجّیت حکم عقل و حکم شرع و حکم امام علیه السّلام

۱۸۰- ۱۵۷

- ۱۵۹ ..... وجوب تعبّد در قبال مقام نبوت و ولایت
- ۱۶۰ ..... جایگاه عقل و حواس ظاهری در وصول به مصالح و مفاسد حقیقی قضایا
- ۱۶۱ ..... نمونه‌هایی از نقصان ادراک افراد نسبت به فرمایشات و حقیقت مسائل اولیای الهی
- ۱۶۳ ..... علّت نیاز بشر به پیروی از اولیای الهی مشرف بر نفس و روح انسان
- ۱۶۴ ..... محدوده ادراک عقل از عالم واقع و حقیقت
- ۱۶۴ ..... نقد نظریه «نزاع بین عقل و عشق در واقعه کربلا»
- ۱۶۵ ..... علّت نقصان عقل در ادراک مصالح و مفاسد حقیقی عالم واقع
- ۱۶۶ ..... حجّیت ذاتی عقل
- ۱۶۷ ..... عدم تنافی شهود عرفا با استدلال عقلی حکما
- ۱۶۸ ..... محدوده ادراکات عقل
- ۱۷۰ ..... علّت حکم عقل به لزوم پیروی از مقام ولایت
- ۱۷۱ ..... میزان حجّیت حکم عقل و حکم ظاهر شرع و حکم امام علیه السّلام
- ۱۷۲ ..... وجوب عقلی پذیرش «امر امام حسن به صلح» و «نهی امام باقر علیهما السّلام از قیام علیه ظلم»
- ۱۷۴ ..... نهی عقل و شرع از قیام بدون فایده

- ۱۷۴ ..... علّت نهی ائمه علیهم السّلام از قیام‌های بعد از واقعه عاشورا
- ۱۷۷ ..... کیفیت کشف مرام و سیره پیامبر و ائمه اطهار علیهم السّلام از روایات و وقایع تاریخی
- ۱۷۷ ..... لزوم اقتدا به امام علیه السّلام در انطباق کلیات شرعی بر مصادیق
- ۱۷۸ ..... تطبیق غلط کلیات شرعی علّت حکم به قتل امام حسین علیه السّلام
- ۱۷۸ ..... مکالمه مرد شامی با یزید درباره منزلت سیدالشّهدا نزد رسول خدا
- ۱۸۰ ..... فرمایش امام سجّاد علیه السّلام درباره وضعیّت اهل بیت در شام

### مجلس بیست و چهارم:

#### معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و جاهلیّت (۱)

۲۰۲ - ۱۸۱

- ۱۸۳ ..... معنای عرف و معروف
- ۱۸۴ ..... علّت عدم حجّیت عمل مردم و عُرف جامعه در تشخیص معروف و منکر
- ۱۸۵ ..... «کشتن فرزندان از ترس تنگدستی» نمونه‌ای از امور پسندیده در عرف جاهلیّت
- ۱۸۵ ..... «زنده‌به‌گور کردن دختران» نمونه‌ای از غیرت جاهلی
- ۱۸۷ ..... «طواف با بدن عربان» ناشی از تطبیق غلط مسئله تقدّس کعبه در عرف جاهلیّت
- ۱۸۹ ..... کیفیت تطبیق مسئله تقدّس کعبه در شرع اسلام
- ۱۹۰ ..... محدوده حجّیت عمل معروف و پسندیده نزد وجدان بشری
- ۱۹۰ ..... تضادّ پسندیده‌بودن إحياء قبرستان‌ها با ملاک شرع مبنی بر عبرت گرفتن از قبرستان‌ها
- ۱۹۲ ..... تعارض استحباب صله رحم در ایام نوروژ با حرمت إحيای سنت غیراسلامی نوروژ
- ۱۹۳ ..... لزوم جایگزینی مرز عقیدتی به جای مرز جغرافیایی در ممالک اسلامی
- ۱۹۳ ..... أرحمیت ملاکات و سنت‌های شرعی نسبت به سایر سنت‌ها
- ۱۹۴ ..... پسندیده‌بودن سنت‌های عرفی غیر منافی با ملاکات کلی احکام
- ۱۹۶ ..... راه وصول به ملاکات احکام شرعی
- ۱۹۶ ..... اهمّیت نگرش توحیدی در رسیدن به ملاکات حقیقی شریعت
- ۱۹۹ ..... انحصار طریق شناخت معروف در ادراک ملاکات شریعت یا بیان شخص واصل
- ۱۹۹ ..... تأثیر عرف جاهلی در عداوت و جنگ با حضرت سیدالشّهدا علیه السّلام
- ۱۹۹ ..... شکست نقشه یزید برای از بین بردن اهل بیت رسول خدا
- ۲۰۰ ..... اعتذار یزید از امام سجّاد و خواسته‌های سه گانه آن حضرت
- ۲۰۱ ..... مرثیه‌سرایی نعمان بن بشیر نزد مزار پیغمبر اکرم هنگام بازگشت کاروان اهل بیت به مدینه

فرمایش امام سجّاد در مظلومیّت حضرت سیّدالشّهّدا علیهما السّلام ..... ۲۰۲

### مجلس بیست و پنجم:

#### معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و جاهلیّت (۲)

۲۱۹ - ۲۰۳

بیان ملاکات و احکام کلیّی توسط شارع مقدّس ..... ۲۰۵

لزوم اجرای احکام کلیّی شریعت براساس ملاکات کلیّی آن در هر مصداق و زمانی ..... ۲۰۶

کیفیّت اجرای حکم کلیّی «لزوم تجهیز قوا در مقابل دشمن» در دوران‌های مختلف ..... ۲۰۶

مصداقی «اعداد قوه» در گذشته و زمان حاضر ..... ۲۰۷

«استعمار» بزرگ‌ترین مصداق دشمن در عصر حاضر ..... ۲۰۷

کیفیّت اجرای ملاک کلیّی «احترام به والدین و بزرگان» در دوران‌های مختلف ..... ۲۰۹

ملاک مقبولیّت سنن حسنه فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف ..... ۲۱۰

اهداف شیطانی استعمار در تدوین «منشور حقوق بشر» ..... ۲۱۰

ملاک تشخیص احکام وجدانی مورد تأیید شریعت در «منشور حقوق بشر» ..... ۲۱۱

پابندی رسول خدا به بسیاری از احکام مقبول در جامعه بین‌الملل ..... ۲۱۲

امتحان الهی برای مسلمانان در جریان تعهد پیغمبر اکرم به مفاد قرارداد صلح حدیبیه ..... ۲۱۲  
فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام به مالک اشتر در اهمیّت توجه به فرهنگ و سنّت‌های

حسنة مردم ..... ۲۱۳

لزوم طرد امور عرفی مخالف با روح و فرهنگ اسلام ..... ۲۱۴

عظمت و بزرگی مقام امامت و کیفیّت اعطای آن به حضرت ابراهیم ..... ۲۱۵

وظیفه بسیار مهم علما در شناخت ملاکات احکام و تشخیص سنّت‌ها از بدعت‌ها ..... ۲۱۶

اثرات زیانبار قصور امت در برابر بدعت استعمال «امیرالمؤمنین» برای سایر خلفا ..... ۲۱۶

ملاک ایمان حقیقی در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم ..... ۲۱۷

بازگشت قافله حسینی به مدینه و ابیات حضرت ام‌کلثوم ..... ۲۱۸

۳۰۲ - ۲۲۱

### فهارس عامه





مجلس هفدهم

تشخيص سيرة پیامبر و ائمه عليهم السلام براساس ملاکات  
یقینی



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين، ثم الصلاة والسلام على سيدنا ونبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ  
وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾<sup>١</sup>

در سال گذشته در ذکر تاریخ پیامبر اکرم، بحث مختصری از سیره و سنت  
به میان آمد و مسائلی مطرح شد که: ما در چه موردی باید از کلام یا فعل رسول  
اکرم و ائمه هدی و به طور عموم، از اولیا تبعیت کنیم و از آنها متابعت بنماییم، و در  
چه مواردی نباید متابعت کنیم؟<sup>٢</sup> ولی به واسطه ضیق وقت و تمام شدن ایام انعقاد

---

١. سوره احزاب (٣٣) آیه ٢١. *الله شناسی*، ج ١، ص ٣٥٠:

هر آینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید  
به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.

٢. رجوع شود به ج ١، ص ٢٦٦ - ٢٩٢.

مجالس، آن مسئله ناتمام ماند. طبعاً شبهاتی در ذهن رفقا به وجود آمد و سؤالات و اشکالاتی مطرح شد. مناسب دیدم در این ایام، تا آنجایی که توفیق رفیق گردد، در این مسئله عرائضی چند، خدمتتان عرضه بدارم.

قبل از شروع این بحث، تذکر این نکته را لازم می‌دانم: اطلاع ما از سیره و روش ائمه علیهم السلام ضروری‌ترین و مهم‌ترین مسئله‌ای است که باید آن را پیگیری کنیم؛ مخصوصاً برای طبقه اهل علم و إخوان مشتغلین، این مسئله حیاتی‌ترین قضیه در تاریخ علمی آنها به شمار می‌رود.

من سابقاً مطلبی را عرض کردم که تذکار دوباره آن را در اینجا بی‌مناسبت نمی‌بینم:

با توجه به مطالبی که خودم از خصوصیات زندگی یک شخص شنیده بودم و برداشتی که براساس آن مطالب، در ذهنم به وجود آمده بود، سیمایی از شخصیت و شاکله او در ذهنم مرتسم شده بود؛ و بر آن اساس، افکار و مبانی اعتقادی خودم را نسبت به او قرار داده بودم. پس از گذشت سال‌ها، روزی برحسب اتفاق، از یک نفر مطلبی را شنیدم که به کلی شالوده ذهنیات من را به هم ریخت و دید من را نسبت به او تغییر داد. با خودم این سؤال را مطرح می‌کردم: چرا نباید هر حقیقتی مطرح شود و چرا باید سالیان سال در یک باور غیر حقیقی بسر ببریم؟! اگر این مسائل با ما که اشتغال به این امور داریم، مطرح نشود، پس باید در چه زمینه‌ای و در چه موردی این حقایق روشن بشود؟! اتفاقاً در سال گذشته، وقتی صحبت از سیره ظاهری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به میان آمد، مطلب به بیان خصوصیات ظاهری پیغمبر اکرم رسید که حضرت دارای موهای بلندی بوده‌اند که روی شانۀ ایشان می‌ریخت،<sup>۱</sup> و بعضی از حالات و اطوار دیگر حضرت بیان شد.<sup>۲</sup> این مسئله برای بسیاری از رفقا قدری بعید و مستبعد

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۵۸؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۴۰.

۲. رجوع شود به ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۶.

می نمود، ولی چون بنای ما بر بیان سیره بود نمی توانستیم از مطلبی که دیده‌ایم سرپیچی کنیم و اخفاء نماییم؛ لذا با این اعتراض مواجه شدیم که: «هر چیزی را نمی توان گفت و هر شنیده‌ای را نمی توان باور نمود!» ولی این مسئله برای ما قابل پذیرش نبود.

اگر پیغمبر اکرم دارای موهای بلند بودند، چرا نباید از این مسئله مطلع بشویم؟! اگر روش و سیره پیغمبر اکرم و ائمه به نحوی بود، چرا مردم آن زمان اطلاع پیدا کنند و ما اطلاع پیدا نکنیم؟! مگر ما از شیعیان آنها نیستیم؟! بین ما و آنها چه فرقی هست؟! خوب توجه کنید! یا قضیه دروغ است یا راست است؛ اگر راست است چرا ما مطلع نباشیم، و اگر هم دروغ است خُب تاریخ بیان می کند. بیان این مطلب، پرده برداری از یک عمل باطنی و مخفی نبوده است، شکل و شمایل آن بزرگواران به نحوی بود که در مرأی و منظر همه بوده است.

همین خبری که چندی پیش در روز شهادت حضرت سجاد علیه السلام نقل کردم که اصمعی می گوید:

در نیمه‌های شب در مسجد الحرام طواف می کردم، صدای ناله‌ای شنیدم. آدمم دیدم جوانی سر به پرده کعبه گذارده و با دستان خود به پرده آویخته است و با خدا دارد مناجات می کند. موهای او را دیدم که به روی شانه ریخته است ...<sup>۱</sup>

۱. مناقب آل اُمّی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۵۰:

«[قال] الأصمعی: کُنتُ أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ لَيْلَةً فَإِذَا شَبَّ ظَرِيفُ السَّمَانِلِ وَ عَلَيْهِ ذُؤَابَتَانِ، وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ: "نَامَتِ الْعُيُونُ وَ عَلَتِ النُّجُومُ، وَ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ! غَلَقَتِ الْمُلُوكُ أَبْوَابَهَا وَ أَقَامَتِ عَلَيْهَا حُرَّاسَهَا، وَ بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِينَ؛ جِئْتُكَ لِتَنْظُرَ إِلَيَّ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!" ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

يا كاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلَوَى مَعَ السَّقَمِ	"يا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ
وَ أَنْتَ وَحْدَكَ يا قَيُّومُ لَمْ تَنَمِ	قَدْ نَامَ وَ فَدَكَ حَوْلَ الْبَيْتِ قَاطِبَةً
فَارْحَمْ بُكائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ	أَدْعُوكَ رَبِّ دُعَاءَ قَدْ أَمَرْتَ بِهِ
فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِينَ بِالنَّعَمِ" ⇐	إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرَفٍ

خُب امام سجّاد بود دیگر! این ماجرا در سنّ جوانی حضرت هم بود، نه در سنّ پیری!

در قضایای کربلا، حمید بن مسلم، مورّخ معروف تاریخ کربلا می‌گوید:  
دیدم در عرصه میدان، جوانی که همچون قرص قمر است وارد شد و تمام چشم‌ها را متوجه خود نمود و هیچ‌کس جرئت نزدیک شدن به او را نداشت!

« قال: فَأَقْتَفَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَام. »

انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۳:

«اصمعی گوید: در شبی مهتابی که در حال طواف بودم، صدایی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد. به دنبال صدا رفتم، به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود و درحالی که به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت:

”ای آقا و مولای من، اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند، و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی! ای خدای من، پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند، درحالی که درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام، ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان!“

سپس این اشعار را انشاء نمود:

(۱) ای کسی که درخواست مضطر را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری!

(۲) روی آورندگان در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند! و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی، هرگز نخوابیدی!

(۳) ای پروردگار، تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب؛ پس به گریه من رحم نما، به حق این خانه و حرم!

(۴) اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!

اصمعی گوید: [به دنبال او رفتم] به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است. »

خوب که دقت کردم دیدم حضرت علی اکبر است، و موهای آن حضرت از زیر کلاه خود بیرون آمده است.<sup>۱</sup>

چرا یک واقعه تاریخی نباید بیان شود؟! چه دلیلی داریم؟!

چند روز پیش جلد پانزدهم کتاب *امام شناسی حضرت علامه والد - سلمه الله تعالی* - را مطالعه می‌کردم، برحسب اتفاق به این قضیه برخورد کردم، دیدم بی‌مناسبت نیست این مسئله را از ایشان به‌عنوان مقدمه شروع این بحث نقل کنم. ایشان در آنجا در بیان تاریخ و سیره ائمه مطالبی می‌فرمایند، من جمله اینکه:

وظیفه شیعه این است که امام را آن‌طوری که هست بشناسد، نه آن‌طور که برای او ترسیم کنند! نباید از امام خیالی متابعت نمود، باید از امام واقعی متابعت کرد. اگر ما جهاتی از امام که مورد نظرمان است بیان کنیم و بسیاری از حقایق را که در شناخت امام واقعی دخالت مستقیم دارند، کنار بگذاریم، از امام خیالی و فرضی و تراشیده‌شده داریم متابعت می‌کنیم.

سپس ایشان در آنجا می‌فرمایند:

مرحوم جزائری، یکی از علمای طهران نقل می‌کند: «در سفری که به شام داشتم روزی به ملاقات مرحوم آقا سید محسن جبل عاملی رفتم و برحسب اتفاق، مرحوم آقا شیخ عباس قمی، صاحب *مفاتیح*، هم در آنجا بودند. در بین صحبت‌هایی که رد و بدل شد، مرحوم آقا شیخ عباس به آقا سید محسن امین جبل عاملی اعتراض داشت: "چرا شما هر مطلبی را در کتاب‌های خود از امام نقل کرده‌اید؟! بسیاری از این مطالب به صلاح نیست که برای مردم بیان شود!" ایشان فرمودند: "مثلاً چه مطلبی؟"

مرحوم آقا شیخ عباس گفت: "مثلاً چرا همین قضیه بیعت علی بن الحسین با یزید را در کتابتان بیان کرده‌اید؟! مردم این را نمی‌پسندند و قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند ادراک بکنند که امام با یزید بیعت کند!"

۱. *روضه الشهداء*، ص ۴۱۹.

۲. *أعیان الشیعة*، ج ۱، ص ۶۳۰ و ۶۳۷.

هر مطلبی را که نباید گفت، و به اصطلاح: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد!<sup>۱</sup> مردم از امام یک وجهه و یک چهره خاصی در نظر دارند، این وجهه و این چهره را نباید تغییر داد. و اگر این مطالب در کتاب‌های ما بیان بشود، آن اعتقاد اولیّه و آن مبانی فکری از آنها گرفته می‌شود، و در نتیجه دارای اعتقادات سستی می‌شوند.

مرحوم آقا سید محسن جبل عاملی به ایشان گفت: "من نمی‌فهمم که چرا باید مسائلی را که واقعیت تاریخی دارد کتمان کرد؟! شما هر جایی که تشخیص می‌دهید به مصلحت نیست، به بنده بگویید تا بنده آنها را نگویم! من این را نمی‌فهمم؛ من چیزی را که تشخیص بدهم بیان می‌کنم."<sup>۲</sup>

به اعتقاد حقیر، بالاترین خیانت یک مورخ این است که زوایای شخصیت تاریخی یک شخص را بنابر مصالحی که خود تشخیص می‌دهد، از دیدگان خواننده پنهان کند؛ این بالاترین خیانت‌ها است!

چند روز پیش<sup>۳</sup> خدمتتان عرض شد که: امام سجّاد علیه السّلام در مدینه با یزید بیعت کرد، اما تواریخ اختلاف دارند؛ بعضی می‌گویند: خود یزید در سفر مکه به مدینه آمد؛<sup>۴</sup> و در بعضی از تواریخ است که: یزید اصلاً به مکه نرفت، بلکه فرمانده و امیر او،

۱. دیوان حافظ (پژمان)، غزل ۱۴۹:

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد  
 ۲. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۳.

۳. مجلس شهادت حضرت امام سجّاد علیه السّلام.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۴:

«عن بُرید بن معاویة قال: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:  
 إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ يُرِيدُ الْحِجَّ؛ فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ:  
 "أَتَقْرَأُ لِي أَنَّكَ عَبْدٌ لِي؛ إِنْ شِئْتُ بِعْتِكَ وَإِنْ شِئْتُ اسْتَرْقَيْتَكَ؟" فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: "وَاللَّهِ - يَا يَزِيدُ - مَا  
 أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي قُرَيْشٍ حَسَبًا، وَلا كَانَ أَبُوكَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ، وَما أَنْتَ  
 بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ وَلا بِخَيْرٍ مِنِّي! فَكَيْفَ أَقْرَأُ لَكَ بِهَا سَأَلْتُ؟" فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: "إِنْ لَمْ تُقْرَأْ لِي - وَاللَّهِ - <



مسلم بن عقبه به مدینه آمد و از آن حضرت برای یزید بیعت گرفت.<sup>۱</sup> در هر

﴿ قَتَلْتِكَ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: "لَيْسَ قَتْلُكَ إِيَّايَ بِأَعْظَمَ مِنْ قَتْلِكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!" فَأَمَرَ بِهِ فُقْتُلَ.

ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِلْقُرَشِيِّ؛ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ أُقْرَ لَكَ، أَلَيْسَ تَقْتُلُنِي كَمَا قَتَلْتَ الرَّجُلَ بِالْأَمْسِ؟" فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ - لَعْنَةُ اللَّهِ - : "بَلَى!" فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "قَدْ أَقْرَرْتُ لَكَ بِهَا سَأَلْتِ: أَنَا عَبْدٌ مُكْرَهُ؛ فَإِنْ شِئْتَ فَأَمْسِكِ وَإِنْ شِئْتَ فَبِعِي!" فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ - لَعْنَةُ اللَّهِ - : "أَوْلَى لَكَ، حَقَّقْتَ دَمَكَ وَ لَمْ يَنْقُصَكَ ذَلِكَ مِنْ شَرَفِكَ!"

ترجمه: «یزید بن معاویه می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

یزید بن معاویه وارد مدینه شد و قصد انجام حج را داشت؛ پس به دنبال مردی از قریش فرستاد و او به نزد یزید آمد. یزید به او گفت: «آیا اقرار می‌کنی که بنده من هستی؛ اگر بخواهم تو را می‌فروشم و اگر بخواهم تو را برده خود می‌کنم؟!» آن مرد به او جواب داد: «قسم به خدا - ای یزید - تو حسب گرامی‌تری از من در میان قریش نداری و پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم افضل نبود و خودت نیز در دین از من بافضیلت‌تر و بهتر نیستی! پس چگونه برایت به آنچه که خواستی اقرار نمایم؟!» یزید گفت: «قسم به خدا، اگر اقرار نکنی تو را می‌کشم!» آن مرد گفت: «کشتن من از کشتن حسین بن علی، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عظیم‌تر نیست!» یزید دستور قتل او را صادر کرد و کشته شد.

سپس به دنبال علی بن حسین علیهما السلام فرستاد و همان حرفی را که به مرد قریشی گفته بود، به او هم گفت. علی بن حسین علیهما السلام به او فرمود: «آیا چنین می‌بینی که اگر برایت اقرار نکنم، همان‌گونه که آن مرد را دیروز کشتی مرا نیز خواهی کشت؟!» یزید - لعنه الله - به آن حضرت گفت: «بله، چنین است!» علی بن حسین علیهما السلام فرمود: «پس به آنچه می‌خواهی اقرار می‌کنم: من بنده به اکراه و ادار شده هستم؛ اگر خواستی مرا نگه دار و اگر خواستی بفروش!» یزید - لعنه الله - گفت: «وای بر تو، خونت را حفظ کردی و این کار از شرف نکاست!» (محقق)

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۵۹:

«لَمَّا قَدِمَ جَيْشُ الْحَرَّةِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَعَلَى الْجَيْشِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِبَةَ الْمُرِّيَّ، أَبَاحَ الْمَدِينَةَ ثَلَاثًا، وَاسْتَعْرَضَ أَهْلَهَا بِالسَّيْفِ جَزْرًا كَمَا يَجْزُرُ الْقِصَابُ الْغَنَمَ، حَتَّى سَاخَتِ الْأَقْدَامُ فِي الدَّمِ! وَقَتَلَ أَبْنَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ ذُرِّيَةَ أَهْلِ بَدْرٍ. وَ أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ كُلِّ مَنْ اسْتَبَقَاهُ مِنَ الصَّحَابَةِ وَ التَّابِعِينَ، عَلَيَّ أَنَّهُ عَبْدٌ قَبْلَ لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ! هَكَذَا كَانَتْ صُورَةُ الْمُبَايَعَةِ يَوْمَ الْحَرَّةِ إِلَّا عَلِيُّ بْنُ ﴿

صورت، مطلب در برخی از تواریخ آمده است. حالا امام سجّاد در چه وضعیتی و در چه موقعیتی بوده است، همه اینها بماند؛ بله، جای صحبت و جای بسط و فحص و تحقیق و تدقیق در این مسئله هست، اما مطلب ذکر شده در بعضی از تواریخ آمده است. اشکالی که به مرحوم آقا شیخ عباس قمی وارد می‌شود این است که: شما امام را با دید ظاهر خود شناخته‌اید؛ و بین این امام و بین امام واقع، از زمین تا آسمان فرق است! با تألیف کتاب *مفاتیح* و امثال ذلک، کسی امام‌شناس نمی‌شود. امام‌شناس، ولیّ خدا و عارف به مقام امام است، نه کسی که روایات را با هم جمع می‌کند، و نه کسی که ادعیه می‌آورد؛ اینها آدم‌های خوبی هستند و اصحاب الیمین‌اند، ولی امام‌شناس کسی دیگر است! لذا می‌بینیم یک‌چنین اشتباهات فاحشی در اعتقاد آنها نسبت به امام وجود دارد.

داستان بیعت علیّ بن الحسین یک قضیه مخفی نبود؛ بخواهیم یا نخواهیم، تمام اهل مدینه از آن اطلاع پیدا کردند. مردم آن زمان براساس این رویدادها و این دیدن‌ها نسبت به امام موضع گرفتند، و ما براساس جهالت‌های خود و ندانستن‌های خود با امام موضع گرفتیم؛ مسئله خیلی فرق می‌کند! آیا اگر ما هم در آن زمان

---

«الحسین بن علیّ، فَإِنَّهُ أَعْظَمُهُ وَأَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلِيٌّ سَرِيرَهُ وَأَخَذَ بِيَعْتَهُ عَلِيٌّ أَنَّهُ أَخُو أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ وَابْنِ عَمِّهِ، دَفَعًا لَهُ عَمَّا بَايَعَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ؛ وَكَانَ ذَلِكَ بِوَصَاةٍ مِنْ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَهُ.»

«چون لشکر حرّه به فرماندهی مسلم بن عقبه مرّی به مدینه رسید، مدینه را سه روز بر لشکر خود مباح کرد. و همان‌گونه که قصاب گوسفندی را ذبح می‌کند، اهل مدینه را ذبح و تکه‌تکه نمود تا جایی که پاها در خون فرو می‌رفت! و فرزندان مهاجرین و انصار و ذریّه اهل بدر را کشت. و از هر که از صحابه و تابعین که زنده نگه داشت، برای یزید بیعت گرفت بر اینکه او بردهٔ فنّ (برده‌ای که پدر و مادرش هم بردهٔ مولا هستند) یزید باشد! صورت بیعت روز حرّه با همهٔ مردم بدین صورت بود مگر با علیّ بن حسین علیهم السّلام، که آن حضرت را اکرام نمود و بزرگ داشت و در کنار خود بر تختش نشاند و از ایشان بدین صورت بیعت گرفت که برادر امیر المؤمنین یزید بن معاویه و پسر عمویش باشد، تا با این کار بیعتی را که غیر آن حضرت انجام داده بودند، از آن حضرت بردارد؛ و این عمل به جهت توصیه‌ای بود که یزید بن معاویه به او کرده بود.» (محقق)

بودیم و این مسائل را از آنها مشاهده می‌کردیم، یک‌چنین ترسیم و یک‌چنین تصویری از امام داشتیم؟!

پس برای اینکه بتوانیم اعتقادات و مبانی فکری خود را به‌طور صحیح بنا کنیم، چاره‌ای نداریم از اینکه تاریخ امام را آن‌طوری که هست بیابیم و بفهمیم.<sup>۱</sup>

#### ۱. امام‌شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۴:

«این روئیه مرحوم قمی، نظریه‌درستی نیست. چراکه ایشان حضرت سجاد بدون بیعت با یزید را اسوه و الگوی عقیده مردم پنداشته است، و می‌پندارد که: اگر مردم بفهمند آن حضرت بیعت کرده است، از ایمان و عقیده به تشییع برمی‌گردند و یا در آن ضعف پیدا می‌کنند؛ و در نتیجه، امام کسی است که نباید با یزید بیعت کند! و مفساد این طرز تفکر روشن است؛ زیرا:

اولاً: امام واقعی کسی بوده است که بیعت نموده است، و مصالح بیعت را خودش می‌داند و البته و تحقیقاً صحیح و درست بوده، و خلاف آن - یعنی عدم بیعت - نادرست بوده است.

ثانیاً: اگر ما امروز مبتلا شدیم به حاکم جائری مانند یزید و می‌گویید: "بیعت کن و گرنه..." اگر ما بیعت را حتی در این فرض، حرام و غلط بشماریم، بدون نتیجه و بهره، خون خود و خاندان و جمعی را هدر داده‌ایم؛ و اما اگر دانستیم که: پیشوایانمان و مقتدایانمان در چنان شرایطی بیعت نموده‌اند، فوراً بیعت می‌کنیم، بدون تالی فاسد و محذوراتی که به‌دنبال داشته باشد. مگر تقیه از اصول مسلمة شیعه نیست؟! چرا به مردم خلاف آن را بنمایانیم تا آن مساکین را در عسر و حرج و تنگنای شرف و آبرو و وجدان گرفتار کنیم؛ تا اگر أحياناً در نظیر چنین موردی فردی بیعت کند، خود را شرمنده و گنهکار بداند و خلاف سنت و روئیه امامش آن بیعت را تلقی کند؛ و اگر بیعت نکند خود و تابعانش را دستخوش تیغ یک زنگی مست جائر سفاک نهاده و به دیوانگی جان خود را از دست بدهد؟!

بیان حقیقت، بیان حقیقت است؛ نه بیان حقیقت تخیلیه! وگرنه تمام این مفساد مترتبه، بر گردن کسی می‌باشد که حقیقت را کتمان نموده است.

مرحوم محدث قمی با تمام مجاهده و رنج و زحمت و محبت به خاندان عصمت، این نقص را دارد که: اخبار را تقطیع می‌نماید؛ مقداری از خبر را که شاهد است ذکر می‌کند، و از بقیه آن - که چه بسا در آن قرائنی برای حدود و ثغور همین معنای مستفاد، مفید است - صرف‌نظر می‌کند. این درست نیست! چه بسا صدر خبر، قرینه بر ذیل آن است؛ و چه بسا ذیل آن، قرینه بر صدر آن. شما باید همه خبر را نقل کنید و در مواضعی که اشکال دارید، در هامش و یا شرح آن تعلیقه‌ای بیاورید. ⇐

یادم است که در یک شب سه‌شنبه در مسجد قائم، جلسه تفسیر بود. آقا به مناسبت اینکه: «عقل‌های مردم همه در چشمشان است و احساسات بر عقل حاکم است!» این مطلب را فرمودند:

الآن شما من را با این شکل و با این قیافه می‌بینید، خب عمامه‌ای و محاسنی و عبائی و قبائی و نعلین زردی و امثال ذلک... (اینها را هم من دارم اضافه می‌کنیم: الحمد لله عجب آقای نورانی‌ای! چه آقای موجّهی! ماشاءالله چه آقا و مرد عالمی، مرد دانشمند و وجیهی، واجد صفات ظاهر و باطن!...) عدّه‌ای گرایش پیدا می‌کنند؛ اینجا می‌آید و اقتدا می‌کنید، می‌نشینید و صحبت‌های ما را می‌شنوید. اما اگر قرار بر این باشد که من باب‌مثال من فردا بدون عمامه به مسجد بیایم (البته بعضی‌هایش را ایشان نفرموده بودند و من اضافه می‌کنم) و محاسنمان را هم قدری کوتاه‌تر کنیم، عبا و قبا هم نپوشیم، با یک دمپایی و یک پیراهن و یک شلوار از خانه حرکت کنیم و در خیابان‌ها برویم و همین‌طور به مسجد قائم بیاییم؛ آیا نظر شما نسبت به من با الآن یکی است؟!

درحالتی که علمم که فرقی نکرده است، همان مقدار که سواد داشتیم، حالا هم همان قدر است؛ تقوایمان هم که فرقی نکرده است، بالأخره اگر یک عبادتی می‌کردیم و نمازی می‌خواندیم، این هم که همان است؛ بصیرتمان و معرفتمان هم که نسبت به اوضاع و احوال تفاوتی نکرده است! پس تفاوت در چه چیزی پیدا شده است؟ تفاوت فقط در یک شکل ظاهری پیدا شده است!

---

﴿ در منتهی‌الآمال، در ذکر مَقْتَلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَمَقْتَلِ اِبْرَاهِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ که اوّلی را نفس زکیّه و دویمی را قتیل باخمری نامند - و شرح احوالشان را ما در نه‌چندان دور در همین مجموعه ذکر کردیم\* - او بدون ذره‌ای اشاره به مثال آنان، فقط شرح احوال محمدت‌آمیزشان را می‌نگارد. و علامه امینی هم در النعمیر در ذکر عبدالله محض و دو فرزندش، محمد و ابراهیم، قدری جانب‌داری نموده و از بیان حقیقت و کیفیت واقعه خودداری کرده است. »

\*/امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۶۷.

اینها شوخی نیست! اینها را که عرض می‌کنم به‌خاطر این است که به خودمان برسیم و موقعیت خودمان را اصلاح کنیم! خودم را می‌گویم! تحقیقاً به شما عرض کنم که: این مسئله صددرصد مؤثر است! این همان قضیه‌ای است که در صدد بیان آن هستیم. امام علیه السلام دارای خصوصیات است و انسان باید امام را با توجه به آن خصوصیات بشناسد، و الاً اعتقاداتش نسبت به امام ناقص است.

حال، صحبت در این است که: کدام‌یک از رفتار و کردار و اقوال امام علیه السلام می‌تواند به‌عنوان سنت مطرح بشود، و کدام‌یک از افعال و کردار امام ممکن است سنت نباشد؟ از کدام باید پیروی کرد و از کدام نباید پیروی کرد؟

برای روشن شدن مطلب، مقدمه‌ای را به عرض آقایان می‌رسانیم که امیدواریم بیشتر از چند جلسه طول نکشد، ولی دانستن آن لازم است. فعلاً به این مقدمه می‌پردازیم، ولی ممکن است مسائل دیگری نیز به‌میان آید. دانستن این مقدمه لازم است و رسیدن به آن برای روشن شدن مسئله بسیار اهمیت دارد، و آن این است:

عمل انسان باید براساس یقین باشد و ما برای کاری که می‌خواهیم انجام بدهیم باید ملاک صحت و ملاک یقین و ملاک حقیقت داشته باشیم. حرفی را که می‌خواهیم بزنیم باید روی ملاک بزنیم، حرفی را بزنیم که روز قیامت بتوانیم از عهده آن بر بیاییم؛ کاری را که داریم انجام می‌دهیم باید از روی یقین و از روی حقیقت باشد و باید روز قیامت از عهده آن بر بیاییم؛ انسان نمی‌تواند کارهای خود را روی هوی و هوس و شعار بنا کند!

در شریعت اسلام، تمام کارها و رفتارهای انسان براساس حقیقت و یقین است. اسلام می‌گوید: باید بدانی که این عملی را که الان داری انجام می‌دهی مورد رضای خداست؛ اگر نمی‌دانی باید احتیاط کنی و توقف نمایی! اگر بخواهی به حرف حسن و حسین و زید و عمرو و بکر عمل کنی، روز قیامت باید جواب بدهی! حرکت یک فرد مسلمان و یک فرد شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام در این دنیا براساس یقین و براساس حقیقت است.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup> «به آنچه که علم نداری عمل نکن، متابعت و پیروی نکن و رکون و اعتماد نکن! روز قیامت از اعضا و جوارح و سرمایه‌ها و غرائز و امکاناتی که پروردگار متعال برای روشن شدن طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان گذاشته است، سؤال می‌کنند.»

در روز قیامت می‌گویند: تو که این مسئله را با چشمت دیدی چرا برخلافش عمل کردی؟! ما چشم را برای چه به تو دادیم؟! به خاطر اینکه اگر عملی از یک شخص می‌بینی، افکارت را براساس افکار گذشته قرار ندهی؛ تغییر بده! ما چشم را به تو دادیم نه برای اینکه مانند کبک ببندی؛ باید باز کنی! گوش را به تو دادیم تا مسائلی را که می‌شنوی تحلیل کنی و چشم و گوش بسته به راهی نروی که بعد پشیمانی به بار بیاوری! و از تمام اینها گذشته، فؤاد و قلب و وجدان و عقل و فکر را که ما به تو دادیم برای این است که تو حوادث و وقایع را در بوتۀ حقیقت و واقعیت بیازمایی! بی‌جهت نسبت به کسی ارادت غیرحقیقی و واقعی پیدا نکنی؛ بی‌جهت در کسی شخصیت کاذب به‌وجود بیاوری؛ بی‌جهت و بدون ملاک و حقیقت، به فردی صفات غیرمختص به او را اختصاص ندهی! تمام اینها برای فؤاد است، تمام اینها برای تحلیلی است که فطرت و وجدان انسان و قلب انسان می‌تواند از برداشت‌هایی که در ذهن او می‌آید به این نتیجه برسد؛ ﴿كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾! ما که به تو چشم دادیم، چرا از این چشمت استفاده نکردی؟! ما که به تو گوش دادیم و تو این سخن را از شخصی شنیدی، در عین حال چرا ترتیب اثر ندادی؟! ما که در تو قلب و وسیله برای محک قرار دادیم، چرا از این وسیله استفاده نکردی؟! چرا به حرف مردم گوش دادی؟! مگر مردم مثل تو هستند؟! مگر کلام مردم، ملاک عمل برای توست؟! خُب خود مردم هم روز قیامت بیایند جواب تو را بدهند!

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلُومُونِي وَلَوْلَمْؤَا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي<sup>۱</sup>.

«شیطان (که تمام این مسائل و جریانات، همه بر عهده ایشان است) در روز قیامت می گوید: من کاری با شما نداشتم، من یک حرفی زدم و شما پیروی کردید؛ می خواستید عمل نکنید! من که شما را در تسخیر خود نگرفتم و بند به گردن شما نینداختم و دست های شما را نبستم! آدم یک حرفی زدم (ولی شما عقل و شعور و وجدان و فؤاد داشتید، خدا به شما قدرت داد، خدا به شما اختیار داد، خدا به شما عقل داد و خدا به شما وجدان داد تا وقایع و حوادث و قضایا را ببینید)؛ می خواستید حرف من را عمل نکنید! نه من خودم را بر شما تحمیل کردم و نه شما خودتان را بر من تحمیل کردید! (من برای خودم تکلیفی داشتم، شما هم تکلیفی برای خود داشتید!) نه من شما را به این کار مجبور کردم و با شما در یک چنین پیوندی بودم و نه شما با من! [حالا هم نه من می توانم دستی از شما بگیرم و نه شما می توانید دستی از من بگیرید!]»

شیطان می گوید: می خواستید امیرالمؤمنین را ببینید و ابوبکر را هم ببینید؛ سوابق علی را ببینید، سوابق ابوبکر و عمر را هم ببینید؛ آن وقت بعد اللّٰتیا و اللّٰتیا قضاوت کنید. اصلاً فرض کنیم که واقعه غدیری نباشد و پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین را منصوب نکرده باشند؛ آیا همان دیدن قضایا و مسائل امیرالمؤمنین در گذشته، کفایت نمی کرد که به طرف ابوبکر نروید؟! پس آن شعورتان کجا رفته است؟! مگر ندیدید که ابوبکر و عمر و عثمان از جنگ احد فرار کردند و تا سه روز به مدینه نیامدند،<sup>۲</sup> و امیرالمؤمنین مانند پروانه به دور پیغمبر می چرخید و نود زخم کاری

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

۲. ابوبکر: دلائل النبوة، ج ۳، ص ۲۶۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۰.

عمر: جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۴، ص ۱۹۳؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۸۸؛ المغازی، ج ۱، ص ۲۹۵ و ۳۲۱.

عثمان: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۲۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۱۵۸.

خورد و بعد از اینکه دوباره ندای پیغمبر رسید، با همان حال از بستر بلند شد و به طرف بیرون مدینه رفت؟! پس چرا باز به دنبال ابوبکر رفتید؟!

فرض کنیم اصلاً پیغمبر امیرالمؤمنین را منصوب نکرد، خب چشمتان کجا رفته است؟! ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾. ۲ مگر تو با چشمت اینها را ندیدی؟! مگر با گوشت کلام پیغمبر را راجع به ابوبکر و عمر و بقیه نشنیدی؟! مگر در قضایای متعدد، مطالب را از پیغمبر نشنیدی؟! این گوش تو مگر نشنید؟! خدا در روز قیامت از این گوشت سؤال می کند که چرا با این گوشی که به تو دادیم، کلام پیغمبر را نسبت به اینها شنیدی، ولی ترتیب اثر ندادی؟! و از همه مهم تر، دلت کجا رفته است؟! آن کسی که بالای منبر می گوید:

أفيلوني! و لست بخيركم و علي فيكم؛<sup>۳</sup> «اگر من لغزشی پیدا کردم بیاید دست من را بگیرید! من بهتر از شماها نیستم درحالی که علی بین شما است!»  
خب اگر بهتر نیستی، بیا پایین! آن بالا چه کار می کنی؟! شما که اینها را شنیدید چرا دوباره رفتید با ابوبکر بیعت کردید؟! چرا دنبال علی نرفتید؟!

والله تمام افرادی که حق را ببینند و پا روی حق بگذارند، از هر صنف و طبقه ای که باشند، در روز قیامت مسئول اند و باید جواب بدهند! و هیچ کس نمی تواند خودش را گول بزند!

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ﴾؛<sup>۴</sup> آن چنان خدا در روز قیامت، تمام این وقایع را یکی یکی همچون تصویر روشن و واضح جلوی چشم انسان می آورد! شروع می کند

۱. اعلام الوری، ص ۸۵.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

۳. الفضائل، ابن شاذان قمی، ص ۱۳۳؛ الطرائف، ج ۲، ص ۴۰۲؛ علم الیقین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۸۲۱.

۴. سوره أنعام (۶) آیه ۱۴۹. امام شناسی، ج ۱۶، ص ۳۱۴، تعلیقه ۲:

«بگو: اختصاص به خدا دارد حجّت و دلیلی که می رسد و در جای خود می نشیند.»



قضایا را جلو می آورد تا به همان جا می رسد، بعد فیلم را نگه می دارد و می گوید: حالا تماشا کن! دوباره حرکت می دهد و این دستگاه شروع به گردش می کند و همین طوری می آید و می آید تا همان جایی که خدا می خواهد میچ را بگیرد، دوباره نگه می دارد و می گوید: نگاه کن اینجا چه کار کرده ای! و دوباره همین طور... البته من دارم مثال می زنم، آنجا این طوری نیست، آنجا عالم تجرّد است و انسان عین واقعیت را می بیند.

خب حالا ما چه کار کنیم؟ این مسئله فقط مربوط به من و شما نیست، این مسئله یک حقیقت و واقعیت است؛ هر کسی که ادراک و فهم و بصیرتش بیشتر است، تعهد و مسئولیتش هم بیشتر است.

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۱</sup>

در آیه شریفه قرآن، حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در خطاب به عمومی خود، آزر می فرماید:

﴿يَأْتَيْتَنِي إِذِي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾<sup>۲</sup>

«چون من علمی دارم که به تو داده نشده است، باید به دنبال من بیایی!»

یعنی: ملاک عمل را اعلامیت قرار می دهد؛<sup>۳</sup> علم و یقینی که خداوند به حضرت ابراهیم عطا کرده است، به آزر عطا نکرده است! چون عطا نکرده است و آزر هم این مسئله را می بیند و این قضیه را ادراک می کند، باید به دنبال حضرت ابراهیم برود؛ اگر نرود مسئول است و خدا در روز قیامت از فؤادش سؤال می کند: تو که اعلامیت را احساس کردی، تو که روشنایی را احساس کردی، تو که مرتبه

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

۲. سوره مریم (۱۹) آیه ۴۳.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب عقلی و شرعی رجوع به أعلم، رجوع شود به رساله *اجتهاد و تقلید*، ص ۲۹۲، تعلیقه ۱.

ما فوق خودت را احساس کردی، پس چرا گوش ندادی؟! (بعداً با تک تک این  
جملاتی که عرض می‌کنم کار داریم!)

﴿إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ﴾؛ «خدا به من چیزهایی داده است که به  
تو نداده است!»

خُب دعا کن خدا به تو هم بدهد!

یک روز در مجلس مرحوم علامه طباطبائی بودیم، یک شیخ شوخ طبعی آنجا  
بود، خیلی از فوران علم و غزارت<sup>۱</sup> معلومات مرحوم علامه طباطبائی تعجب می‌کرد  
و می‌گفت: «مگر می‌شود که خدا این همه علم را به کسی بدهد؟!» شیخ بامزه‌ای  
بود! مرحوم علامه با همان لسان خودشان فرمودند:

﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾!<sup>۲</sup> ما که از پیش خود نیاوردیم، ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾!  
هرچه داده خدا داده است؛ به تو هم می‌دهد، خداوند که بخل ندارد!

این مسئله مهم‌ترین مسئله‌ای است که انسان باید در زندگی خود، اول این  
قضیه را درست بکند، بعداً هر کاری می‌خواهد انجام بدهد! انسان نمی‌تواند کاری  
را با شک و تردید انجام بدهد، و نمی‌تواند عملی را با گرفتاری در اهواء انجام دهد،  
و نمی‌تواند با حرف مردم انجام دهد.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛<sup>۳</sup> صفتی که خداوند متعال برای قرآن و وحی  
ذکر می‌کند، این صفت است: ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾؛ «شکی در آن نیست!» باید بدانید که  
شکی در این کتاب نیست، ولو فی الجمله بدانید! متابعت ما از این کتاب، یا براساس  
علم تفصیلی است یا براساس علم اجمالی؛ و به هر دو نحوه تحقق این علم در

۱. فرهنگ فارسی عمید: «غزارت: کثرت، فراوانی.»

۲. سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۴. ائقی وحی، ص ۲۰۳:

«بگو: ای پروردگار من، به‌طور دوام و پیوسته بر علم من بیفز!»

۳. سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۹۱:

«آن کتاب که قرآن است هیچ شکی در آن نیست.»

نفس آدمی، صرف تحقق، منجز است و موجب وجوب عمل به مقتضای آن معتقد است. شما یک مسئله را تفصیلاً بدانید یا بالاجمال، وقتی بدانید که حق در اینجا است، ولو از خصوصیاتش اطلاع نداشته باشید، باید عمل کنید! این را علم اجمالی می‌گویند، که إن شاء الله بحث آن می‌آید و شاید مهم‌ترین بحث ما در این دهه همین قضیه باشد که: چطور ما مکلفیم که از این علم اجمالی خودمان استفاده کنیم و واجب است که به دنبال آن برویم؟

فقط و فقط با یقین کار درست می‌شود، و با هیچ چیز دیگری درست نمی‌شود!

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

یک روز ما با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب وارد مسجد پیغمبر شدیم؛ دیدیم جوانی در گوشه مسجد مشغول عبادت است، در حالی که رنگ چهره‌اش زرد شده بود و آثار بیداری شب و سهر در وجنات او پیدا بود و خیلی بدن نحیف و لاغری داشت و مشخص بود که در یک عالمی دارد سیر می‌کند و بسر می‌برد. وقتی که نمازش تمام شد، پیش پیغمبر آمد. حضرت به او فرمودند: «حال و وضع و موقعیت تو چطور است؟ چه کار می‌کنی و چرا حال تو این طوری است؟»

گفت: «یا رسول الله، یقین من را به اینجا کشانده است! تا به حال من این طور نبودم، اکنون یقین دارم و پرده‌ها از جلوی چشمانم کنار رفته است و مسائل و حقایق را دارم می‌بینم، و این مسئله من را به خودش مشغول کرده است و نمی‌گذارد راحت باشم!»

یعنی: اوّل که یقین نداشتیم، براساس علم اجمالی به احکام شما، یقین در بست و فی الجمله داشتیم که مطالب شما حق است؛ اما حالا به آن مطالب رسیده‌ام و علم اجمالی من به علم تفصیلی تبدیل شده است و آنچه را که شما می‌گفتید و ما صرفاً به عنوان یک پیامبر و یک حقیقت‌گو و صدیق از شما می‌پذیرفتیم، حالا خودمان داریم آن مطالب را می‌بینیم و ادراک می‌کنیم!

حضرت فرمودند: «حُب علامت یقینت چیست؟»

گفت: «یا رسول الله، هر چه می خواهی پرس! اگر می خواهی از بهشت پرس، اگر می خواهی از جهنم پرس! همه افرادی را که در بهشت یا جهنم هستند، یکی یکی برایتان می گویم! آیا بگویم که کدام یک از همین هایی که در اطراف شما هستند جهنمی است و جایگاهش در کدام درجه جهنم است؟! آیا بگویم چه کسی بهشتی است و جایش کجا است؟!»  
حضرت فرمودند: «این مطالب را برای خودت نگهدار و اسرار را فاش نکن!»<sup>۱</sup>

خب این چه بود؟ این سفره ای بود که پیغمبر برای همه گسترده بود؛ یکی آمد بر سر این سفره نشست، دیگری ننشست. فیض پیامبر اکرم، فیض عام است؛ آن خفّاش است که چشم خود را می بندد و نمی تواند این فیض را ببیند! پیغمبر کجا بخل می کند؟! خب تو هم بیا! مگر پیغمبر از پیش خودش آورده است؟! پیغمبر فقط یک وسیله است! تا کی این طرف و آن طرف بزنیم و حقیقت را از جای دیگری جستجو کنیم؟!  
تا به کی ناله و فریاد که آن یار کجاست؟  
همه آفاق پر از یار شد، اغیار کجاست؟  
هر که بیدار بود دولت بیدار برَد  
دوست در جلوه ولی عاشق بیدار کجاست؟  
عیسی خسته دلان می رسد از عالم غیب  
سر بیمار که دارد، دل بیمار کجاست؟  
یوسف مصری ما بر سر بازار آمد  
ای عزیزان وفا پیشه خریدار کجاست؟

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۵۳؛ معانی الأخیار، ص ۱۸۷؛ مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۹۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۶۴.

سرّ توحید ز هر ذره عیان می‌گردد

پُر نیازی که بود واقف اسرار کجاست؟<sup>۱</sup>

خیلی فرق است بین کسی که راهش را با یقین و رسیدن به مقصود، پیروی و دنبال کند و بین کسی که با مختصر شبهه‌ای، در مرام او تزلزل پیدا شود! خیلی فرق می‌کند آن کسی که به سیدالشهدا می‌گوید: «اگر هزار مرتبه مرا آتش بزنند و خاکسترم را به باد بدهند، دست از تو برنمی‌دارم!»<sup>۲</sup> مسلم بن عوسجه راست می‌گفت! دروغ نمی‌گفت؛ یعنی جداً اگر او را هزار مرتبه می‌سوزاندند و آتش می‌زدند، باز دست برنمی‌داشت! خیلی فرق است بین آنهایی که با امام حسین بودند و بین آن کسی که یک توپ درکنند، معرکه را ترک می‌کند، یا اگر ببیند اوضاع عوض شد، به خانه می‌رود!

کربلا یک قضیه [منحصر به فرد] است! ما دوتا کربلا نداریم! کربلای افغانستان و هندوستان و پاکستان و ایران نداریم؛ یک کربلا بیشتر نداریم! استعمال لفظ کربلا برای جاهای دیگر شرعاً حرام است! ان شاء الله راجع به این قضیه هم صحبت می‌کنیم. آنها هم این طوری بودند؟! مسلم بن عوسجه میان آنها است؟! آن مسلمی که شب عاشورا به امام حسین می‌گوید: «اگر هزار دفعه من را بکشند و زنده کنند، بعد آتشم بزنند، بعد خاکسترم را به باد بدهند، دست از تو برنمی‌دارم!» این را یقین می‌گویند! اگر بمب روی سرش ببارد دست برنمی‌دارد، شیرینی در دهانش بگذارند دست برنمی‌دارد، زهر هلاهل به او بدهند دست برنمی‌دارد؛ این را یقین می‌گویند! اوضاع بقیه هم این طوری بود؟! امام حسین یکی بود؛ تمام شد! یکی بود که آمد و رفت! امام حسین که متاع هر دگانی نیست!

عاشورا قضیه‌ای است که انسان باید ببیند که در هر لحظه‌اش چه اتفاقی افتاده است و چه مسئله‌ای بوده است. حضرت ابداً هیچ تبلیغاتی نکرد. از اوّل به همه فرمود:

۱. دیوان منصور حلاج، ص ۲۶، منتخبی از ابیات.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۹۲.

«هرکه با من بیاید کشته می‌شود؛ کسی نیاید!» ولی راه را برای بعضی‌ها باز کرد:  
 مَنْ كَانَ مَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا<sup>۱</sup> «کسی که فقط می‌خواهد به  
 خدا برسد، ما یک راه باز کردیم! فقط راه خدا را باز کردیم.»  
 دیگر راه کشورگشایی، رسیدن به اموال، رسیدن به غنائم، رسیدن به دنیا،  
 همه را بستیم! همه را بستیم! هرکه می‌خواهد به خدا برسد، بسم‌الله، ما راهش را  
 نمی‌بندیم! قضیة عاشورا این طوری است!  
 شب عاشورا حضرت سیدالشهدا دستور می‌دهد تا چراغ‌ها را خاموش کنند؛  
 نه قضیة را در بوق و کرنا می‌کند و نه تبلیغات راجع به آن راه می‌اندازد؛ هیچ هیچ!  
 این قدر مسئله را سهل می‌گیرد و این قدر مطلب را با بزرگواری خود برای همه باز  
 می‌گذارد که می‌گوید: «إِنَّ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا!»<sup>۲</sup>

گفت: ای گروه، هرکه ندارد هوای ما

سر گیرد و برون رود از کربلای ما

ناداده تن به محنت و ناکرده ترک سر

نتوان نهاد پای به خلوت‌سرای ما

تا دست و رو نشست به خونس، نیافت کس

اذن طواف در حرم کبریای ما

برگردد آن که با هوس کشور آمده

سر نآورد فرود به افسر شاهی، گدای ما

ما را هوای سلطنت و مُلک دیگر است

کاین عرصه نیست در خور فرخ‌های ما<sup>۳</sup>

۱. اللهوف، ص ۶۱.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. دیوان تیر، ص ۱۹۵، با قدری اختلاف.

به اصحاب و اهل بیتش خطاب می‌کند:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبَرِّ  
وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَعَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا! «من اصحابی با وفاتر و  
اهل بیتی بهتر از شما سراغ ندارم!»  
أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ؛ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أُذِنْتُ لَكُمْ، فَاَنْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي  
حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ! «من گمان نمی‌کنم از دست این قوم روزی نجات  
پیدا کنم؛ تمام شما را از ذمه خود بری نمودم و بیعت خودم را از شما برداشتم!»  
هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا! <sup>۱</sup> و لِيَأْخُذَ كُلُّ رَجُلٍ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ  
بَيْتِي [و تفرقوا في سوادكم و مدائنيكم؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي، و لو قد  
أصابوني لَلَهُوا عَن طَلَبِ غَيْرِي]! <sup>۲</sup>

«شب است و تاریک؛ پس هر کسی که با ما یار نیست و با ما مراافقتی ندارد  
و هوای دیگری در سر دارد، از شب استفاده کند و به سمت خانه و کاشانه  
خود حرکت کند! دست این زن و بچه من و دست این مردان اهل بیت من  
را بگیرد و با خود ببرد! این مردم با من کار دارند و فقط من را طلب  
می‌کنند، و با شما کاری ندارند!»

زهیر بن قین بلند می‌شود و می‌گوید:

وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قَتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ أَلْفَ مَرَّةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ  
يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَن نَفْسِكَ و عَن أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!؛  
«به خدا دوست دارم که من را بکشند بعد زنده شوم و دوباره من را بکشند  
تا هزار بار جان در راه تو فدا کنم؛ بلکه خدا به واسطه من، قتل را از تو و از  
اهل بیتت دفع کند!»

۱. خ ل: أَنَّهُ آخِرُ يَوْمٍ.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۱.

۳. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ۴، ص ۹۸.

۴. روضة الواعظين، ج ۱، ص ۱۸۴.

مسلم به عوسجه، آن پیرمرد روشن ضمیر که تمام عمر را به عبادت گذرانده بود و از اصحاب خاص امیرالمؤمنین و امام مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام بود، و در کوفه با حبیب بن مظاهر مانوس و مشهور بود و با هم به کربلا آمدند و با هم میثاق بسته بودند، بلند می شود و می گوید:

وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنْ أُقْتَلَ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُحْرَقَ ثُمَّ أُذْرَى سَبْعِينَ مَرَّةً، لَمَا فَارَقْتُكَ!  
 «به خدا اگر بدانم که من را می کشند و بعد زنده می شوم و بعد آتش می زنند، تا هفتاد بار، دست از یاری تو بر نمی دارم!»  
 وقتی هم که به روی زمین می افتد، سیدالشهدا با حبیب بن مظاهر بالای سر او حاضر می شوند، می گوید:

ای حبیب، ما با هم از کوفه پیمان بستیم که در رکاب حسین باشیم!  
 حبیب به او می گوید:

ما با هم پیمان بستیم! گرچه می دانم من تا ساعاتی دیگر در خدمت مولایم نیستم و حظم در این دنیا کم است، اما اگر وصیتی داری من انجام بدهم!  
 اشاره به سیدالشهدا می کند و عرض می نماید:

یا حبیب، علیک بهذا الغریب! «وصیت من به تو این است که دست از دامن این غریب و تنها برنداری!»  
 و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

۱. وقعة الطف، ص ۲۲۵، با قدری اختلاف؛ معالی السبطين، مازندرانی، ج ۱، ص ۳۴۸.



مجلس هجدهم

حرکت انبیا و اولیا براساس یقین



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على  
سيدنا ونبينا وطيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
واللعنة على أعدائهم أجمعين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ  
مَسْئُولًا﴾<sup>١</sup>

«به آنچه که علم ندارى عمل نکن، متابعت و پیروى نکن و رکون و اعتماد  
نکن! در روز قیامت، از اعضا و جوارح و سرمایه‌ها و غرائز و امکاناتی که  
پروردگار متعال برای روشن شدن طریق و هدایت مسیر در اختیار انسان  
گذاشته است، سؤال خواهد شد.»

عرض شد که راه اسلام و راه خدا، با شک و تردید نمی‌سازد. دین، دین  
حقیقت و واقعیت است و راه خدا هم راه حقیقت و واقعیت است. کتاب خدا کتابی

---

١. سوره اسراء (١٧) آیه ٣٦.

است متقن و متیقن، و مردم را به راه یقین و جزم دعوت می‌کند؛ ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>.

انبیای الهی براساس یقین حرکت می‌کنند. فرق بین انبیا و غیر انبیا در این است که آنها به راهشان و حرکتشان یقین دارند و غیر انبیا براساس شک و گمان حرکت می‌کنند؛ گرچه ممکن است ظن به‌عنوان حجّت برای آنها معذّر و مؤمن باشد،<sup>۲</sup> ولی این برای رسیدن به مطلوب کافی نیست.

پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السّلام و اولیائی که به عنایات آنها متصل هستند، در حوادث و وقایع براساس یقین حرکت کرده‌اند و می‌کنند. آنها صرفاً به حوادث روزمره نظر ندارند، بلکه به مسائل آینده و سال‌های بعد و ده‌ها سال بعد و حتی ممکن است به بی‌نهایت، اطلاع و توجّه داشته باشند؛ گرچه عکس‌العمل و وجهه حرکت آنان در آن برهه، با دید و بصیرتشان منافات داشته باشد.

علما و مجتهدین بر طبق ظنیاتی که فکر و استنباطشان به آن می‌رسد عمل می‌کنند و در صورت ضرورت، خود آن ظنیات برای آنها حجّت است و موجب رفع عقاب می‌شود؛ ولی بین آنها و بین کسی که حق را بالعیان می‌بیند و با حق حرکت می‌کند و قرین با حق است، خیلی تفاوت است.

در زمان مرحوم سید محمدباقر شفتی رشتی در اصفهان، یکی دیگر از علمای اصفهان به نام مرحوم کلباسی هم مرجعیّت مردم را بر عهده داشت؛ یعنی دو عالم در اصفهان بودند: یکی مرحوم شفتی و یکی هم مرحوم کلباسی.<sup>۳</sup>

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب منزل آسمانی که در آن شک و ریبی نیست، و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»  
 ۲. معذّر و مؤمن: اصطلاحی اصولی است و در مواردی به‌کار می‌رود که دلیل و حجّتی موجب عذر و أمن در اتیان بر طبق آنها شود، و مکلف بعد از اتیان عمل معذور است و از عذاب الهی مأمون خواهد بود. (محقّق)

۳. آیه الله سید محمدباقر شفتی رشتی (متولد ۱۱۷۵ یا ۱۱۸۱ ه.ق، متوفای ۲ ربیع‌الأول ۱۲۶۰ ه.ق)

این دو دارای دو نظریه متفاوت بودند و هر دو به نظریه خود عمل می‌کردند: مرحوم کلباسی چون وجوه شرعیّه را مختصّ به امام زمان علیه السّلام می‌دانست و تصرّف در آن وجوه را منحصر در شخص ایشان می‌دید، لذا در آنها تصرّف نمی‌کرد و اعتقادش بر این بود که باید این وجوه در یک‌جا ذخیره و دفن شود تا اینکه امام زمان علیه السّلام بیاید و زمین را بشکافد و این پول‌ها را در بیاورد؛ خب این یک نظریه.

از آن طرف، نظر مرحوم آقا سیّد محمدباقر شفتی این‌طور نبود؛ بلکه مثل بقیّه، نظرشان بر این بود که وجوهی که به دست می‌رسد، باید در موارد خودش که شرع تعیین کرده است، خرج شود. و نه تنها وجوهات خودش را صرف می‌کرد، بلکه دستور می‌داد همان‌جایی که مرحوم کلباسی پول‌ها را پنهان می‌کرد، شبانه بروند و وجوهات را در بیاورند و آنها را نیز خرج می‌کرد. به مرحوم کلباسی -رحمة الله علیه- گفتند: «این پول‌هایی که تو داری پنهان می‌کنی، ایشان شبانه درمی‌آورد، و دیگر به دست امام زمان نمی‌رسد!» گفت:

هر کسی به وظیفه خودش عمل می‌کند؛ من نظرم این است و دفنش می‌کنم، او نظرش آن است و درمی‌آورد.<sup>۱</sup>

دو نظریه متفاوت که هر دو براساس ادلّه و بینش و بصیرت خودشان انجام می‌دادند! ولی کار امام علیه السّلام این‌طور نیست و دیگر براساس ادلّه عمل نمی‌کند، امام خودش دلیل است و دیگر به کتاب و دفتر و محفوظاتش نگاه

← ه.ق) و آیه الله میرزا محمد ابراهیم کلباسی، مشهور به حاجی کلباسی (متولد ۱۱۸۰ ه.ق در اصفهان، متوفای ۸ جمادی‌الأول ۱۲۶۱ ه.ق) از علمای بزرگ اصفهان و از شاگردان آیات عظام سیّد مهدی بحرالعلوم و محمدباقر وحید بهبهانی و جعفر کاشف‌الغطاء بودند. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به زندگی‌نامه سیّد محمدباقر شفتی از تولد تا حضور؛ صاحب اشارات، کنگره بزرگداشت علامه کلباسی، ص ۴ - ۱۱.

۱. جرعه‌ای از دریا، ج ۳، ص ۲۸۲.

نمی‌کند؛ او اتصال دارد و چون اتصال دارد حکم را با یقین و جزم بیان می‌کند. بالاترین خطری که انسان را تهدید می‌کند و راه او را به خدا قطع می‌کند، وارد شدن شک و تردید در دل انسان است نسبت به مسیر و راهی که دارد؛ این از همه خطرناک‌تر است! شک و تردید موجب ورود و نفوذ شیطان می‌شود و وساوس شیطانی را در دل انسان می‌پروراند، و انسان از شک و تردید باید به خدا پناه ببرد! سلوک و حرکت *إلی الله* با شک و تردید نمی‌سازد. طریق *إلی الله*، قطع شدن از بَوادی و اودیة وساوس شیطانی و هواهای نفس اماره است؛ و این قطع شدن باید توأم با یقین باشد. شک، انسان را ننگه می‌دارد یا ساقط می‌کند. خطر آن موقع برای انسان پیش می‌آید که نسبت به راهش و بعضی از مواضع و مواردی که ممکن است در سر راه او واقع بشود، در نفس خود تردید و شک احساس کند. این شک کم‌کم گسترش پیدا می‌کند، به طوری که تمام زوایای قلب او را دربر می‌گیرد و او را تبدیل به یک موجود مرده، بی‌حیات و بی‌روح می‌کند، که دیگر قدرت حرکت و عمل از انسان سلب می‌شود و انسان دیگر نمی‌تواند حرکت کند.

لذا در اسلام در تمام موارد می‌بینیم که دستور داده شده است: عملی که می‌خواهی انجام بدهی، با یقین باشد؛ عمل را براساس شایعات انجام نده! روی کاری که می‌خواهی انجام بدهی فکر کن و در آن تأمل کن! کاری را انجام بده که در روز قیامت اگر خدا صحنه آن عمل را در مقابل تو قرار بدهد، شرمنده نشوی! در هنگام عمل، زوایای فکری خود را بررسی کن و وقتی که تمام راه‌ها برای تو روشن بود، آن موقع اقدام کن!

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلَ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ  
 يَقِينٍ؛<sup>۱</sup> «عمل کم و پیوسته ولی از روی یقین و اعتقاد، نزد خداوند بهتر

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۷.

است از آن عمل و کار و تلاش و به تعب افتادن زیادی که از روی شک و تردید و ظن و گمان باشد.»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ، وَكَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَالْعَنَاءُ! حَبِّدَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!

«چه بسا روزه دارانی که تنها ثمره روزه آنان، تشنگی و گرسنگی است؛ و چه شب زنده دارانی که تنها نتیجه عمل آنها فقط بیداری شب و به تعب افتادن خودشان است! خوشا به حال آن زیرکان از مؤمنین که در وقت خود، افطار می کنند و در وقت خود، روزه می گیرند؛ در وقت خود، به بیداری شب می پردازند و در وقت خود، استراحت می کنند!»

امیرالمؤمنین علیه السلام به ربیع بن خثیم دستور می دهد که خودش را برای نبرد و جنگ با معاندین اسلام آماده کند؛ ربیع در جواب می گوید: «یا امیرالمؤمنین، به من یک گوشه و زاویه ای بده که بروم خدا را عبادت کنم!» امیرالمؤمنین هم به او می فرماید: «به خراسان برو!» و حکومت خراسان را به ربیع می دهند و او نیز به آنجا می رود و مشغول عبادت می شود.<sup>۲</sup> این هم یک طور!

«حَبِّدَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ!» یک وقت متوجه می شویم که تمام عمر و پنجاه سال عبادت ما، همه هوا و کشک بوده است. اگر ما یقین را از قدم اوّل در نظر بگیریم، در آخر کار دچار افسوس و حسرت نمی شویم. وقتی که انسان می خواهد جنگ بکند باید این جنگ توأم با یقین باشد؛ وقتی که انسان می خواهد انفاق کند نباید از روی احساسات باشد، باید از روی فکر و تأمل باشد؛ وقتی که انسان می خواهد عملی را انجام بدهد، مثلاً روزه بگیرد یا نماز بخواند یا حج برود، تمام اینها باید از روی فکر و یقین و تأمل باشد؛ حجّی که می خواهد انجام دهد مبادا از

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. وقعة صفین، ص ۱۱۵، با قدری اختلاف.

روی احساس باشد، مبدا از روی خیال باشد، مبدا ظن به عبودیت، او را از رسیدن به مطلوب باز دارد. تمام اینها ریسمانها و شبکه‌های شیطان است که برای افراد مختلف، از این شبکه‌ها و ریسمانها استفاده می‌کند و خود انسان هم اطلاع پیدا نمی‌کند! انسان باید تأمل کند!

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ، قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتُ:  
 «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُبُلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ وَنَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَكَ،  
 وَجَعَلْتَهُ أَشْرَفَ سُبُلِكَ عِنْدَكَ ثَوَابًا وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأَبَاً وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا!»  
 «امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی برای نبرد با معاویه حرکت کرد، هنگامی که حضرت می‌خواست جنگ کند این دعاها را خواند:  
 ”خدایا تو یک راهی از راه‌های خودت را به روی ما گشودی و باز کردی و نشان دادی، و رضای خودت را در حرکت در این راه قرار دادی و اولیاءت را به این راه فراخواندی، و این راه را بالاترین راه مثبت و اجر برای بندگان خودت قرار دادی!“»

شهادت در راه خدا! مگر بالاتر از این ممکن است!؟

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ «خدا در اینجا معامله می‌کند و می‌گوید: شما جان‌هایتان [و مال‌هایتان] را به من بدهید، من در مقابل بهشت را به شما می‌دهم!»

واقعاً انسان به حال اصحاب سیدالشهدا غبطه می‌خورد که اینها چطور آمدند و گذشتند و در یک شبانه‌روز تمام قضایا تمام شد؛ یعنی به یک سعادت ابدی رسیدند که واقعاً عجیب است! به هوش باشیم که یک‌وقت از آنهایی نباشیم که عمری را در هوای غیر محبوب سپری کنیم!

حالا اینها یک طرف، قضیه آن نصرانی در مجلس یزید، در طرف دیگر! واقعاً وقتی خدا به کسی توفیق بدهد، در عرض یک ساعت، در عرض چند دقیقه و



حتّی در عرض یک لحظه، یک گذشت می‌کند و به مطلوب می‌رسد و قضیه تمام می‌شود! یعنی بعد از یک گذشت و یک حرکت و یک ایثار، به مطلوب می‌رسد! سر آن نصرانی را زدند!<sup>۱</sup> اینکه سرش را می‌زنند، با تصادف در خیابان چه تفاوتی می‌کند؟! اگر شما در خیابان حرکت کنید و ماشینی به شما بزند، آیا دیگر از بعد این جریان اطلاع پیدا می‌کنید؟! نه خیر، یک دفعه چشم باز می‌کنید و می‌بینید که در یک جای دیگری هستید؛ البته اینکه که کجا می‌روید، آن دیگر با خداست! خب این هم همین است؛ وقتی با شمشیر گردنش را می‌زنند، چشم باز می‌کند و می‌بیند که در کجاست! [می‌گوید]: به به! کجا بودیم و کجا رفتیم! ولی تمام اینها برای همان یک لحظه تصمیم است؛ یک حرکت به حقیقت و واقعیت همان، و داخل شدن در زیر خیمه امام حسین همان؛ تنها یک حرکت و تنها یک لحظه!

[امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه دعا عرضه می‌دارد]:

و أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ مَأْبَاً وَ أَحَبَّهَا إِلَيْكَ مَسْلَكًا؛ «اینجا بالاترین جایگاهی است که تو برای بندگان خودت قرار دادی و بهترین راهی است که مورد رضای تو است.»

ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾؛ «و بعد، از مؤمنین جان‌های آنها و اموال آنها را خریدی و در مقابل، به آنها بهشت را عنایت کردی.»

﴿يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ﴾،<sup>۲</sup> وَعَدَا عَلَيْكَ حَقًّا؛ «اینها در راه خدا مجاهده کنند و با کفار و معاندین جنگ کنند؛ یا بکشند و یا کشته شوند.» این وعده حقی است که بر ذمه تو است.»

غیر از خدا چه کسی می‌تواند به وعده خودش عمل کند؟! اگر در تمام دنیا و در تمام عالم بگردیم، یک شخص صادق الوعد مثل خدا پیدا نمی‌کنیم که پای وعده‌ای که

۱. اللّهوف، ص ۱۹۰.

۲. سوره توبه (۹) آیه ۱۱۱.

می دهد بایستد؟! یکی نود درصد، یکی هشتاد درصد، یکی هفتاد درصد، کم و زیادش تفاوت دارد؛ اما آن که وعده می دهد و پای وعده اش هم می ایستد فقط خدا است! «وَعَدًا عَلَيْكَ؛ بر عهده تو است و خودت گفته ای!»

فَجَعَلَنِي مِمَّنْ اشْتَرَى فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ؛ «من را از آن افرادی قرار بده که جاننش را در راه تو فروخته است!»

ثُمَّ وَفَى لَكَ بِبَيْعِهِ الَّذِي بَايَعَكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ نَاكِثٍ و لا نَاقِضٍ عَهْدًا و لا مُبَدِّلًا تَبْدِيلًا؛ «من را از آن افرادی قرار بده که آن بیعتی را که با تو بسته است، تا آخر به آن وفا می کند و بر سر میثاق خود می ماند و نقض بیعت نمی کند! و آن عهدی که در عالم آلت با تو بسته ام، بر سر آن عهد بایستم! (و به من توفیق استقامت و ادامه حرکت در راه خودت را عنایت کن!)»

بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ و تَقَرُّبًا بِهٖ إِلَيْكَ؛ فاجعله خاتمة عملي، و صير فيه فناء عمري، و ارزقني فيه لك و به مشهدًا توجب لي به منك الرضا و تحطُّ به عنِّي الحطايا!

[خدایا، این راهی را که برای من در پیش گرفتی، [موجب] استیجاب [و سزاوار شدن برای] محبت خودت قرار بده، تا من با این راه، محبت و رضای تو را جلب کنم و به واسطه این راه، تقرب به سوی تو پیدا کنم و بدین وسیله گناهانم را فرو بریزی!]

حضرت می فرماید: «فاجعله خاتمة عملي؛ خاتمة عمل من را شهادت در راه خودت قرار بده!» خب همین طور هم شد. امیرالمؤمنین بارها از خدا تقاضای شهادت می کرد! بارها در زمان رسول اکرم وقتی با پیغمبر اکرم صحبت می کردند، عرض می کرد: «یا رسول الله، دعا کن من شهید شوم!»<sup>۱</sup> بارها اتفاق افتاده بود. منتها شهادت با یقین و شهادت با رستگاری؛ نه شهادت ظاهری!

وقتی پیغمبر اکرم در روزهای آخر شعبان، قبل از آمدن ماه رمضان خطبه

۱. بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۴۳؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۹، ص ۲۰۶.

می خوانند، در آن خطبه مفصل به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَ قَدْ انْبَعَثَ أَشَقَى الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ...؛ «من دارم نگاه می کنم که تو در محراب نماز می خوانی و اشقی اولین و آخرین تو را به شهادت می رساند.»

امیرالمؤمنین نسبت به شهادت مسئله و نظری ندارد، می فرماید:

و ذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟<sup>۱</sup> «آیا دینم سالم است یا نه؟»

مسئله این است! اعتقاد در آن موقع سالم است یا نه؟ آیا در آن موقع چیزی با دینم آمیخته شده است یا نه؟

عمده همین است که انسان در وقت وفات - چه با شهادت و چه با غیر شهادت - دینش از شرک سالم باشد. بعضی ها پنجاه درصد دین دارند و پنجاه درصدشان مخلوط است؛ بعضی ها شصت درصد دین دارند و چهل درصد مخلوط است. امیرالمؤمنین می گوید: من یک درصد مخلوط هم نمی خواهم، من دین صددرصدی می خواهم! چه موقع دین، صددرصد می شود؟ موقعی که انسان به حق مطلق متحقق بشود، آن موقع صددرصد است؛ و الا یک شاهد آن لا إله إلا الله گفتن و یک شاهد آن محمدا رسول الله گفتن برای انسان دین صددرصد نمی آورد! اهل تسنن هم همین حرفها را می زنند ولی دنبال چه کسانی هستند!

[امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه دعا عرضه می دارد]:

وَجَعَلَنِي فِي الْأَحْيَاءِ الْمَرْزُوقِينَ بِأَيْدِي الْعُدَاةِ وَالْعُصَاةِ، تَحْتَ لِيَاءِ الْحَقِّ وَ رَايَةَ الْهُدَىٰ، مَاضِيًّا عَلَىٰ نُصْرَتِهِمْ قُدُّمًا، غَيْرَ مَوْلٍ دُبْرًا وَ لَا مُحْدِثٍ شَكًّا!

«خدایا مرا در بین احيائي قرار بده که مرزوق هستند و شهادت را به دست گناهکاران برای آنها روزی کردی! تمام اینها باید در تحت پرچم حق و رایت هدی و هدایت باشد، و من بر طبق راه هدایت و راه گذشتگان از

۱. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۳۵.

حرکت‌کنندگان در مسیر حق و هدایت بروم، و به مسیر آنها پشت نکنم و شکی در وجود من پیدا نشود.»

ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام چه چیزهایی را بیان می‌کند! او که مولا علی است، در موقع حرکت به سمت دشمنان و رفتن جلوی آنها این مسائل را بیان می‌کند؛ ما که دیگر جای خود داریم! مسئله خیلی دقیق است!

اللَّهُمَّ وَ أَعُوذُ بِكَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنَ الْجُبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ، وَ مِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مُسَاوَرَةِ الْأَبْطَالِ، وَ مِنَ الذَّنْبِ الْمُحِيطِ لِلْأَعْمَالِ!

«خدایا به تو پناه می‌برم از اینکه هنگام مصاف با دشمنان و وقتی که موارد و مواطن خوف و ترس برای انسان پیش می‌آید، مرا ترس و جبن فرا بگیرد و از حرکت باز دارد؛ و موقعی که با [پهلوانان از] دشمنان به ستیز برمی‌خیزم، من دچار ضعف و سستی شوم؛ و در آن موقع حساس و در تمام قدم‌ها و در آن لحظات، گناهی از من سر بزند و کاری انجام بدهم که اعمال من حبط بشود و اجر من از بین برود!»

فَأُحْجِمَ مِنْ شَكٍّ أَوْ أَمْضَى بِغَيْرِ يَقِينٍ، فَيَكُونُ سَعْيِي فِي تَبَابٍ وَ عَمَلِي غَيْرَ مَقْبُولٍ؛<sup>۱</sup> «[که در این صورت] شک بر من عارض بشود و عملم بر طبق یقین نباشد! [و سعیم در هلاکت واقع شود و عملم مقبول نباشد!]»

خیلی مهم است که عمل بر طبق یقین باشد! حضرت دارد حرکت می‌کند و به سمت دشمن می‌رود، در همان حال حرکت به سمت دشمن می‌گوید: کاری از من سر نزنند که آن عمل با آن حرکت ابتدایی من منافات داشته باشد! در تمام لحظات این حرکت، باید این عمل و قدم من، قدمی باشد که با آن جهت اولی من که می‌دانستم اول حرکتم یقین است، منافات نداشته باشد؛ یعنی آن حالت یقین باید با تمام این معرکه و رویارویی با ابطال و درگیری با حوادث و... همراه باشد. لذا جنگیدن امیرالمؤمنین علیه السلام با جنگ ما خیلی تفاوت می‌کند.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۶.

امیرالمؤمنین نمی‌خواهد در جنگ پیروز بشود، می‌خواهد یقین خود را حفظ کند؛ و همه نکته در اینجا است! امیرالمؤمنین علیه السلام که برای از بین بردن معاویه حرکت می‌کند و با تمام شور و با تمام توان، مردم را حرکت می‌دهد، در همان حالی که می‌فرماید:

سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ؛<sup>۱</sup>  
«تمام توان خودم را به کار می‌برم که این انسان منکوس و واژگون را از اریکه خلافت سرنگون کنم!»

نظرش از بین بردن معاویه نیست؛ نظرش عمل بر وفق یقین است، نظرش عمل بر وفق تکلیف است!

حضرت حرکت می‌کند و در جبهه با معاویه مصادف می‌شود؛ اما همین‌که آب را می‌بندند و حضرت حمله می‌کند و آب را می‌گیرد، به اصحاب می‌گوید: «به آنها آب بدهید!»<sup>۲</sup> اگر امیرالمؤمنین آب را به روی آنها می‌بست، کار تمام بود! اگر علی صرفاً می‌خواست که معاویه از بین برود، پس چرا از این مسائل و از این مواطن و موارد استفاده نکرد؟! او می‌خواهد تکلیف را انجام بدهد! ما می‌جنگیم، مردانه می‌جنگیم، چه معاویه از بین برود و چه از بین نرود. امیرالمؤمنین علیه السلام این‌طوری و به این قسم امیرالمؤمنین شد!

اما همین امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی که آب را باز می‌کند، می‌بینند که شروع به گریه می‌کند، و به اطرافیان خطاب می‌کند و می‌گوید:  
من این آب را برای معاویه باز کردم، اما یک روزی می‌رسد که فرزند همین معاویه، آب را به روی فرزند من می‌بندد!<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۳، ص ۷۳.

۲. وقعة صفین، ص ۱۶۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

«عن عبدالله بن قیس قال: كُنْتُ مَعَ مَنْ عَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفِّينَ، وَ قَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْوَرُ السُّلْمِيُّ الْمَاءَ وَ حَرَزَهُ عَنِ النَّاسِ، فَشَكَكَ الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ، فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلِيٍّ»

فرق بین حق و باطل اینجا است؛ این علی شد و او [معاویه] شد؛ این حسین شد و او یزید و عبیدالله و عمر سعد شد!

تمام خواست امیرالمؤمنین علیه السلام این است که به تکلیف عمل کند. این مهم است و ما باید این را داشته باشیم؛ و الا هر قضیه‌ای که اتفاق بیفتد، دیگر به خواست و مشیت خدا است.

لذا اگر ما دقت کنیم می‌بینیم که تمام افراد براساس شایعات و اهواء حرکت می‌کنند؛ از جاهل گرفته تا عالم، همه براساس شایعات حرکت می‌کنند، و فکر و تأمل نمی‌کنند و در عملشان تدبیر نمی‌کنند؛ همه مقلدند، بتمام معنی‌الکلمه همه مقلد هستند و همه تقلید می‌کنند! و ای کاش اگر ما تقلید هم می‌کردیم، از یک مولای حرّ و آزاد تقلید می‌کردیم، نه مولایی که خودش هم مقلد کسی دیگر است! تقلید کن از

﴿ كَشَفِهِ، فَانْحَرَفُوا خَائِبِينَ، فَضَاقَ صَدْرُهُ، فَقَالَ لَهُ وَلَدُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَمْضِيَ إِلَيْهِ يَا أَبَتَاهُ؟" فَقَالَ: "أَمْضِيَ يَا وَلَدِي!" فَمَضَى مَعَ فَوَارِسَ فَهَزَمَ أَبَايُوبَ عَنِ الْمَاءِ وَبَنِي خَيْمَتِهِ وَحَطَّ فَوَارِسُهُ وَأَتَى إِلَى أَبِيهِ وَأَخْبَرَهُ، فَبَكَى عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقِيلَ لَهُ: "مَا يُبْكِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَهَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بِبَرَكَةِ الْحُسَيْنِ؟" فَقَالَ: "ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطُفِّ كَرْبَلَاءَ حَتَّىٰ يَنْفَرُ فَرَسُهُ وَيُجْمَحَمَ وَيَقُولُ: الظُّلْمَةُ الظُّلْمَةُ لِأُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا!"

ترجمه: «از عبدالله بن قیس روایت شده است که می‌گوید: با کسانی بودم که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند. ابویوب سلمی بر آب مسلط شد و آب را به روی مردم بست. مسلمین از تشنگی به آن حضرت شکایت کردند. حضرت سوارانی را برای باز کردن آب فرستاد، اما آنها شکست خوردند و دست خالی بازگشتند. سینه حضرت تنگ شد. فرزندش امام حسین علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: "پدر جان، آیا من برای باز کردن آب بروم؟" حضرت فرمود: "برو فرزندانم!" امام حسین علیه السلام با سوارانی به سمت شریعه عزیمت نمود و ابویوب را شکست داد و خیمه خود را همان‌جا برپا نمود و سوارانش را فرود آورد و به نزد پدرش آمد و او را از آنچه اتفاق افتاده بود با خبر نمود. علی علیه السلام گریست؛ به آن حضرت عرض شد: "یا امیرالمؤمنین سبب گریهات چیست؟ این اولین پیروزی به برکت حسین علیه السلام است!" فرمود: "به یاد آوردم که او را در زمین طوف کربلا تشنه و عطشان خواهند کشت تا اینکه اسبش می‌گریزد و شیهه می‌کشد و می‌گوید: فریادرس! فریادرس از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشتند!" (محقق)

آن کسی که تو را آزاد کند و تو را از رقیبت دریاورد؛ نه تقلید از اهلواء و آراء مردم: مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید باد<sup>۱</sup> تمام کارهایی که ما انجام می‌دهیم، براساس شایعات و اهلواء و حرف مردم و جوئی که برای انسان ایجاد می‌کنند و مسائلی که از دید ما پنهان است، می‌باشد؛ بر طبق جهالت‌های خودمان تصمیم می‌گیریم و سپس معلوم می‌شود که مطلب غیر از این بوده است! جان من، خُب از اوّل چشمت را باز کن! ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾<sup>۲</sup>.

همه مردم مقلدند! خوشا به حال آن افرادی که آن قِلادهٔ تقلید را به گردن کسی انداخته‌اند که آنها را آزاد می‌کند و از تقلید بیرون می‌آورد؛ آن کسی که خودش هم آزاد و حرّ باشد و دیگر مقلد نباشد و واقعیت برایش مسلم باشد؛ که او فقط مولا علی است!

کیست مولا، آن که آزادت کند	بند رقیبت ز پایت برکند
زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت: هر کو را منم مولا و دوست	ابن عمّ من علی، مولای اوست
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید <sup>۳</sup>

ما در بسیاری از موارد می‌بینیم که ناخواسته به سمتی حرکت می‌کنیم، درحالی‌که آن حرکت ما خواسته و زائیدهٔ فکر و عقیدهٔ ما نیست. مثلاً این مارشی که در هنگام جنگ برای حرکت به سوی مصاف با دشمن می‌نوازند، براساس حرکت نفس و سلب اختیار انسان و ایجاد روح تهوّر، بدون دخالت تعمق و تعقل، برای حرکت به سوی دشمن تدوین و ترتیب شده است. شخص با به وجود آمدن این مسائل و این

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۲۰۴.

۲. سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

۳. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳.

قضایا و نواخته شدن این آلات دارد حرکت می‌کند، و چه بخواهد و چه نخواهد، حرکت او به سوی قوای دشمن سریع می‌شود و خواسته و ناخواسته در اجرای اهداف حرکت می‌کند؛ درحالتی که خودش از خودش اختیار ندارد. این فایده‌ای ندارد!

شعار در جنگ باید شعاری باشد که اهداف اسلامی را در ذهن انسان تجدید کند، نه اینکه سلب اختیار کند؛ این فایده‌ای ندارد. حرکت انسان در جبهه باید براساس یقین و براساس تعقل باشد، نه براساس سلب اختیار.

در جنگ احد، مشرکین برای از بین بردن مسلمین، از همین جهت احساسات و تبلیغات استفاده کردند؛ آن بت بزرگ هُبَل را با خودشان حمل کردند و در کوران نبرد، شعار می‌دادند و فریاد می‌زدند:

أَعْلُ هُبَلُ، أَعْلُ هُبَلُ؛ «هبل را بالا ببرید، هبل را بالا ببرید! هبل بالا است!  
هبل بزرگ مرتبه است! هبل بالا مرتبه است!»

از آن طرف وقتی مسلمین دیدند آنها این‌طور دارند شعار می‌دهند، آنها هم شروع کردند به شعار دادن:

اللَّهُ أَعْلَىٰ وَأَجَلُّ؛<sup>۱</sup> «الله اعلیٰ و اجل است!»

لذا شعار عزاداری و مصیبت سیدالشهدا علیه السلام نباید شعاری باشد که صرفاً احساسات را تحریک کند، بلکه باید شعاری باشد که مکتب امام حسین را نشان بدهد. امام حسین نیاز به گریه‌کننده ندارد؛ امام حسین نیاز به آدم دارد! یعنی دو نفر آدم پیدا بشوند! امام حسین علیه السلام به اندازه کافی گریه‌کننده دارد؛ در روایت داریم:

تمام خلایق از ملائکه و عرش و فرش، حَتَّى الْحَيْتَانِ فِي الْبَحَارِ، «حَتَّى ماهی‌های در دریاها» برای امام حسین گریه کردند.<sup>۲</sup>

امام حسین نیاز به گریه ما ندارد؛ امام حسین آمده است و خودش را از بین

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۵؛ کامل الزیارات، ص ۸۰.



برده و فدا کرده است برای اینکه این حرف در سر من و شما برود: «حرکتی که می‌خواهی بکنی نباید براساس احساسات باشد، بلکه باید به کارهایت یقین داشته باشی!» برای این آمد و این فداکاری را انجام داد!

متأسفانه امروزه تبلیغات به‌نحوی است که عقل و شعور ما مسلمان‌ها را از ما گرفته است. تبلیغات وسیله‌ای است که امام حسین را یزید و یزید را به‌جای امام حسین می‌نشانند! مگر همین تبلیغات شام و تبلیغات بنی‌امیه این کار را نکرد؟! امام حسین را یزید کرد!

روزی هارون‌الرشدید در مجلسی نشسته بود که هشام بن حکم صحبت می‌کرد و صحبت هشام را گوش می‌داد. وقتی که بیرون آمد، رو به جعفر بن یحیای برمکی کرد و گفت: «زبان این مرد قدرت صد هزار مرد شمشیرزن را دارد!»<sup>۱</sup>

امروزه مسئله تبلیغات، یکی از مهم‌ترین مسائلی است که دنیای استکبار و استعمار برای از بین بردن مسلمین و پیاده کردن اهداف خود استفاده می‌کند. یکی از فرماندهان تبلیغاتی آلمان در خاطراتش می‌نویسد:

من به هیتلر گوشزد کردم که تبلیغات می‌تواند با ده لشکر زرهی متفقین روبه‌رو شود و آنها را از بین ببرد!<sup>۲</sup>

لذا مهم‌ترین وسیله برای اجرای نقشه‌های آلمان در آن زمان، مسئله تبلیغات بود و کار خود را با تبلیغات پیش می‌بردند؛ دروغ می‌گفتند و دروغ را به مردم تحمیل می‌کردند، و رادیوهای آلمان برای سربازان اخبار دروغ پخش می‌کرد و آنها را به دروغ به میدان نبرد می‌فرستاد؛ همه دروغ بود! وقتی مطلع شدند که دیگر کار از کار گذشته بود و دیدند چه کلاهی سرشان رفته است! کی آلمان جایی را فتح کرده بود؟! دائماً در حال عقب‌نشینی بود! وقتی از جریان مطلع شدند که آمریکا و شوروی آمدند

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۳۶۷.

۲. نبرد برلین.

و برلین را بین خودشان تقسیم کردند؛ آن موقع فهمیدند که تمام آنچه را گوبلز،<sup>۱</sup> فرمانده تبلیغاتی آلمان می‌گفت، همه آنها کشک و دروغ بوده است!

امروزه تبلیغات، مهم‌ترین عامل استعمار برای از بین بردن فکر و تعقل ملل عقب‌افتاده و مسلمین است. امروزه با همین تبلیغات است که کودتای قطع نسل و شیعه‌کشی را در ایران به راه انداخته‌اند؛ با همین تبلیغات است که نسل شیعه را در حال انقراض و اضمحلال قرار داده‌اند، آن‌هم در تنها کشور شیعه جهان، کشور ایران. و موفق هم شده‌اند، و با همین شیوه و تبلیغات و آمار دروغ، اذهان من و شما را ربوده‌اند و از وسائل ارتباط جمعی ما، علیه ما به‌احسن وجه استفاده کرده‌اند. این نسل‌کشی شیعه که امروز در ایران در حال وقوع است، کودتای بدون خونریزی آمریکا و انگلیس است که متأسفانه به پیروزی رسیده است!

می‌گویند: «جمعیت دنیا در حال انقراض است!» به جهنم که در حال اضمحلال است! اگر شما دلتان برای جمعیت دنیا سوخته است، خودتان جمعیتان را کم کنید! چرا باید آمریکا دو بیست و پنجاه میلیون جمعیت داشته باشد؟! خب جمعیتش ده میلیون بشود! چرا قضیه بر سر ما خراب شود؟! چرا نسل شیعیان امام علی علیه السلام از بین برود؟! نسل آن عرق‌خورها از بین برود؛ به درک که از بین برود! نسل آن نصرانی‌ها و یهودی‌ها و ضد‌خدا و ضد‌بشر و ضد‌خلق‌ها از بین برود! بهتر است از بین برود؛ عیبی ندارد، ما هم خیلی خوش‌بخت می‌شویم! جمعیت دنیا به صد میلیون برسد، نود میلیون ایران، ده میلیون همه دنیا؛ چه اشکالی دارد؟! چه بهتر! کسی حرفی ندارد! شما برای جمعیت دنیا دل می‌سوزانید یا برای شیعیان علی؟! شما از اینکه ما دچار فقر هستیم نگرانید، درحالی که هر سال صدها میلیون تن گندم خود را

۱. پاول جوزف گوبلز (Paul Joseph Goebbels): سیاست‌مدار ناسیونال سوسیالیست آلمانی (۱۹۳۳ - ۱۹۴۵ م) وزیر تبلیغات آلمان نازی بود. او از نزدیک‌ترین دوستان و همکاران هیتلر بود و شهرت او تا حد زیادی ناشی از خطابه‌های پورشور و تبخرش در سخن‌وری بود. (محقق)

برای بالا نگهداشتن ارز، به دریا می‌ریزید؟! شما نگران فقر جهان عقب‌افتاده هستید، درحالی‌که غذای زائد یک ماه آمریکا برای تغذیه یک سال آفریقا کفایت می‌کند!

از خدابی‌خبران با تبلیغات مسموم خود، پیر و جوان ما، و جاهل و عالم ما را سفیهانه در خدمت اهداف خود گرفتند! و در این راستا قصابان و جلادان و پزشکان بی‌دین و بی‌ایمان و از خدابی‌خبر هم با غداًره و شمشیر به پاره‌کردن شکم مردم پرداختند و لباس سفید و محترم پزشکی - به خیال خودشان - را با این جنایات وحشت‌آفرین آلوده کردند!! اینها همان‌هایی هستند که وقتی که در دانشگاه می‌روند، می‌گویند: «ما برای سه چیز به دانشگاه می‌رویم؛ اول مسئله سربازی‌مان حل بشود، دوم زن بگیریم، سوم پول به دست بیاوریم!» این لباس خیلی شریف است؛ لباسی که فقط برای پرکردن جیب و فقط برای رسیدن به شکم و... مورد استفاده واقع می‌شود! اینهایی که می‌گویم، شوخی نمی‌کنم! از خدابی‌خبرانی که در ازای از بین بردن شرف و ناموس زنان، نمره و درجه در اختیار آنها قرار می‌دهند، آلت دست آمریکا و صهیونیسم هستند برای از بین بردن و نسل‌کشی شیعه و مملکت ایران! اینها تمام توان خود را در اختیار سازمان سیا قرار داده‌اند و تمام اینها در اختیار آنها هستند، و فقط و فقط به تنها چیزی که فکر می‌کنند پول و پول و پول است! همه دروغ است! مریض را با تبلیغات دروغ به اطاق عمل می‌کشاند و هر مصیبتی که بخواهند بر سرش درمی‌آورند! مسئله‌ای که برای خود ما هم اتفاق افتاد! ارزش منبر بیشتر از این است که من بخواهم از این بی‌وطنان از خدابی‌خبر نام ببرم که چطور با کلمات کذب خود موجب از بین رفتن سلامتی افراد شدند، و بعداً در صحبت‌هایشان مشخص شد که قضیه همین است! اینها در ازای گرفتن پول و ارتقاء، دارند مردم را مقطوع‌النسل می‌کنند! اینها

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون قطع نسل شیعیان با ادعاهای واهی و دروغین رجوع شود به رساله نکاحیه، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

همین افرادی هستند که لباس شریف پزشکی بر تن کرده‌اند!  
اینها از یک طرف؛ و اما از طرف دیگر و خطرناک‌تر، علمای بی‌دین و سفیه  
و گول‌خورده و ساده و چه بسا معاند، که برای اهداف دنیوی خود، در خدمت آنها  
قرار گرفته‌اند! این بماند!

تبلیغات این‌طوری است! اینها تبلیغات است! تبلیغات می‌آید و هستی و  
عقل و شعور را از انسان می‌گیرد! در آن وقتی که انسان متوجه بشود که عجب،  
مسئله از چه قرار است؛ چه کسی باید جواب بدهد؟!

چه کسانی برای امام حسین علیه السلام نامه داده بودند؟ چهار هزار نامه از  
همین مردم به امام حسین رسید! سیدالشهدا در روز عاشورا به یکی از اصحاب  
خود می‌فرماید: «آن کیسه‌ای را که نامه‌ها در آن است بیاور!» بعد حضرت شروع  
می‌کنند یکی یکی به اسم صدا کردن:

ای شبت بن ربیع، مگر تو برای من نامه نداده‌ای؟! ای حجار بن ابجر، مگر  
تو برای من نامه نداده‌ای؟!<sup>۱</sup>

حالا حجار بن ابجر که بود؟ همان‌که نامه فدایت شوم نوشته بود؛ و همین آقا با  
چهار هزار نفر مسئول بود که آب را به روی امام حسین ببندد! چطور می‌شود؟! تبلیغات  
آمد و اینها را برگرداند! نه آن نامه‌ای که به امام حسین دادند از روی یقین بوده است، و  
نه به مصاف امام حسین آمدنشان از روی یقین بوده است؛ همه از روی شک بوده است!  
مسلم بن عقیل با نامه سیدالشهدا وارد کوفه می‌شود؛ حضرت راجع به مسلم بن  
عقیل چه می‌فرماید:

و قد بعثتُ إلیکم أخی و ابنَ عمّی و ثقتی من أهلِ بیتی؛<sup>۲</sup> «من به سوی شما  
برادرم و پسر عمویم و ثقة از اهل بیت خودم را فرستادم!»

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۸.

۲. وقعة الطف، ص ۹۶.

یعنی: انگار خودم آمدم! وقتی امام حسین به کسی بگوید: «برادر من» دیگر کارش تمام است. می‌فرماید: «برادر خودم و پسر عموی خودم و ثقه از اهل بیت خودم را به سوی شما فرستادم!»

سی هزار نفر با مسلم بیعت کردند! بیعت یعنی: ما حاضریم و میثاق می‌بندیم و متعهد هستیم که هرچه تو گفتی عمل کنیم. چطور شد که وقتی امیرالمؤمنین سراغ انصار و مهاجرین می‌رود و می‌گوید: «چرا از من دفاع نمی‌کنید؟» آنها می‌گویند: «یا علی، ما با ابوبکر بیعت بستیم و کار از کار گذشته و شرافت عربی اجازه نمی‌دهد نقض عهد کنیم!»<sup>۱</sup> اما در اینجا بیعت را شکستید؟! آن شرافت عربی چطور اینجا اجازه داد؟! اف بر این مردم!

سی هزار نفر دور و بر مسلم بن عقیل را گرفتند؛ وقتی او دید که این همه جمعیت آمدند، به سیدالشهدا نامه نوشت: «بیا و ببین مردم چه می‌کنند و سر از پا نمی‌شناسند و...»<sup>۲</sup> حضرت هم از آنجا به مفاد تکلیف شرعی آمدند.

با تبلیغات چه به سر مسلم درآوردند! خیلی عجیب است! مسلم شب نماز بخواند و وقتی که برگردد ببیند یک نفر پشت سر او نیست!<sup>۳</sup> خیلی عجیب است! سی هزار نفر کجا رفتند؟! همه دنبال کارشان رفتند. تبلیغات این کار را می‌کند. با دوتا خبر دروغ که: «سپاه شام آمده است و در چند فرسخی خیمه زده و منتظر است!»<sup>۴</sup> هرچه بود تمام شد!

وقتی عبیدالله بن زیاد به کوفه آمد، درحالی که عبا را از ترس به سر کشیده بود، وارد دارالاماره شد؛ اما به یک هفته نکشید و دو یا سه روز بعد، مسلم بن عقیل

۱. السقیفة و فدک، ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۳.

۲. وقعة الطف، ص ۱۱۲، با قدری اختلاف.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۵۴.

۴. وقعة الطف، ص ۱۲۵.

را گرفتند! واقعاً اینها چه مردمی بودند که با آن شور و احساس، یک مرتبه یک نفر پشت سر نماند! باید به خدا پناه ببریم!

حالا مسلم چه کار می کند؟ برادر امام حسین علیه السلام فرق می کند دیگر! نکته‌ها اینجا است! ما باید نکته‌ها را در نظر داشته باشیم!

وقتی که به منزل هانی بن عروه می آید، هانی مریض بود و قرار بود که ابن زیاد به عیادت هانی بیاید و مسلم هم در یک مخفیگاه قرار بگیرد و در همان موقع، ابن زیاد را از بین ببرد. اگر مسلم بن عقیل فقط یک اشاره می کرد، سر عبیدالله و غلامش مهران را پرانده بود؛ مسلم قهرمان و بطل بزرگی بود! محمد بن اشعث که پانصد سوار برای دستگیری مسلم بن عقیل آورده بود، همه آن پانصد نفر را از پا درآورد! محمد بن اشعث برای ابن زیاد پیام فرستاد: «این تعداد کم است!» گفت: «من تو را به جنگ یک نفر فرستاده‌ام، می گویی کم است؟!» گفت: «تو خیال کردی من را به جنگ یک نفر فرستاده‌ای؟!» آن وقت مسلم در مخفیگاه منزل هانی است و ابن زیاد می آید و می رود؛ وقتی هانی از او می پرسد: «چرا نیامدی؟!» می گوید: «شرافت من اجازه نداد که در منزل تو خون ریخته شود؛ این مهمان تو بود!»<sup>۱</sup> این می شود مسلم بن عقیل؛ نماینده امام حسین علیه السلام که باید مثل خود امام حسین باشد و دنباله‌رو خود امام حسین باشد! شجاعت مسلم به چه درد ما می خورد؟! حالا مسلم پانصد نفر را از بین برد، خُب شجاعت ظاهری بود دیگر؛ اما این عمل مسلم برای ما ارزش دارد که با اینکه قطعاً مسلم می دانست که او را از بین می برند - همه قرائن نشان می داد، چون او یک فرد تک‌وتنها در میان کوفه بود و همه علیه او بودند - و موقع مقتضی هم پیش آمده است تا دشمن و حریف را از بین ببرد، ولی می گوید: «من مهمان را از بین نمی برم!» قضیه این است! این را می گویند: عمل بر طبق یقین! از بین می رویم که برویم،

۱. تسلیة المّجالس (مقتل الحسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. موسوعة الإمام الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۶۰ - ۵۸۰.

عملمان باید مثل عمل مولایمان باشد! حسین چه کار می‌کند؟ من هم باید مثل او انجام بدهم! او امام حسین را می‌شناسد!

بالآخره مسلم بن عقیل را با مکر و حيله می‌گیرند، جراحات و زخم‌های تیر و نیزه و شمشیر بر بدنش وارد شده است و آن حضرت از حال رفته است، دستش را بسته‌اند و در دارالاماره آورده‌اند؛ عبیدالله بن عباس در کنار مسلم ایستاده است، سر مسلم به دیوار است و شروع به گریه می‌کند. عبیدالله رو به او می‌کند و می‌گوید:

إِنَّ الَّذِي طَلَبَ مِثْلَ الَّذِي تَطْلُبُ، إِذَا نَزَلَ بِهِ مَا نَزَلَ بِكَ لَا يَبْكِي؛ «می‌خواستی از اول نیایی، هر کسی مثل تو باشد دیگر گریه هم نباید بکند! (یعنی خودت انتخاب کردی!)»

مسلم می‌گوید:

وَاللَّهِ لَا أَبْكِي لِنَفْسِي؛ أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبِلِينَ، أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ؛ «من برای خودم گریه نمی‌کنم؛ گریه من برای آن غریبی است که او را با نامه دعوت کردید، دست زن و بچه‌اش را گرفته است و به سمت شما در حال حرکت است!»

ظرف آبی به دستش می‌دهند؛ سه بار آب را به دهان می‌برد اما ظرف پر از خون می‌شود. آن را به زمین می‌ریزد و می‌گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَوْ كَانَ هَذَا مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ لِي لَشَرِبْتُهُ؛<sup>۱</sup> «خدا را شکر، اگر این آب روزی قسمت شده من بود، آن را نوشیده بودم و من سیراب می‌شدم!»

شاید در این مسئله اسراری باشد؛ خدا خیلی مسلم بن عقیل را دوست دارد و نمی‌خواهد برادر سیدالشهدا در واپسین لحظات عمر، از آنچه که آن حضرت از آن محروم بود، سیراب بشود.

می‌خواهند سر از بدنش جدا کنند، عمر بن سعد جلو می‌آید و می‌گوید: «ای

۱. تسلیة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)، ج ۲، ص ۱۹۶، با قدری اختلاف.

۲. الإرشاد، ج ۲، ص ۶۱.

مسلم، اگر وصیتی داری بگو تا من انجام بدهم!» مسلم وصیت می کند و به عمر بن سعد می گوید:

أَكْتُبُوا لِلْحُسَيْنِ...؛ «وصیت من این است که به حسین بنویسید که به سمت شما حرکت نکند. حسین براساس پیغام و وعده شما دارد می آید، ترس من این است که آنچه به من رسیده است، به او هم اصابت کند!»<sup>۱</sup>

سیدالشهدا این عمل را بی پاداش نمی گذارد؛ در روز عاشورا وقتی که از توان می ماند، و تمام اصحاب و اهل بیت او شهید شده اند و خود را یگه و تنها در این بیابان احساس می کند، یک به یک اصحاب و یاران خود را می خواند و اولین کسی را که صدا می زند مسلم به عقیل است، صدا می زند:

یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة...<sup>۲</sup>

#### ۱. همان:

«فَقَالَ لَهُ: "إِنَّ عَلِيَّ دِينًا بِالْكُوفَةِ اسْتَدْنْتُهُ مُنْذُ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ سَبْعَ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَاقْضِهَا عَنِّي؛ فَإِذَا قُتِلْتُ فَاسْتَوْهَبْ جُثَّتِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا؛ وَ ابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَرُدُّهُ فَإِنِّي قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أُعْلِمُهُ أَنَّ النَّاسَ مَعَهُ وَلَا أَرَاهُ إِلَّا مُقْبِلًا!"»

ترجمه: «مسلم بن عقیل به عمر سعد گفت: "دینی بر گردن من است، و من از وقتی که وارد کوفه شده ام هفتصد درهم قرض گرفته ام، آن را از جانب من پرداخت کن؛ هم چنین وقتی که کشته شدم از ابن زیاد بخواه که جسد مرا به تو بدهد و سپس آن را دفن کن؛ و کسی را نیز به نزد حسین علیه السلام بفرست که وی را برگرداند، چراکه من برایش نامه نوشتم و به او اطلاع دادم که مردم با وی هستند، و جز این فکر نمی کنم که او به سمت کوفه در حرکت است!"» (محقق)

۲. موعوسه کلمات الإمام الحسين عليه السلام، ص ۴۸۴؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۴، ص ۲۷۶.



مجلس نوزدهم

جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>١</sup>  
«ای رسول ما، اگر ببینی که مردمی در آیات ما خدشه وارد می کنند و آنها را به استهزا می گیرند و در آنها شبهه ایجاد می کنند، آنها را به کناری بگذار و از آنها اعراض کن تا اینکه در مطلب و بحث دیگری وارد شوند! (در اینجا هدایت راهی ندارد.) بنابراین بعد از تنبّه و پس از اینکه مطلب برای تو روشن شد، دیگر با قوم ظالمین نشست و برخاست و محاوره نداشته باش!»  
متأسفانه دنیای امروز، دنیای مادیّت است و در آن از خدا خبری نیست، و مع الأسف این قضیه حتّی در بین اخصّ از اقشار جامعه نیز حاکم و حکم فرما است.

---

١. سوره أنعام (٦) آیه ٦٨.

ولی سابقاً این‌طور نبود و مردم به جهات معنوی بیشتر توجه داشتند تا مادی. در سابق، علوم در خدمت انسان و ایثار و رسیدن به مخلوق بود؛ مردم در گذشته بیش از آنچه که به جهات مادی فکر کنند، به خلق و خالق می‌اندیشیدند.

یکی از علائم آخرالزمان همین است که افکار، افکار مادی می‌شود و افعال در جهت خودمحوری و انانیت به حرکت درمی‌آید، و این مسئله در تمام زمینه‌ها به چشم می‌خورد. بیش از آنچه که به صلاح جامعه و خدمت به خلق فکر بشود، به جنبه‌های اقتصادی و سودآور توجه می‌شود و مسائل مادی، افکار ما را پر کرده و جایی برای گرایش به حقیقت باقی نگذاشته است.

سابق بر این، این‌طور نبود و علم در خدمت رضای پروردگار بود و جهات معنوی بر جهات ظاهری غالب بود. در سابق، چون اطباء ما شفا را از خدا می‌دیدند، از نظر کمک و تعاون به مرضی، کمال همکاری را داشتند، طیبی که صبح از منزل بیرون می‌آمد، اول دو رکعت نماز می‌خواند، و هنگام پیچیدن نسخه، دعا می‌کرد و با وضو بالای سر مریض می‌رفت. اما امروزه طبابت فقط برای پول درآوردن مطرح است؛ و اگر از آنها خدمتی هم به خلق سر می‌زند، در راستای مسائل اقتصادی است. از علم برای مال‌اندوزی استفاده می‌شود و بس! آن جوانی که پا به دانشگاه می‌گذارد، فقط به پول فکر می‌کند و بس! اما هنوز کم‌وبیش باقیمانده و خلف آن افرادی که در سابق بودند، در بعضی از جاها و اماکن دیده می‌شوند. روش آنان به کلی با روش امروزی تفاوت دارد.

خدا این تمدن غرب را لعنت کند که وقتی بر بلاد اسلامی هجوم آوردند، اولین چیزی را که از مسلمانان گرفتند، معنویت آنها بود؛ و در مقابل، جهات مادی و دنیای آنان را بتمام معنی الکلمه تأمین کردند.

اما در حوزه این‌طور نیست؛ وقتی که یک طلبه وارد حوزه می‌شود، به قصد پول وارد حوزه نمی‌شود، بلکه به قصد اطلاع و معرفت بر علوم ائمه علیهم السلام است. اگر زمانی برسد که موقعیت پزشکی به نحوی باشد که دیگر نیازی به آنها

نباشد یا از نظر درآمد به حدی برسند که در سطح افراد معمولی جامعه قرار بگیرند، آن موقع معلوم می‌شود که این لباس شریف بر تن چند نفر پوشیده می‌شود. گرچه می‌توان گفت با توجه به شرایطی که پیش آمده است، کم‌کم این مسئله مادی‌گرایی در حوزه‌ها نیز دارد وارد می‌شود. البته افرادی کم‌وبیش و به‌ندرت پیدا می‌شوند که واقعاً از نظر اخلاص و از نظر ایثار، تمام هم و غم خود را در خدمت خلق و رضای خالق گذاشته‌اند؛ و جای انکار این مطلب نیست و زحمت آنها مشکور و مأجور و مورد تقدیر است، که: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ؛ کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد، خالق را نیز شکر نخواهد کرد!» اما عموم حاکم بر این قضیه، مسئله دیگری است!

در چنین شرایطی، استعمار جهانی موقعیتی بس مناسب برای پیاده‌کردن اهداف خود می‌بیند. کاری را که در غیر اهل علم انجام دادند و بتمام معنی‌الکلمه موفق بودند، در اهل علم نیز با تمهید مقدماتی تا حدودی به توفیق دست یافتند؛ و با تطمیع و حيله‌های متفاوت و مختلف، روی علمایی که قابل ضربه‌پذیری بودند، کار کردند و کم‌وبیش آنها را در سطح جامعه روحانی و علمی دینی مطرح کردند تا در فواصل تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز، بتوانند از آنها در اجرای اهداف خود سود ببرند.

۱. *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، ص ۲۴: «عن محمود بن أبي البلاد قال سمعتُ الرضا عليه السلام يقول: "مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُتَعِمَّ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ."»  
ترجمه: «کسی که نعمت‌دهنده‌ای را که از مخلوقین باشد شکر ننماید، شکر خداوند عزوجل را بجا نیاورده است.» (محقق)

*نزّه الناظر و تنبيه الخاطر*، ص ۲۷: «قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللهِ شُكْرٌ، وَ تَرْكُهَا كُفْرٌ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْقَلِيلَ لَمْ يَشْكُرِ الْكَثِيرَ، وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ."»  
ترجمه: «بازگو نمودن و بیان کردن نعمت خداوند، شکر است و ترک این عمل کفر است؛ و هر که به‌خاطر امر کم شکر نکند، به‌خاطر امر زیاد نیز شکر نخواهد کرد؛ و هر که مردم را شکر نکند، خدای عزوجل را نیز شکر نخواهد کرد.»

در یک‌هم‌چنین موقعیتی، وظیفه‌ی علما و طلاب راستین و خالص علوم دینی این است که بآیّ نحوّ کان از انحراف و بدعّ جلوگیری کنند، و حداقل مطالب را با زبان و با بیان به گوش مردم برسانند.

روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید:  
 إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، وَالْأَفْعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛<sup>۱</sup>

«وقتی که بدعت‌ها در میان مردم ظاهر بشود، عالم باید علم خودش را ظاهر کند و باید مطالب را به مردم بگوید و مدارک را به مردم ارائه دهد.»  
 نحوه‌ی رشد و ظهور بدعت، بعداً توضیح داده می‌شود و بیان خواهیم کرد که چگونه یک بدعت ظهور پیدا می‌کند و ریشه‌های این ظهور چیست.  
 در آیه شریفه قرآن است:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛<sup>۲</sup>

«وظیفه‌ی تبلیغ بر عهده‌ی کسانی است که با بصیرت و از روی شناخت و ادراک واقعی مطلب، رسالت الهی را تبلیغ نمایند، و در این راستا باید آنچه که مدّ نظر آنها است، فقط پروردگار باشد و بس، و از خدا بترسند و مطلب را اشتباه برای مردم بیان نکنند!»

﴿يَخْشَوْنَهُ﴾؛ «در اداء تبلیغ، خدا را مدّ نظر داشته باشند!»

﴿وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾؛ «و نباید از هیچ‌کسی غیر از خدا خوف و هراس داشت.»

﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾؛ «خود پروردگار است که کافل امور بندگانش است و

مسائل را به حساب و شمارش درمی‌آورد و در نظر می‌گیرد.»

در آیه دیگر قرآن کریم است که می‌فرماید:

۱. بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۴، با قدری اختلاف.

۲. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۹.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>.

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾؛ «هر کسی می‌خواهد مرتد<sup>۲</sup> شود و از دین برگردد، برگردد؛ ولی بدانید که هیچ‌گاه بازار مؤمنین کساد نخواهد شد.»  
﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾؛ «به‌زودی خداوند قومی را می‌آورد که هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.»

نکته اینجا است که اول محبت از جانب خدا به آنها تعلق گرفته است؛ اگر خدا آنها را دوست نداشته باشد، آنها نیز خدا را دوست ندارند! آنهایی که در راه حقیقت و در صراط مستقیم هستند، قدر خودشان را بدانند که مورد محبت خدا واقع شده‌اند!

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ «پیش مؤمنین متواضع‌اند؛ (وقتی به برادران ایمانی می‌رسند، متواضع و ذلیل هستند و خفض جناح دارند و خودفروشی و انانیت ندارند و رفیق‌اند و سر یک سفره می‌نشینند).»

﴿أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ «اما در مقابل کفار، در مقام منیع و عزت ایمان، مستغرق و مکین‌اند.»

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ «اینها در راه خدا مجاهده می‌کنند.»

منظور از جهاد، نبرد و جنگ ظاهری نیست؛ بلکه آنان با تمام مسائلی که می‌توان به‌وسیله آنها با کفار مقابله کرد، مقابله می‌کنند.

﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾؛ «اینها از هیچ بدگویی و عیب‌جویی و ملامت‌گویی سرزنش‌کننده‌ای، باکی و هراسی ندارند.»

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۴.

۲. این خطاب به إخواننا المُستغَلين [بالعلم] است که: اگر مسئله ارتداد را بررسی کنیم خواهیم دید که ارتداد، یک وادی وسیع و اوسعی دارد از آنچه که در منابع فقهی مطرح است، و بسیاری از افرادی که در ردیف صالحین از مؤمنین قرار گرفته‌اند، مرتد<sup>۲</sup> و از دین برگشته‌اند؛ تا خدا با آنها چه خواهد کرد! (مؤلف)

﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾؛ «این فضل خدا است که به هر کسی بخواهد می‌دهد و خداوند واسع و علیم است.»

لذا وظیفه طلاب و علمای راستین و حقیقی این است که: آنچه را از منابع اصیل اسلامی و به دور از هوی و هوس و به دور از جار و جنجال و منابع فریب‌دهنده و گول‌زننده به دست می‌آورند، برای مردم بیان کنند؛ این وظیفه ما است!

اگر دیگران مطلب را به نوعی دیگر فهمیده‌اند خودشان مسئول هستند، ولی ممکن است ما جور دیگری مطلب را به دست بیاوریم؛ اگر هم بر آنها وحی و الهام می‌شود، خُب مطلب دیگری است. منابع، تنها همین است که در دست ما است. فهم کسی از یک مسئله نباید باعث شود که ما از فهم و بصیرت خود نسبت به آن مسئله دست برداریم؛ و همان‌طوری که دیگران به مدارک و مسانید اطلاع پیدا می‌کنند، بقیه هم مطلع خواهند شد.

یکی از ابتلائاتی که از زمان پیامبر اکرم به این طرف، گریبان‌گیر جامعه مسلمین بود و حتی قبل از زمان پیغمبر اکرم در اقوام یهود و نصاری نیز وجود داشته است، مسئله جعل حدیث بود. افراد به نفع دنیای خودشان جعل حدیث می‌کردند و دروغ می‌بستند. یک خبر دروغ و یک روایت دروغ را برای اینکه دنیای خودشان آباد بشود از پیغمبر اکرم نقل می‌کردند!

واقعاً این خیلی رذالت است و واقعاً خیلی دنائت است! آخر مگر یک شکم چقدر جا می‌گیرد، آخر مگر آدم چقدر در این دنیا باید بخورد، چقدر باید در بیاورد که راضی بشود چهارصد هزار درهم از معاویه بگیرد و یک دروغ به امیرالمؤمنین ببندد، فقط یک دروغ؟!۱

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳؛ رساله نوین، ص ۱۲۸:

«معاویه فرستاد نزد سمره بن جندب و پیام داد: "یک صد هزار درهم می‌دهم تا برای مردم روایت کنی که آیه قرآن:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ أُتْبَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾؛ \* «بعضی از



قبلاً گذشت که معاویه با تبلیغات، کاری کرده بود که وقتی امیرالمؤمنین را در محراب شهید کردند، مردم شام باور نمی کردند که علی نماز می خواند!<sup>۱</sup> ما این مسائل را خیلی سهل و ساده می گیریم و روی آن دقت نمی کنیم؛ چون امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه را تا حدودی شناخته ایم، و تعجب می کنیم با اینکه شام تا عراق فاصله زیادی ندارد، چطور ممکن است معاویه این گونه تبلیغات کند! مگر کسی نمی آمد، مگر کسی نمی رفت، مگر صحبت در این طرف و آن طرف رد و بدل نمی شد؟! اما وقتی که به اوضاع فعلی خود می رسیم، آن وقت می بینیم که نه خیر! کار معاویه خیلی هم به جا و روی حساب بوده است؛ با پخش اخبار دروغ، دقیقاً یک مسئله را

﴿ مردم هستند که به جهت به دست آوردن رضای خدا، جان خود را می دهند و به خدا می فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است. ﴾

درباره ابن ملجم مرادی (که شقی ترین کسی از قبیله مراد بوده است)، نازل شده است؛ و آیه:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسَادَ \* وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْيَهَادُ﴾\*\*

«و بعضی از مردمان هستند که سخنان آنها بسیار زیننده و فریبنده و برای زندگی دنیا خوشایند و نیکو است، و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدعای باطنی و دل خود گواه می گیرند، درحالی که دشمن ترین و سرسخت ترین دشمنان به اسلام و قرآن اند. و چون پشت کنند، (و ای پیامبر) از نزد تو بروند، آنچه در توان دارند برای فساد در روی زمین، و از ریشه برانداختن نسل مردم، و خراب کردن منافع و زراعت و درختان به کار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد. و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبی و عزت او را به گناه درگیرد و باد غرور در سر بدواند، که هیچ جایگاهی جز جهنم و آن محل پست و سوزاننده برای آنان بهتر نباشد.»

درباره علی بن ابی طالب نازل شده است. «سمره بن جندب قبول نکرد؛ معاویه دویست هزار درهم داد، سمره قبول نکرد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سمره قبول کرد.»

\* سوره بقره (۲) آیه ۲۰۷.

\*\* سوره بقره (۲) آیات ۲۰۴-۲۰۶.

۱. وقعة صفین، ص ۳۵۴.

واژگون به مردم نشان می‌دهد، به طوری که همه قبول می‌کنند! مردم شام تعجب می‌کردند: مگر علی نماز می‌خواند که او را در محراب کشته‌اند؟!

خب الآن ببینید سَمْرَةَ بن جُنْدَب یکی از اصحاب پیغمبر است، ابوهریره یکی از اصحاب پیغمبر است، اینها افرادی هستند که پیغمبر را دیده‌اند؛ مردم شام دارند اینها را می‌بینند. [می‌گویند]: مگر ممکن است کسی که از اصحاب پیغمبر است، دروغ بگوید؟! آخر این شخص که سالیان سال با پیغمبر بوده است، مگر می‌شود بیاید و دروغ بگوید؟!

این خوش‌باوری آنها کار آنها را به آنجا کشاند؛ و این خوش‌باوری ما است که کار ما را می‌کشاند به آنجاهایی که باید برسد! تمام اینها به دلیل خوش‌باوری است! نه آقا جان! کس دیگری علام‌الغیوب و مُشرف بر نفوس است، نه من و نه سرکار! ما نمی‌دانیم و خبر نداریم، ما فقط به ظاهر نگاه می‌کنیم؛ ولی از آنچه در باطن و در نیت شخص در حال انجام است، اطلاعی نداریم، و وقتی مطلع می‌شویم که عجب، چه کلاهی بر سرمان رفته و تا کجا آمده است و ما خبر نداشتیم!

داستان جالبی به ذهنم آمد که شاید تکرارش بی‌مناسبت نیست:

روزی پیغمبر اکرم در مسجد نشسته بودند، خطاب به ابوبکر می‌کنند که: «ای ابابکر، این شمشیر را بگیر و بیرون مسجد برو، یک شخصی آنجا پشت آن دیوار ایستاده و دارد نماز می‌خواند، برو گردن او را بزن و بیا!»  
 ابوبکر شمشیر را در دست می‌گیرد و به آن طرف حرکت می‌کند (مسائل و نکاتی در اینجا هست، خوب دقت کنید!) وقتی می‌رسد می‌بیند که این شخص در حال نماز است؛ نمی‌تواند او را از بین ببرد (چرا نمی‌تواند؟ چون خودش هم مثل او است؛ این نماز آمد و مانع شد از اینکه دستور پیغمبر را اجرا کند). پیش رسول خدا برگشت و گفت: «ای رسول خدا، من این شخص را دیدم، ولی او در حال نماز است!»

حضرت شمشیر را به عمر دادند و فرمودند: «برو و او را از بین ببر!» عمر نیز وقتی به او رسید، دید که در حال سجود است، برگشت و گفت: «یا

رسول‌الله، من چطور او را از بین ببرم درحالتی که اهل سجده است و راکع و ساجد است؟!»  
پیغمبر شمشیر را به امیرالمؤمنین علیه السّلام دادند و فرمودند: «یا علی، برو و او را از بین ببر!» حضرت آمدند و دیدند که از آنجا رفته است.  
مسائلی در اینجا مطرح است که از آنها می‌گذریم؛ صحبت در این است که این شخص کسی بود که اگر از اصحاب پیغمبر سؤال می‌کردند که ده نفر از حواریون رسول خدا را به ما نشان بدهید، همه او را به‌عنوان یکی از آن حواریون نشان می‌دادند!

حضرت فرمودند:

اگر این شخص کشته می‌شد، بعد از من دو نفر از امت من اختلاف نمی‌کردند!<sup>۱</sup>

این شخص، ذوالنّدی بود و همان شخصی بود که جریان نهروان را به‌وجود آورد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان خلافت عمر، شبی با یکی از اصحاب در مدینه حرکت می‌کردند، دیدند در کنار خیابان شخصی ایستاده و نماز می‌خواند. توجه آن شخصی که مصاحب با امیرالمؤمنین بود، خیلی زیاد به این شخص جلب شد؛ حضرت گفتند: «خیلی داری به این شخص نگاه می‌کنی!» گفت: «یا امیرالمؤمنین، آثار صلاح و زهد و عبادت از وجناتش پیدا است!» حضرت فرمودند: «خوب او را نگاه کن و قیافه او را در نظر بگیر و فراموش نکن، یک روزی به دردمان می‌خورد!» آن شخص آمد و خوب نگاه کرد و قیافه‌اش را در نظر گرفت.

از این جریان مدّتی گذشت؛ جنگ جمل و جنگ صفین و جنگ نهروان

۱. النَّصِّ وَالْإِجْتِهَاد، ص ۸۰: الإِصَابَة، ج ۲، ص ۳۴۱.

پیش آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ نهروان فرمودند: «کمتر از ده نفر از آنها باقی می ماندند و کمتر از ده نفر از ما کشته می شوند!»<sup>۱</sup> و همین طور هم شد؛ چون امیرالمؤمنین با بقیه فرق می کند! دقیقاً نه نفر از آنها باقی ماندند.

خوارج دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آنها توبه کردند و چهار هزار نفر با امیرالمؤمنین جنگیدند، و فقط نه نفر از آن چهار هزار نفر زنده ماندند.<sup>۲</sup> یک نفر از این باقی ماندگان، عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود. اینها پس از جنگ به دور هم جمع شدند و توطئه کردند تا اینکه منجر به شهادت امیرالمؤمنین شد.<sup>۳</sup>

پس از جنگ، حضرت آن شخصی را که آن روز در مدینه با ایشان همراه بود صدا کردند که: «فلانی بیا تو را کار دارم!» آمد، گفتند: «بیا برویم کمی گردش کنیم!» شروع کردند در میان این کشته‌های منافقین و نهروانی‌ها به حرکت کردن، که یک دفعه به شخصی برخوردند که کشته شده است و به رو، به روی زمین افتاده است. حضرت با پایشان او را برگرداندند، گفتند: «این را ببین!» گفت: «با علی، این همان است که در مدینه دیدیم!»

این همان ذوالنّدی بود که پیغمبر فرمود: «اگر این باقی نمی ماند، دو نفر از امت من اختلاف نمی کردند!»<sup>۴</sup> این همان شخصی بود که با همین چهره ظاهر الصّلاح، تمام نهروانی‌ها را فریب داده بود.<sup>۵</sup>

ببینید دشمن چقدر حسّاس و دقیق جلو می آید و کار انجام می دهد! در کتب اهل تسنّن دیدم که گفته‌اند: «اگر ده نفر را از اصحاب و حواریون پیغمبر می شمردند،

۱. نهج البلاغه (عبد، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۷؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۳۸۹؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۸.

۴. الإصابه، ج ۲، ص ۳۴۱.

۵. الإرشاد، ج ۱، ص ۳۱۶. جهت اطلاع بیشتر، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۲، ص ۴۷ - ۵۲.

یکی همین شخص بود.<sup>۱</sup> با این حال، چطور ممکن است که مردم گول نخورند؟! مسئله جعل حدیث، یکی از مصیبت‌بارترین مصائبی است که بر سر اسلام آمده و می‌آید و خواهد آمد. ولی صحبت در این است که جعل حدیث به چه معنایی است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

قَدْ كَذَبَ عَلِيٌّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيبًا: <sup>۲</sup> «لَقَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ  
الْكَذَابَةُ؛ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ!» <sup>۳</sup>

در زمان رسول خدا بعضی‌ها پیدا شدند که به آن حضرت دروغ بستند، (در زمان رسول خدا وقتی دروغ ببندند، وای به حال بعد از آن!) حضرت برای اینکه جلوی این قضیه را بگیرند، یک روز در میان مردم خطابه‌ای خواندند و فرمودند: «دروغگویان بر من زیاد شده‌اند، [پس هر کسی بر من از روی عمد دروغ ببندد] باید جایگاه خود را در آتش قرار دهد!»

امیرالمؤمنین فرمودند:

ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ؛ «بعد از رسول خدا آمدند و این کار را انجام دادند و (برای رسیدن به مطامع دنیوی) حدیث جعل می‌کردند.»

غیاث بن ابراهیم بر مهدی عباسی وارد شد و دید کبوترهایی در کنار مهدی عباسی وجود دارد که با آن مسابقه می‌دهند و آنها را به پرواز درمی‌آورند. مهدی عباسی سؤال کرد: «آیا مسابقه و شرط‌بندی با کبوتر اشکال دارد یا ندارد؟» گفت: «نه خیر، اشکال ندارد! پیغمبر اکرم فرمود: «لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ أَوْ جَنَاحٍ!»<sup>۴</sup> آنچه در روایت آمده است فقط سه چیز است:

۱. الإصابة، ج ۲، ص ۳۴۱، با قدری اختلاف.

۲. خ ل: فقال: أيها الناس.

۳. الكافي، ج ۱، ص ۶۲.

۴. الخلاف، ج ۱، ص ۳۱.

لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ<sup>۱</sup>؛ «شرط بندی و مسابقه نیست مگر در سه چیز، و در غیر آن حرام است: یکی در خُفٍّ (مثل شتر سواری)؛ و در حَافِرٍ (مثل اسب و قاطر)؛ و یا نَصْلِ (مانند تیراندازی و نیزه‌اندازی و شمشیربازی)!»

فقط در این سه چیز شرط‌بندی اشکال ندارد و بقیه، همه حرام است. ایشان «أَوْ جَنَاحٍ» را نیز اضافه کرد؛ یعنی: هر چیزی که پر داشته باشد. خُب کبوتر هم جزو پر دارها است دیگر! لذا شرط‌بندی بر کبوتر و شاهین و باز و امثال ذلک که بر حسب میل و امیال سلاطین و حاکمان است، حلال می‌شود. مسئله، مسئله‌ای جدی است! باید بدانیم که مسئله جعل حدیث، در چه وضعیتی قرار دارد.

مهدی عبّاسی ده هزار درهم به او می‌دهد و وقتی که می‌رود، به مجالسین خودش رو کرده و می‌گوید: «من می‌دانم این پدرسوخته به پیغمبر دروغ بسته است!» اما چون خلیفه عبّاسی از این حدیث خوشش می‌آید، جایزه بزرگی به او می‌دهد و دستور می‌دهد که آن کبوتر را هم ذبح کنند.<sup>۲</sup> دین این خلیفه از او بیشتر بوده و از او متدین‌تر بوده است!

اما من در اینجا یک مطلب را بگویم و رد شوم: آن کسی که این حدیث را جعل کرده است، خیلی بی‌سواد بوده است؛ چون با همان سه مورد نیز می‌توانست کبوتر را داخل کند! نکته‌ام را گرفتید یا نه؟! این مسئله، مسئله جعل حدیث است. متأسفانه مسئله جعل حدیث در بین علما به‌نحو مرموزانه و ظریف و دقیقی در جریان بوده و هست!

در کتاب زندگانی مرحوم سردار کابلی - که مطالعه این کتاب خیلی مفید

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۸.

۲. شرح الکافی، مولا صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۵۹.

است - حکایت خیلی غریب و لطیفی بیان شده است. مرحوم سردار کابلی در کرمانشاه بودند، منتها چون از بلاد پاکستان و اطراف آن به ایران هجرت کرده بودند و در آنجا به بزرگان و رؤسای قبایل، سردار می‌گفتند، عنوان سردار بر ایشان باقی مانده بود؛ و الاً ایشان یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه بوده است و از مفاخر شیعه به حساب می‌آیند. نویسنده این کتاب می‌گوید:

روزی مرحوم سردار کابلی، که از بزرگان از علما و از مفاخر عالم اسلام و شیعه است، برای من نقل کرد: «روزی یکی از علمای علم حدیث و رجال و درایه به نام سید جعفر أعرجی کاظمینی، از عتبات عالیات به منزل ما آمد و مهمان ما شد؛ ما هم کتابخانه خود را در اختیار ایشان قرار دادیم که ایشان از این کتابخانه استفاده کنند. به واسطه حضورش در آنجا و ارتباط با ما، کم‌وبیش با یکی از علما به نام مرحوم شیخ أسدالله کرمانشاهی که حاکم شرع آن بلاد و از نواده‌های مرحوم وحید بهبهانی بود، ارتباط پیدا می‌کند. خُب حکام شرع و علمایی که در آن زمان مبسوط‌الید و مقتدر بودند، امکاناتی در اختیار داشتند و این شخص برای رسیدن به دنیای خودش با او ارتباط برقرار می‌کند.»

از این قضیه می‌گذرد، سردار کابلی می‌گوید: «بعضی از اوقات که من وارد کتابخانه می‌شدم، می‌دیدم این شخص که عالم رجالی بود و به انساب وارد بود و از اسامی افراد اطلاع داشت و بر رجال مطلع بود، با کتب رجالی من خیلی مشغول است. کاغذهایی هم در مقابل خود گذاشته و نام‌هایی در آنجا نوشته است. گاهی اوقات اسمی را بالا می‌نویسد، گاهی اوقات یک اسم را پایین می‌نویسد و تغییر می‌دهد و تبدیل می‌کند. من نمی‌فهمیدم که به چه کاری مشغول شده است؛ از او سؤال کردم: می‌خواهی چه کنی و چه چیزی را می‌خواهی پیدا بکنی؟ جواب من را نداد. یک روز گذشت، روز دوّم من دوباره سؤال کردم و اصرار ورزیدم که چه کار داری می‌کنی؟ آخر مدام این اسم‌ها را پس و پیش می‌کنی، اسمی را بالا می‌نویسی، دوباره خط می‌زنی و پایین می‌نویسی؛ داری چه کار می‌کنی!؟»

گفت: "دارم شجره‌نامه و نسب وحید بهبهانی را پیدا می‌کنم. ملاً اسدالله کرمانشاهی یکی از نواده‌های وحید بهبهانی است و من دارم شجره‌نامه جد ایشان، وحید بهبهانی را پیدا می‌کنم."  
 گفتم: شجره‌نامه‌اش به چه کسی می‌رسد؟  
 گفت: "شجره‌نامه و نسب وحید بهبهانی به شیخ مفید می‌رسد! دارم آن را پیدا می‌کنم."  
 «

خب این یک ادعایی است! خود مرحوم سردار کابلی که شخص بی‌اطلاعی نبود؛ خودش اهل رجال بود، عالم بود و می‌دانست که شیخ مفید بیشتر از یک پسر به نام شیخ علی نداشته است و اینکه از آن پسر چه اعیانی باقی مانده باشند، معلوم نیست!

«گفتم: شما چطور نسب وحید بهبهانی را به شیخ مفید می‌رسانی؟!»

گفت: "می‌رسد دیگر!"

گفتم: خب برای من هم بیان کن!

خلاصه ما آن چنان شخص بی‌اطلاعی هم نیستیم؛ خلاصه ببین طرفت کیست! درست است که تو رجالی و عالم هستی، ولی بالأخره ما هم حظی داریم! و اصرار کردم تا مطلب را توضیح دهد. بعداً معلوم شد که بله، ایشان در حال جعل شجره‌نامه است.

گفت: "حالا اشکالی ندارد، اگر ما نسب او را به شیخ مفید برسانیم، با این کار که حلالی را حرام نمی‌کنیم یا حرامی را حلال نمی‌کنیم! حالا مردم که نمی‌آیند به او خمس بدهند تا اینکه به این وسیله حلالی حرام شود!"

ببینید مسئله از چه قرار است! اینها علمای بی‌دین و خدا نشناسند؛ عالم بی‌دین یعنی این! چرا حکم خدا تغییر پیدا نمی‌کند؟! ممکن است بسیاری از احکام تغییر پیدا کند؛ ممکن است مسائلی در موقوفات و در جهات شرعی دیگر پیش بیاید. آخر ای لامذهب بی‌دین، تو که الآن داری شجره‌نامه این آقا را به شیخ مفید می‌رسانی، آیا فکر تبعات این قضیه را هم کرده‌ای که ممکن است به چه مسائلی منتهی شود؟! شجره‌نامه‌ای به دروغ برای شخصی تعیین کنند که ایشان نسبش به کذا می‌رسد!



سردار کابلی می‌گوید: «من خیلی تعجب کردم و گفتم: آخر برای چه تو این کار را انجام می‌دهی؟!»  
گفت: «آیا به گرفتن ده چشمه سفید (که ملکی بسیار خوش آب و هوا و دارای آنهار و درختان خیلی سرسبز و مرغوبی در بیرون کرمانشاه بوده است) نمی‌ارزد که ما این کار را انجام دهیم؟!»  
خاک بر سرت کنند که آبروی اهل علم را می‌بری!  
ایشان می‌گوید: «وقتی که من این حرف را شنیدم خیلی متأثر شدم و اصلاً دیگر با او صحبت نکردم و او هم مشغول کارش شد و بالأخره طوماری درست کرد.»<sup>۱</sup>

متأسفانه این طومار هنوز در میان اقوام خود ما وجود دارد؛ چون نسب ما از ناحیه مادری به وحید بهبهانی می‌رسد، و اینها خیال کردند که این شجره‌نامه صحیح است و آن را چاپ و تکثیر کردند و در میان خانواده‌هایشان در کرمانشاه و طهران گذاشتند و افتخار هم می‌کنند که نسب ما به شیخ مفید می‌رسد، درحالی که اصلاً سند ندارد و دروغ بوده است. البته می‌خواستند به ما هم بدهند که من در جایی صحبت کردم و گفتم که همه اینها دروغ است! آخر، خودش می‌گوید: «از خودم درآورده‌ام!»  
ایشان هم منتظر بود تا یک مجلس جشن یا عیدی از اعیاد تولد ائمه برسد؛ چند روز بعد، آن طومار را برداشت و با عزت و احترام نزد ملاّ اسدالله کرمانشاهی، نواده مرحوم وحید بهبهانی که در مجلس نشسته بود، برد. ایشان در گوشه‌ای از مجلس نشست تا اینکه مجلس قدری خلوت شد، خود ملاّ اسدالله احساس کرد که ایشان کاری با او دارد، گفت: «چه کار دارید؟» دست کرد و از کیف خود طومار را درآورد و گفت: «من نسب شما را به شیخ مفید پیدا کردم!»  
ملاّ اسدالله هم که ملاّ و باسواد و حاکم شرع بود، نگاهی کرد و فهمید که جریان چیست؛ گفت: «این خدمت خود شما باشد!»

۱. زندگانی سردار کابلی، ص ۱۰۶.

﴿حَسِيرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾؛<sup>۱</sup> نه دِه چشمه سفید را به دست آورد و نه اجر و پاداشی از این قضیه برد!

اینها چه کسانی هستند؟ اینها علمایی هستند که جعل حدیث می‌کنند! آن کسی که این کار را برای رسیدن به مطامع دنیوی انجام می‌دهد، همین شخص برای جعل حکم و جعل حدیث نیز به طرق ظریفانه اقدام می‌کند. حالا چه کسانی این کار را می‌کنند؟ همان عوامل پیاده‌کننده نقشه‌ها و اهداف شوم استعمار؛ اینها همان‌ها هستند! إن شاء الله در روزهای آینده صور جعل حدیث عرض خواهد شد و خواهیم گفت: به چند صورت ممکن است حدیث جعل بشود.

شریح قاضی که فتوا به قتل سیدالشهدا علیه السلام داد، که بود؟! موجه‌ترین فرد در میان کوفه بود؛ شخصی بود که از زمان صدارت و خلافت عمر بن خطاب در کوفه قاضی بود و تا زمان عثمان و زمان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین شخص، قاضی کوفه بود. حضرت خواستند او را بردارند اما مردم نگذاشتند،<sup>۲</sup> و همین‌طور ادامه پیدا کرد تا زمان معاویه. در زمان امام حسن مجتبی و زمان سیدالشهدا علیهما السلام یک‌چنین شخص و جیهی در میان مردم بود، قاضی القضاة و عالم کوفه بود و مردم در قضاوت به او مراجعه می‌کردند. این شخص فتوا به قتل امام حسین علیه السلام داد! مگر فتوای قتل امام حسین علیه السلام شوخی است؟! فتوا دادن به قتل پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام شیعیان مگر شوخی است!؟

اینکه می‌گویند: «نباید در دستگاه ظلمه رفت» برای این است! شیطان چه کار می‌کند؟! ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۳</sup> اوّل که می‌خواهد برود، حالات و

۱. سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۲۷؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۸۸.

۳. سوره أعراف (۷) آیه ۱۸۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۹۲:

«رفته‌رفته آنان را پایین آورده (و به جهنم و دوزخ سوزان نزول می‌دهیم) به طوری که خود آنان نفهمند.»

روحیاتش فرق می‌کند و مسائلی را ادراک می‌کند؛ ولی وقتی که رفت، کم‌کم آن سرمایه‌های خود را یکی پس از دیگری از دست می‌دهد، تا کار به جایی می‌رسد که فتوا به قتل سیدالشهدا می‌دهد! دیگر از این بالاتر! و بعداً توجیه می‌کند:

چون حسین بن علی («فرزند رسول خدا») هم نمی‌گفتند و پای پیغمبر را به‌میان نمی‌کشاندند!) علیه حکومت، قیام کرده است و چون این حکومت، حکومتِ حق و حکومت عدل است و امیر المؤمنین یزید بن معاویه خلیفهٔ مسلمین است، لذا قیام علیه خلیفهٔ مسلمین شرعاً حرام و دفعش واجب است!<sup>۱</sup>

تمام شد! خیلی موجّه، خیلی خوب و خیلی به‌جا و صحیح!

ممکن است صورت قضیهٔ فرق کند ولی اصل قضیهٔ که فرق نمی‌کند، و تنها صورت مسئله متفاوت است؛ ولی همیشه و در هر زمانی و در هر بُرهه‌ای، افرادی بوده‌اند که به این نحو توجیه می‌کردند و مسائل را به نفع مطامع خود تأویل می‌کردند و برمی‌گرداندند.

شریح قاضی فتوا می‌دهد و مردم نیز حرکت می‌کنند و به جنگ امام حسین می‌آیند. می‌آیند تا این شخص طاغی و یاغی علیه حکومت مسلمین را از بین ببرند! خیلی باید حواسمان جمع باشد! می‌آیند تا چه کسانی را از بین ببرند؟

فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ.<sup>۲</sup>

افرادی که به شهادت خود دشمنان در روز عاشورا که می‌گویند:

۱. جواهر الکلام فی سوانح الأیام، ج ۱، ص ۸۸:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ لَقَدْ ثَبَّتْ عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَنِ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ، فَهُوَ وَاجِبُ الْقَتْلِ.» و یا بعضی گفته‌اند: «لَقَدْ ثَبَّتْ وَ حَقَّقْتُ عِنْدِي أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَرَجَ عَلَيَّ إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، فَيَجِبُ عَلَيَّ كَافَّةً النَّاسِ دَفْعُهُ وَ قَتْلُهُ.»

۲. اللهبوف، ص ۱۱۳. امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۰:

«تحقیقاً جوانی به‌جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست.»

جوانی آمد که چشمان تمام افراد به او خیره شد و شبیه‌ترین مردم به رسول خدا بود!<sup>۱</sup>

یا اینکه می‌گفتند:

پیرمردی آمد که آثار سجده و عبادت از وجناتش پیدا بود!

یا: شخصی آمد که چطور بود! خودشان این مطالب را می‌گویند، ولی در عین حال بر آنها شمشیر می‌کشند! یعنی: واقعاً چگونه می‌توان به این مردم اعتماد کرد؟! گوشواره از گوش دختر امام حسین می‌کشد و گوش دختر امام حسین را پاره می‌کند و گریه هم می‌کند!<sup>۲</sup> این مردم این‌طوری هستند! خیلی راحت می‌توان این مردم را فریب داد؛ خیلی راحت! فقط با یک خبر!

اما سیدالشهدا ابداً! او امام است و تا ابد جلوه می‌کند! دیگر نمی‌شود اصحاب سیدالشهدا را فریب داد. زهیر می‌گوید:

اگر هزار بار من را بکشند سپس زنده شوم و دوباره بکشند، از تو دست بر نمی‌دارم!<sup>۳</sup>

خب اگر زنده بشوم دوباره زیر همین خیمه هستم، کشته بشوم زیر همین خیمه هستم، هزار بار یا صد هزار بار چه فرقی می‌کند؟! مسئله به یک بار و دو بار که تمام نمی‌شود! او مسئله را فهمیده بود و حضور سیدالشهدا علیه السلام را احساس می‌کرد، لذا گول نمی‌خورد.

لذا مسئله کربلا برای همیشه جاودانه است و حقّ مطلق است. خود آن حضرت، اهل بیت آن حضرت و تمام آن جریاناتی که اتفاق می‌افتد، براساس حق دارد انجام می‌گیرد. حضرت سجّاد، حضرت زینب، سفر به کوفه و سفر به شام، تمام اینها در راستای همین هدف سیدالشهدا دارد انجام می‌گیرد.

۱. روضة الشهداء، ص ۴۲۰.

۲. جلاء العیون، مجلسی، ص ۶۹۳.

۳. الإرشاد، ج ۲، ص ۹۲.

تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر توست  
معنی مکتب تفویض، علی اکبر توست  
ای حسینی که تویی مظهر آیات خدای  
این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست  
طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند؟!  
آن که بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست  
درس آزادگی عباس به عالم آموخت  
زانکه شد مست از آن باده که در ساغر توست  
ای که در کرب و بلا بی کس و یاور گشتی  
چشم بگشا و بین جمله جهان یاور توست  
خواهر غم‌زدهات دید سرت بر نی و گفت:  
آن که باید به اسیری برود خواهر توست<sup>۱</sup>  
[حضرت ام‌کلثوم] نان‌ها را از اطفال می‌گرفت و به روی زمین می‌انداخت و  
می‌گفت: «إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَرَامٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است!»  
مردم سؤال کردند: مگر شما چه کسانی هستید که صدقه بر شما حرام است؟  
حضرت فرمود: «ما اهل بیت رسول خداییم!»  
مردم کم‌کم متوجه شدند و ازدحام کردند و شروع کردند به گریه کردن و  
ضجه زدن. کلمات آن حضرت در میان آنها غلغله انداخت و آنها متوجه شدند که  
مردانشان چه عملی انجام داده‌اند! حضرت رو به آنها می‌کند و می‌فرماید:  
تَقْتُلُنَا رِجَالُكُمْ وَ تَبْكِي عَلَيْنَا نِسَاؤُكُمْ؟!<sup>۲</sup> «مردان شما ما را می‌کشند و اهل بیت  
رسول خدا را از بین می‌برند، اما زنانتان بر ما گریه می‌کنند و ضجه می‌زنند؟!»

۱. سروده احمد مهران.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۴.

وقتی مسئله به اینجا می‌رسد، می‌بینند که کلمات و خطبه آن حضرت در آن حال و در آن موقعیت بر فراز ناقه، ولوله ایجاد کرده و مردم را منقلب کرده است؛ شمر دستور می‌دهد تا سرها را بیاورند و در مقابل این کاروان قرار بدهند تا اینکه اذهان مردم متوجه آنها بشود. همین‌که حضرت زینب چشمش را باز می‌کند و در مقابل خود سر برادر را می‌بیند، طاقت از دست می‌رود و با سر بر آن چوبه محمل می‌زند که خون از پیشانی آن حضرت روان می‌شود:

يَا هَلَالًا لِمَا اسْتَتَمَّ كَمَا لَا غَالَهُ خَسْفُهُ فَأَبْدَا غُرُوبًا  
مَا تَوَهَّمْتُ يَا شَقِيقَ فُؤَادِي كَان هَذَا مُقَدَّرًا مَكْتُوبًا  
و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

۱. همان. ترجمه:

«ای هلالی که وقتی به نهایت کمال خود رسید و ماه کامل شد، ناگهان خسوف او را ربود و غروب کرد! ای پاره قلبم، گمان نمی‌کردم که این مصیبت برای ما مقدر و نوشته شده باشد!» (محقق)

مجلس بیستم

انواع جعل حدیث و تحریف در دین توسط علمای سوء





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ  
غَيْرِهِ ۗ وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

بزرگ‌ترین مصیبتی که بر سر اسلام و همین‌طور سایر ادیان الهی آمده است،

مسئله جعل و تحریف است. مسئله جعل بر دو قسم است:

---

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۶۸. *مهر تابان*، ص ۱۴۵:

«و چون بینی کسانی را که در آیات ما خوض می‌کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می‌پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها هم‌نشین مشو! به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بردارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان هم‌نشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرد آنکه متنبه شدی و متذکر گردیدی، دیگر بعد از این تذکر، با گروه ستم‌پیشگان منشین!»

قسم اوّل: جعلِ ظاهری است؛ یعنی شخصی یک روایت و خبری را به دروغ، به امام علیه السّلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم نسبت می‌دهد و به واسطه این عمل، حکمی از احکام الهی تغییر پیدا می‌کند، حکمی می‌رود و حکم دیگری جایگزین آن می‌شود.

قسم دوّم: جعل بالملازمه است؛ یعنی انسان روایتی را که امام یا پیغمبر اکرم بیان کرده‌اند، عمداً کتمان کند. گرچه این به معنای جعل اصطلاحی نیست، اما همان حکم جعل بر این عمل هم مترتب است. چه بسا ممکن است به واسطه کتمان یک حدیث یا روایت یا خبر یا قضیه تاریخی، حکمی از بین برود و حکم جدیدی جایگزین حکم ما‌أنزل الله شود؛ چون این خبر متضمّن بیان حکمی از احکام الهی و یا متضمّن اعتقادی از اعتقادات معارف حقّه شیعه است، بنابراین خلاف ما‌أنزل الله جایگزین ما‌أنزل الله خواهد شد. این هم از اقسام جعل است؛ جعل یک حکم به جای حکم دیگر به واسطه کتمان و به واسطه بیان نکردن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ﴾<sup>۱</sup>

«آن کسانی که به خاطر آراء و أهواء دنیویّه خود، اخبار و احادیث و هدایت‌ها و بیّناتی را که ما در کتاب فر فرستاده‌ایم، کتمان کرده‌اند و برای مردم بیان نمی‌کنند، اینان افرادی هستند که خدا آنها را لعنت می‌کند و لاعنون (فرشتگان و ملائکه مقرب) نیز آنها را لعنت خواهند کرد.»

لذا مسئله کتمان حدیث، هم‌دوش و هم‌گام با جعل حدیث و انتساب یک خبر به پیغمبر اکرم یا امام، وزر و وبال و عاقبت بدی دارد و تبعاتی که بر جعل حدیث مترتب است، بر کتمان حدیث نیز بار می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

مَنْ سَأَلَ عَنِ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكَتَمَهُ، أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ، وَ هُوَ قَوْلُهُ

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹.

تعالی: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾.<sup>۱</sup>

«هر کسی که در مسئله‌ای مسئول واقع شود و مطلبی از او سؤال بکنند، درحالتی که مسئله را می‌داند و از عهده‌ جوابش برمی‌آید، ولی به خاطر آراء و أهواء و مصالح دنیوی بیان نکند (مثلاً آمده‌اند و از او یک سؤال شرعی می‌کنند، می‌بیند اگر جواب این سؤال شرعی را بدهد به مصلحت او صدمه می‌خورد، به مصالح دنیوی‌اش صدمه می‌خورد، منفعت دنیوی از او فوت می‌شود، لذا سؤال را جواب نمی‌دهد یا دوپهلوی جواب می‌دهد؛ و بر این اساس، خلاف ما أنزل الله برای آن فرد بیان و روشن می‌شود) [لجامی از آتش بر دهان او زده خواهد شد و این است معنای گفتار خداوند متعال که می‌گوید]: ﴿پروردگار متعال و ملائکه این شخص را مورد لعنت خودشان قرار می‌دهند﴾.»

این مسئله مربوط به کتمان است.

قسم سوّم: مسئله بسیار دقیق و ظریفی که در اینجا مطرح است و بحث جعل به آن تعلق می‌گیرد، مسئله توجیه و تأویل غیرموجّه است. در مسئله جعل حدیث، دست خیلی از افراد بسته است و بالأخره مسئله و قضایا روشن می‌شود و ممکن است آبروی شخص برود؛ همچون قضیه‌ای که دیروز عرض شد<sup>۲</sup> که آبروی آن بنده خدا رفت؛ چون طرف وی شخص عالمی بود و جعلی بودن شجره‌نامه برایش مشخص بود. لذا افراد رند و زیرک هیچ‌گاه دست به جعل بالمطابقه حدیث نمی‌زنند؛ روش اینها این است که روایتی را که دارای وجوه مختلفی است، أخذ می‌کنند و حمل بر موارد مصلحت خودشان می‌کنند.

مثلاً ظاهر روایت را که تا به حال حجّیت دارد، به صورت غیر ظاهر ارائه می‌کنند و مضمون خبر و حدیث را به نحوی تأویل می‌کنند که مطابق با آرائشان

۱. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲. رجوع شود به ص ۷۹.

از آب دربیاید. و اگر هم نتوانستند این کار را انجام بدهند و دلالت خبر و روایت به نحوی بود که قابل شک و شبهه نبود، [سندیّت آن را مورد تردید قرار می دهند]؛ همچون روایتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَثِرُوا، فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ؛<sup>۱</sup>

«ای امّت من، نکاح و ازدواج کنید و فرزندان به وجود بیاورید و فرزندان خود را تکثیر و زیاد کنید که من به شما به واسطه تکثیر اولاد امّت بر سایر امّم و ادیان الهی، مباحات و افتخار می کنم و فخر می فروشم، ولو به آن بچّه سقطی که از شما به وجود آمده است!»

مغزهای پوچ آنان که فقط فرمول یاد گرفته است، معنای این روایت را نمی فهمد که چطور یک فرزند سقط شده در عالم برزخ به واسطه تربیت مربیان الهی تربیت می شود و به کمال وجودی خود می رسد؛<sup>۲</sup> اینها این مطالب را نمی فهمند! اینها

۱. جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۱.

۲. الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۴۵۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۱۳: «در کتاب اُمّالی شیخ صدوق، ضمن روایت طویلی که درباره معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیان می کند، با سند متصل خود از عبدالرحمن بن غنم، این فقره را ذکر می کند که: قال: لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا جَبْرَائِيلُ؟" فَقَالَ: "هَذَا أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ." قال: "فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ؟" قال: "هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يَغْذُوهُمْ!"

می گوید: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، عبورش افتاد به پیرمردی که در زیر درختی نشسته بود و در اطراف او کودکانی گرد آمده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: ای جبرئیل، این پیرمرد کیست؟ جبرائیل گفت: این شیخ، پدر تو ابراهیم است. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: این اطفال در اطراف او کیان اند؟ جبرائیل گفت: اینها اطفال مؤمنان هستند که حضرت ابراهیم به آنها غذا می دهد!

مجلسی - رضوان الله علیه - روایت کرده است از تفسیر علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابوبصیر، از حضرت امام صادق علیه السلام:

قال: "إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيهِمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ." ⇐

بین فرزند انسان با بچه حیوانات فرقی نمی گذارند؛ لذا چون نمی توانند این روایات را از معنای مطابقی برگردانند و بر طبق خواست و میل خویش تأویل و توجیه کنند، از سندیّت آن دست برمی دارند و سندیّت و حجّیت این روایات را مورد تردید و سؤال قرار می دهند، و بلکه اگر به قدر یک یا دو کلاس بهتر درس خوانده باشند، در خود دلالت حدیث نیز خدشه وارد می کنند؛ درحالتی که این حدیث حدیثی است که شیعه و سنی آن را نقل کرده است،<sup>۱</sup> و احادیثی از این قبیل بسیار است.<sup>۲</sup>

این می شود توجیه و تأویل و جعل! جعل یک روایت یعنی شما خبر و مفاد کلامی را به امام علیه السّلام نسبت دهید که روح آن امام هم از آن، خبر نداشته باشد! اگر پیغمبر اکرم در این زمان، حاضر شود و ما از ایشان پرسیم: آیا شما این روایت را فرموده اید یا خیر؟ می فرمایند: بله، من این روایت را گفته ام. پرسیم: آیا منظور شما از تکثیر همین تکثیر ظاهر است، یا به عبارت آقایان، باید به کیفیت پرداخت؟ می گویند: نه خیر! مگر من زبان نداشتم که بگویم به کیفیت باید پرداخته شود! بیست و سه سال در میان مردم بودم، آیا یک مرتبه گفتم که تکثیر نکنید مگر اینکه در محیط مساعد و امثال ذلک باشد؟! این می شود جعل؛ جعل یعنی مطلبی را به پیغمبر نسبت بدهیم که پیغمبر این مطلب را نفرموده است و می گوید: از این حرف بیزارم! چون نمی توانند جعل کنند، لذا در مفاد حدیث دست می برند که منظور از این روایت، این است و منظور از آن روایت، چنین است! مگر تو منظور پیغمبر را

﴿ حضرت فرمودند: به درستی که اطفال شیعیان ما را از مؤمنین، حضرت فاطمه سلام الله علیها تربیت می کند. ﴾

۱. کتاب الأم، شافعی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ معرفه السنن و الآثار، بیهقی، ج ۵، ص ۲۲۰؛ تفسیر الرازی، ج ۵، ص ۱۱۸؛ ج ۳۲، ص ۱۲۷؛ جواهر العقود، منهاجی، ج ۲، ص ۳ و ۴۶ و ۴۸.
۲. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ترغیب اسلام به نکاح و تکثیر اولاد، و نهی از عذوبت و عقیم بودن رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۸۵.

فهمیده‌ای؟! مگر تو به جای پیغمبر نشسته‌ای؟! مگر خود پیغمبر نمی‌توانست منظورش را بیان کند؟! تو آمده‌ای و کیلِ زبان پیغمبر شده‌ای؟!!

بعضی از علمای اهل سنت این مطلب را بیان می‌کنند و به علمای اهل تسنن گوشزد می‌کنند و می‌گویند:

چرا سعی و تلاش شما در مقام انکار واقعه غدیر است؟! واقعه غدیر یک واقعه تاریخی است و جای انکار ندارد، بیایید مسائل و مطالب آن واقعه را تأویل و توجیه کنید؛ اینکه راحت‌تر است! توجیه کنید که منظور از «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» دوست است: «ای مردم، هر کسی که من دوست او هستم، این علی نیز دوست اوست!» مسئله تمام می‌شود و دیگر نه خلافت و زعامت و نه حکومت و امامتی ثابت می‌شود.<sup>۱</sup>

بعد از طبری همه این کار را انجام داده‌اند، منتها از آنجایی که اینها آدم‌های خیلی بی‌سواد هستند، این نکته را فراموش کرده‌اند که بر فرض که این روایت را به معنای دوست بگیریم، باز حجت علیه آنها تمام است؛ زیرا پیغمبر اکرم که می‌فرمایند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.» بنابر نقل خود آنها، پس از بیان این عبارت است که فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟<sup>۲</sup> آیا من از خود شما به شما نزدیک‌تر نیستم؟!» اگر شما این اولویت را به معنای حبّ و محبت و دوستی بدانید، ما قبول می‌کنیم که پیغمبر می‌فرماید: «أَيَّا مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟» یا رسول‌الله! پس پیغمبر که می‌فرمایند: «نَفْسٌ وَجَانٌ مِنْ أَجْلِ نَفْسٍ وَجَانٍ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ!» یعنی شما به هر مقدار که حبّ به ذات و حبّ به نفس و حبّ به خودتان و بقا و دوام خود

۱. تطهیر الجنان و اللسان، ص ۹۴.

۲. جهت اطلاع بر مصادر این حدیث در کتب اهل سنت رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱۶۶ - ۱۸۵.

دارید، باید بیش از آن مقدار، حبّ به من و بقا و خواست من داشته باشید؛ چون حبّ به ذات، ملزوم حبّ به لوازم ذات است.

من که عملی را انجام می‌دهم و فعلی را بر طبق مصلحت خود انجام می‌دهم، به این جهت است که ملزوم این قضیة، حبّ به ذات من است؛ یعنی چون من خود و مصلحت خود و بقای خودم را می‌خواهم، لذا در صدد جلب منافع برای بقای خود و دفع مضارّ از بقای خود، حرکت می‌کنم. بنابراین اگر من کسی را واقعاً بیش از خودم دوست داشته باشم و محبوب‌تر از خود من باشم، در صورت تعارض بین دو عمل که یکی برای بقای خود و دیگری برای بقای آن محبوب است و یکی به جهت مصالح خود و دیگری به جهت مصالح آن محبوب است، آن افعال و اعمالی که بر طبق مصالح محبوب است، بر مصالح خود مقدم می‌دارم!

حالا که «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟!» یعنی: «آیا من از شما به شما محبوب‌تر نیستم؟!» و آنها هم گفتند: «بله، تو از خود ما به ما نزدیک‌تر و محبوب‌تر هستی!» یعنی: در تعارض عملی که تو بخواهی و عملی که ما بخواهیم، باید عمل مورد نظر تو بر عمل مورد نظر ما مقدم شود، پس «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ!» یعنی: «هر کسی که من دوست او هستم، علی‌هم دوست اوست!»

قضیة هیچ فرقی نمی‌کند و مأل و نتیجه یکی است، چه ما اولویّت را اولویّت به معنای تقرّب و ولایت بدانیم یا به معنای محبّت بدانیم؛ زیرا محبّت ذات به ذات، متأخّر از محبّت ذات پیغمبر به ذات ما است، و وقتی که تأخّر این قضیة ثابت شد، پس اعمال و کرداری هم که لازمه محبّت به ذات است، از افعال و اعمالی که به دستور و به خواست آن محبوب انجام می‌گیرد، متأخّر واقع می‌شود.

منتها این آقا این را نمی‌فهمید؛ لذا گفتند: چرا بیاییم این واقعه را از بین ببریم؟! چرا این قضیة تاریخی را انکار کنیم که فردا بگویند: این مدرک‌اش است! می‌آییم کار راحت‌تری انجام می‌دهیم و کلام پیغمبر را از حجّیت می‌اندازیم و آن را برخلاف منظور ایشان برای مردم توضیح می‌دهیم؛ خیلی کار راحت و آسانی است

و کسی هم نمی‌تواند جلوی ما را بگیرد که شما به چه دلیل از این روایت، این معنا را قصد می‌کنید؟! زیرا گوییم: ما بر طبق ظهورات و بینش خودمان عمل می‌کنیم؛ ما که در زمان پیغمبر نبوده‌ایم تا از حضرت سؤال کنیم که منظورتان از «تَنَّاكَحُوا تَنَّاَسَلُوا» چیست؟ ما بعد از هزار و چهارصد سال آمده‌ایم و از کلام پیغمبر این معنا را می‌فهمیم، و کسی هم نمی‌تواند حرفی بزند!

توجیه ظریف و تأویل دقیق، می‌تواند از هزار جعل حدیث و هزار خدشه در سند و حجیت حدیث، بسیار کارسازتر باشد! می‌گویید: گرچه پیغمبر این را فرموده‌اند ولی منظور پیغمبر فلان است! در این شرایط و در این زمان، ما باید بتوانیم فرزندان را تربیت کنیم؛ ما نمی‌توانیم قاچاقچی داشته باشیم، ما نمی‌توانیم افراد اُمّلی در جامعه داشته باشیم!

[چو علم آموختی از حرص آنکه ترس کاندر شب]

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا<sup>۱</sup>

دزد کیست؟ آیا دزد فقط آن کسی است که از دیوار بالا برود و ده هزار تومان یا بیست هزار تومان بدزدد؟! آیا دزد فقط آن کسی است که تمام سرمایه یک مملکت را بدزدد؟! یا آن کسی دزد است که دین مردم را بدزدد؟ کدام یک دزد است؟! دزد آن کسی است که شرف مردم را بدزدد!

افرادی آمدند و این کار را انجام دادند؛ لذا دستگاه استعمار برای نفوذ در فرهنگ مردم به عده‌ای از علما نیاز داشته، دارد و خواهد داشت تا بتواند از آن مبانی و مسائل و روایات و اخبار و کلمات، و خلاصه آن مسائلی که در روایات ما می‌تواند از باب متشابهات قرآنی و کلام ذی‌وجوه باشد، علیه کیان اسلام و دیانت مسلمین استفاده کند. کار مشکلی هم نیست، فقط یک مقدار سواد می‌خواهد.

۱. دیوان حکیم سنائی غزنوی، ص ۶۱.



مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی که از مراجع بزرگ بود، می فرمود:

شما هر مسئله‌ای را به دست من بدهید، من می توانم نفیاً و اثباتاً برایش  
دلیل اقامه کنم!

کسی که بر ادله مطلع باشد و مقداری تضرع و جولان فکری داشته باشد،  
کاملاً می تواند مطلبی را بر طبق آراء خود تغییر دهد.

از مرحوم اِشراقی بزرگ، آن سخنور نامی که به او خدای سخن می گفتند،  
نقل است که چند شب درباره یک شعر اَلْفِیْهِ ابن مالک صحبت می کرد:

وَالاسْمُ مِنْهُ مُعْرَبٌ وَ مَبْنِیٌّ لِّشَبِّهِ مِنَ الْحُرُوفِ مُدْنِیٌّ<sup>۱</sup>

ده شب درباره این بیت شعر صحبت می کرد و چنان زبردست بود که مسائل  
سیاسی، اخلاقی و اجتماعی را از همین یک شعر نحوِ اَلْفِیْهِ ابن مالک استخراج  
می کرد! واقعاً عجیب است که بدون اینکه از قضیه خارج شود، صحبت می کرد! «و  
إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا!»<sup>۲</sup>

یکی از هم‌بحثی‌هایم برای من تعریف کرد:

در زمان حیات پدرم، روزی مرحوم اِشراقی وارد منزل ما شد. در جلوی  
ایشان سماور و چایی و یک قوری و چندتا استکان و نعلبکی بود؛ صحبت  
از این شد که چطور انسان یک مطلب را تقریر و بیان نماید، مرحوم  
اشراقی به پدر ما رو کرد و گفت:

«اگر من بخواهم می توانم ده جلسه پشت سرهم راجع به این سماور و  
قوری و استکان صحبت کنم، بدون اینکه یک کلمه از این سه محور خارج  
بشوم!»

۱. الألفیه فی النحو، ابن مالک، ص ۴.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲:

«بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال  
مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

«و إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا!» این قدرت بیان است، این قدرت قلم است، این جولان ذهنی است! اینکه کاری ندارد و ما هم می‌توانیم یک‌چنین توجیهاتی بکنیم، شاید از شما هم بهتر بتوانیم توجیه کنیم، اما فردایی هم وجود دارد و فکر آن موقع نمی‌گذارد! و الا راه توجیه باز است، ولی آخرش چه سود و چه فایده‌ای دارد؟! انسان از آن مقام بزرگ و مقام منبع و انسانیت، خود را به این حُطام دنیوی نازل کند، برای اینکه به او بگویند حضرت آقای فلان؟! یا برای اینکه او را با سلام و صلوات بیاورند و ببرند؟! یا برای اینکه اسمش در این طرف و آن طرف مطرح باشد؟! تمام اینها برای دنیا است؛ آیا واقعاً دو روز زندگی در این دنیا ارزش دارد که ما این کارها را انجام بدهیم؟!

چه کسی باید جواب پیغمبر را بدهد، و جواب ائمه را چه باید داد؟! من به این مسئله خیلی فکر می‌کردم و خیلی فکر می‌کنم که واقعاً اگر ائمه علیهم السلام، مثلاً امام حسین علیه السلام در روز قیامت بیاید و در صحرای محشر بایستد و بگوید: «من در راه خدا و در راه برقراری دین، این مصائب به سرم آمد و حاضر شدم علی اکبرم را بدهم، عبّاسم را بدهم، علی اصغرم را بدهم، زن و بچّه من به آن صورت در به در شوند، و آن وقت شما با روایات ما این طور می‌کنید!» چه جوابی داریم بدهیم؟! بسیار جای تأسّف است! آخر ای بی‌دین، آیا تو واقعاً نمی‌دانی که منظور امام این نیست و این طور معنا می‌کنی؟!

دلا تا کی در این چرخ<sup>۱</sup> مجازی کنی مانند طفلان خاک‌بازی  
تویی آن دست‌پرور<sup>۲</sup> مرغ چالاک<sup>۳</sup> که بودت آشیان بیرون از این خاک  
آن انسانی که واقعاً باید به کجاها حرکت کند و ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۳</sup>

۱. خ ل: کاخ.

۲. خ ل: گستاخ.

۳. سوره حجر (۱۵) آیه ۲۹. ترجمه: «من از روح خودم در او دمیدم.» (محقق)

است و باید حرکت کند و به عالم قدس برود، خود را در این چیزها گرفتار کند؛ ای وای! واقعاً خنده‌دار است! در این جنگل همه‌گونه افرادی پیدا می‌شوند!

چرا زآن آشیان بیگانه گشتی      چو دونان، جغد این ویرانه گشتی  
بیفشان بال و پر زآمیزش خاک      پیر تا کنگر ایوان افلاک  
همه دور شباروزی گرفته      به مقصد راه فیروزی گرفته<sup>۱</sup>  
ما این حرف‌ها را برای خودمان و برای این جمع می‌زنیم تا حواسمان جمع  
باشد، و الا کار از این حرف‌ها گذشته است!

استدراج واقعاً یکی از بزرگ‌ترین خطرات، و یا می‌توان گفت: بالاترین خطری است که سعادت انسان را تهدید می‌کند! خیلی از افراد وقتی می‌خواهند بیایند، در ابتدا دارای افکار دیگری هستند ولی بعداً کم‌کم [تغییر می‌کنند].

دستگاه استعمار برای پیاده‌کردن فرهنگ خود، به افراد موجه و وجیه‌الملة‌ای نیاز دارد که در جامعه بیایند و توجیه کنند؛ والا نمی‌تواند فرهنگ و اهدافش را پیاده کند.

یک وقت حکومت استعماری با توپ و تانک، ملتی را به زیر سخره و سیطره خود قرار می‌دهد و نفس‌ها را می‌برد؛ این قضیه تنها برای مدتی - نه به صورت دائمی - می‌تواند ادامه پیدا کند؛ اما اگر از میان خود این افراد و با توجه به روحیات و عقائد و مبانی خود اینها، افراد موجهی بیایند، دیگر تمام آن توپ و تانک و گلوله کنار می‌رود و با دست خودشان اضمحلال خویش را تثبیت می‌کنند و بقای خود را از بین می‌برند.

روش استعمار این‌گونه است و کارش را به این نحو انجام می‌دهد؛ الآن مسائل سابق، دیگر گذشته است و آن نحوه‌ی هیمنه و سیطره بر جهان فراموش شده است و روش‌های جدید و نوینی برای به زیر یوق کشیدن ملل مستضعف و ملل محروم در پیش سیاست‌مداران خارجی مطرح است.

---

۱. مشنوی هفت اورنگ، جامی.

در رژیم گذشته، مردم از قضایا و حوادثی که دوروبر رژیم شاهنشاهی در جریان بود، اطلاع داشتند و وضع اعلیٰ حضرت و همه اطرافیانش برای آنها روشن بود، ولی آنها برای اینکه بتوانند مردم را در یک وضعیّت آرام و موقعیّت بی طرفانه و چه بسا خوش بینانه نگه دارند، در میان افراد و دار و دسته خود، افرادی وجیه المله را می گماشتند و با تشکیل مجالس و رجوع علمای بی دین به آنها، مسئله سلطنت و نظام شاهنشاهی را برای مردم توجیه می کردند! امثال کاتوزیانها و افرادی که از نظر توجیه ملی در موقعیّت مناسبی قرار داشتند، بالاترین خیانت را به اسلام و مسلمین انجام می دادند؛<sup>۱</sup> و بعضی از علما و آخوندهای بی دین طهران با رجوع به منازل اینها و در یوزگی به پیشگاه خادمان اعلیٰ حضرت، بالاترین خیانت را به شعائر اسلامی و به مبانی تشیع وارد می کردند! اینها همانهایی بودند که با توجیّهات غیر وجیه و با توجیه حفظ نظام فعلی، به خواستها و امیال دنیایی خود، جامه شرعی می پوشاندند! «أمین الخائن خائن!»

آیا اگر این افراد نبودند، نظر مردم نسبت به نظام شاهنشاهی همان نظر با وجود اینها بود؟! آیا مردم در آن زمان نمی گفتند: این نظام، نظامی است که چنین افراد موجّهی در میان آن، مشغول به خدمت خلق و برآوردن حاجات مردم هستند؟! چه کسی باعث این تفکر مردم می شد؟! این موجّهین نظام باعث می شدند تا اینکه مردم نتوانند آن صلابت و جدّت و دفاع متین را در برابر نقشه های استعمار، عملی کنند و این مسئله سبب می شد تا چشم و گوش مردم بسته باشد.

یکی از اقوام ما نقل می کرد:

ارتشبد اویسی (همان جلاّد معروف که در هفده شهریور، جریان آن روز جمعه را به وجود آورد) من را برای مسئولیّت به یکی از استانها فرستاد. من گفتم: من را که می شناسی، من آدم نمازخوانی هستم، آدم روزه گیری

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *مطلع انوار*، ج ۲، ص ۴۰۵.

هستم، شراب نمی‌خورم و به آلات غیرشرعیه کاری ندارم؛ تو که من را به آنجا می‌فرستی، من از خوردن شراب در باشگاه‌ها و مجالس عمومی ممانعت به عمل می‌آورم و مردم و سربازها و افسران را به مسجد می‌کشانم! اویسی در جواب گفت: «ما تو را برای این کار می‌فرستیم تا این اعمال را انجام بدهی! ما عمداً تو را به آنجا می‌فرستیم!»

قضیه این است؛ مسئله خیلی دقیق است! وقتی که این شخص در آنجا با یکی از سرلشگرانی که رتبه بسیار بالاتری از او داشت، درگیر می‌شود، آن کسی که در دادگاه از وی حمایت می‌کند و نمی‌گذارد کار آن سرلشگر بهائی پیش برود، همین جناب آقای اویسی بود.

اینها افرادی بودند که آن نظام را برقرار می‌کردند؛ آمریکا و انگلیس برای اینکه حکومت خود را در ایران برقرار کنند، این مهره‌های نمازخوان و روزه‌گیر و حج برو را روی کار می‌آوردند!

من در یکی از همین پرونده‌های انقلاب دیدم که می‌خواستند یک نفر را اعدام کنند، او در دادگاه گفته بود: «من حج رفته‌ام، من این کار خوب را انجام داده‌ام!» آن شخص می‌گوید: «چه می‌گویی که حج انجام داده‌ام؟! فلان سرلشگر هجده بار به حج مشرف شده است و نماز شبش ترک نمی‌شده است، درحالی‌که یکی از عوامل کشتار مردم همین جناب بوده است!» آنها این افراد را داشتند!

لذا با توجه به این نکته می‌توانیم به این مسئله برسیم که گناه و وزر و وبالی که متوجه این افراد است، از وبال و ذنب آن افرادی که مستقیماً در جریان هستند به مراتب بیشتر است! گناه توجیه‌کننده، خیلی بیشتر از گناه آن کسی است که دخالت مستقیم دارد! موجهین آن کسانی هستند که توجیه می‌کنند! و برای این مسئله از میان علما و آخوندها افرادی پیدا می‌شوند که این مسائل و روایاتی را که مثلاً از پیامبر اکرم در مورد ازدیاد نسل وارد شده است، با عباراتی از قبیل اینکه: «این روایات مربوط به این زمان نبوده است» یا «منظور پیغمبر این نبوده است»، توجیه می‌کنند.

حضرت علامه آیه الله والد - دام ظلّه - نقل می‌کردند:

مرحوم آقا سیّد جمال‌الدین گلپایگانی - رضوان الله علیه - می‌فرمودند: «موقعی که ما در نجف بودیم، یک هم‌بحث داشتیم که بسیار مرد خوش‌فهم و سریع‌الانتقالی بود. دوران تحصیل را تمام کرد و به درجه اجتهاد و اخذ مدارک رسید، و بعد به شاهرود که منزلشان در آنجا بود، برگشت. از وقتی که وارد آنجا شد، دیگر حاکم علی‌الإطلاق دینی شهر بود و من کم‌وبیش از حالات و روحیات او مطلع می‌شدم که مرجع مبسوط‌الید و حاکم مقتدر شرعی شاهرود و آن منطقه شده است.

مدّت‌ها از این زمان و از این جریان گذشت. یک روز گرم تابستانی بود و من در بالاخانه منزل نشسته بودم که یک‌مرتبه دیدم در می‌زنند و یکی از فرزندانم آمد و گفت: «یک شخص ریش‌تراش کراواتی با کلاه شاپویی و یک عصا آمده است و می‌پرسد: اینجا منزل حاج سیّد جمال گلپایگانی است؟ گفتم: بله. گفت: با ایشان کار دارم و می‌خواهم ایشان را زیارت کنم!» گفتم: بگویید: بالا بیاید!

در این هنگام مردی وارد اطاق شد که ظلمت همه فضا را اشغال کرد؛ به او گفتم: شما کیستید؟ گفت: «آیا مرا نمی‌شناسید؟!» گفتم: نه خیر! گفت: «من فلانی، هم‌بحثی شما هستم!» تا من این حرف را شنیدم گفتم: قَبَّحَ اللهُ وَجْهَكَ! این چه قیافه و سیمایی است که برای خود ساخته‌ای؟! آمد نشست و مشغول صحبت شد. از او پرسیدم: چرا این‌طوری شده‌ای؟ گفت: «آن موقعی که ما به شاهرود رفتیم و مشغول رتق و فتق امور شدیم، حاکم هر حکمی که می‌خواست برخلاف اسلام بکند، ممانعت می‌کردیم و نمی‌گذاشتیم. از این قضیه گذشت، کم‌کم دیدیم آن افرادی که در اطراف ما بودند کم شدند؛ اینها مشغول شدند و آن اطرافیان را یکی‌یکی گرفتند! مدتی از این قضیه گذشت، روزی حاکم ما را به منزلش دعوت کرد؛ رفتیم و دیدیم سفره‌ای خیلی مفصل و عجیب به افتخار جناب حجّة الإسلام

۱. ترجمه: «خدا صورتت را کریمه و زشت گرداند!» (محقق)

فخرالأعلام آیه الله شیخ فلان کذابی، انداخته‌اند.»

آیه الله بود؛ شوخی نیست! هم‌بحث آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی بود و طلبه عادی نبود! جریانش مفصل است، من خیلی به‌طور خلاصه نقل می‌کنم تا بفهمیم و متوجه باشیم که این مطالبی را که به ما می‌گویند، شوخی نیست؛ اینها قضایایی واقعی است تا موقعیت خودمان را باز بیابیم!

«می‌گفت: "سفره انداختند؛ وقتی که سفره را برچیدند، خادمان و ندیمان آمدند، دیدم آهسته باهم صحبت می‌کنند و اشاره می‌کنند که آیا بیاوریم یا نیاوریم چون آقا تشریف دارند؟! گفتم: قضیه چیست؟ بیاوریم یا نیاوریم چیست؟! و اینکه آقا تشریف دارند خوب نیست و بد است، یعنی چه؟! یکی گفت: آقا اینها می‌خواهند چند گیلان (لیوان) [شراب میل کنند! عادت دارند بعد از غذا حتماً شراب بنوشند! ما از شنیدن این حرف برآشفتم و با ناراحتی و غضب مجلس را ترک کردیم!]

مدتی گذشت، تا اینکه یک پیشکش شاهانه، سزاوار حضرت آیه الله، از طرف دربار برای ما آمد. دیدم نمی‌شود از آن گذشت؛ بالأخره قبول کردیم و گفتیم: بد نیست که گاهی انسان برای التیام و تألیف قلوب و برای مؤلفه و مؤانسه، اینها را انجام بدهد!

دو هفته بعد دوباره ما را دعوت کردند، همان مجلس و همان سفره و همان اوضاع؛ و وقتی که سفره برچیده شد، دوباره دیدیم اشاره و کنایه شروع شد، مثل مرتبه قبل. یکی گفت: آقا حالا اگر شما احتیاط می‌کنید، سرتان را پایین بیندازید و غمض عین بفرمایید!

می‌گفت: "ما هم سرمان را پایین انداختیم!"

حالا ما چه می‌دانیم در اطراف ما چه می‌گذرد؟! قاعده براءت را هم که در اینجا به‌خوبی می‌توان اجرا کرد، و «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ» هم در اینجا وارد

شده است، و به کار مردم هم نباید کاری داشته باشیم و هر کسی باید به کار خود باشد و تجسس در کار مردم هم صحیح نیست! این نکاتی که در لابه‌لای سخنانم عرض می‌کنم برای این است که بدانید چطور می‌آیند و از این فرمول‌ها استفاده می‌کنند: صحیح نیست آدم تجسس بکند!

«سرم‌ان را پایین انداختیم و بعد شراب آوردند و خوردند و جریان تمام شد و مجلس به پایان رسید.»

خلاصه، در همان مجلس یا در مجلس بعد، خود جناب آیه الله العظمی هم جام شراب را سر کشید!!

ایشان می‌گفت: «وقتی که من لیوان شراب را خوردم، احساس کردم تمام دین من یک‌مرتبه رفت و قضیه دیگر تمام شد! وقتی که دیدم این‌طور است عمامه را برداشتم، لباس پیغمبر را کنار گذاشتم و ریش را تراشیدم و الآن به این صورتی که می‌بینید درآمده‌ام.»<sup>۱</sup>

و به عبارت دیگر: قبلاً از أعوان الظلمه بودم و الآن از أعیان الظلمه شده‌ام! البته این جمله، عبارت من است نه عبارت ایشان؛ ما باید در نقل کلام امانت را رعایت کنیم! می‌گوید: قبلاً از أعوان بودم و الآن هم دست و از أعیان ایشان شده‌ام. اینها عبرت است! شیطان به این زودی دست از آدم برنمی‌دارد! دیگر بقیه مسائل بماند، فقط این حکایت را به این خاطر نقل کردم که مدت‌ها از این جریان گذشته است؛ و الا مسائل دیگری نیز هست و شاید از این بدتر هم باشد.

«قال أمير المؤمنين عليه السلام في كلام له: "ضع أمر أخيك على أحسنه، حتى يأتيك ما يغلبك منه؛ ولا تظنن بكلمة خرجت من أخيك سوءاً وأنت تجد لها في الخير محملاً!"»

ترجمه: «امر برادرت را بر نیکوترین وجه آن قرار بده، تا جایی که آن قدر شواهد و مطالب خلاف از او به تو برسد که بر تو غلبه نماید. و نسبت به سخنی که از دهان برادرت خارج می‌گردد، اگر برایش محمل خوبی می‌یابی و می‌توانی آن را حمل بر خوبی و صحت کنی، گمان بد مبر.» (محقق)  
۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۱۵، تعلیقه ۱.



مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز

ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست<sup>۱</sup>

یزید برای کشتن امام حسین علیه السلام نمی‌تواند به قداره‌بند و ریش‌تراش اعتماد کند، چون می‌خواهد همین مردمی را که به مساجد می‌روند، به جنگ امام حسین بفرستد؛ لذا باید از یک طرف، یک امام جماعت و جبهه و موجّهی همچون عمر سعد را بفرستد و از طرف دیگر هم یکی مانند شریح قاضی بیاورد، و وقتی این دو با همدیگر ضمیمه می‌شوند، دیگر کار تمام است و دیگر امام حسین نمی‌تواند در مقابل اینها حرفی بزند!

آیا خیال می‌کنید که عمر سعد یک آدم معمولی بود؟! نه خیر، عالم کوفه بود، پسر سعد و قاص بود، امام جماعت بود، مردم به او مراجعه می‌کردند و مسائل شرعی‌شان را از او می‌پرسیدند! کسی بود که ابن‌زیاد از تمام اهالی کوفه فقط انگشت روی او گذاشته بود؛ یعنی فردی بود که می‌توانست در مقابل امام حسین بایستد و موقعیت ظاهری و شکل و شمایلش او را در مقابل امام حسین قرار می‌داد. لذا آمد و پیش هم بُرد!

حضرت چند بار با او صحبت کردند، ولی هرچه با او صحبت کردند که:

اگر دنیا می‌خواهی من به تو دنیا می‌دهم؛ آن باغی که در مدینه دارم برای تو! اگر آخرت می‌خواهی [من تو را در روز قیامت شفاعت می‌کنم]!

نمی‌تواند قبول کند؛<sup>۲</sup> ﴿أَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>.

واقعاً باید به خدا پناه ببریم که وضع و موقعیتمان به چنین وضعی در نیاید! کسی

۱. دیوان حافظ، پژمان، غزل ۸۴.

۲. تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۲۶۴، با قدری اختلاف.

۳. سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۲۷:

«شیطان بر ایشان غالب و چیره گشته است، پس ذکر و یاد خدا را از یادشان برده است و (آنها را از توجه و روی آوردن به خدای تعالی غافل و ناآگاه گردانیده است).»

با آن همه مسئله و موقعیت، حاضر شود پسر پیغمبر را بکشد! حالا یک وقت به خاطر مسائلش و اینکه قضیه را نگه دارد، حضرت را می گیرد و در زندان می اندازد و یا تبعید می کند؛ اما پناه به خدا، یک وقت اقدام به کشتن حضرت می کند، آن هم با یک چنین وضع و موقعیتی که خودش در ابتدا دستور تیراندازی می دهد و می گوید: «ای مردم، شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به خیام حسین بن علی تیر پرتاب کردم!»<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

یک روز پیغمبر اکرم به منزل ما تشریف آوردند. فاطمه زهرا سلام الله علیها یک ظرف حریره برای آن حضرت درست کرد، ام ایمن هم یک ظرف شیر و یک ظرف خرما به رسم هدیه خدمت پیغمبر قرار داد. حضرت مشغول خوردن شدند و ما هم مشغول خوردن شدیم. حال ابتهاج عجیبی برای آن حضرت پیدا شد؛ آب طلبیدند و وضو گرفتند، بعد دست ها را به دعا برداشتند و رو به قبله شروع به دعا کردند. همین که مشغول دعا بودند یک مرتبه دیدیم که چهره آن حضرت متغیر شد، حضرت سر را به روی زمین گذاشتند و مانند باران مشغول گریه شدند! وقتی که سر برداشتند هیبت آن حضرت اجازه نمی داد که ما سؤال کنیم. حسین، که در سن خردسالی بود، آمد و خود را در دامان پیغمبر انداخت و گفت: «ای پدر، چه چیزی باعث گریه شما شد؟!»

حضرت فرمودند: «حالت بهجتی به من دست داد که در تمام عمرم چنین حالتی را به یاد ندارم! مشغول دعا شدم، در این موقع جبرئیل آمد و گفت: «ای رسول خدا، وقایع آینده را ببین که این مردم بر سر فرزندان تو چه می آورند!» دیدم تمام شما این طرف و آن طرف همه به روی زمین افتاده اید و در اطراف و اکناف پراکنده شده اید؛ تو را دیدم که در کربلا با جمیع اهل بیت بر زمین افتاده ای، و دیگر نتوانستم طاقت بیاورم!»

سیدالشهدا علیه السلام عرض می کند: «یا رسول الله، وقتی که این مردم ما

را می‌گشند، چه کسانی ما را زیارت می‌کنند؟»

حضرت می‌فرماید: «يَأْتُونَ مِن أُمَّتِي قَوْمٌ يَزُورُونَكُمْ وَيُرِيدُونَ بِذَلِكَ بَرِّي وَصِلَتِي؛ عده‌ای از امت من هستند که به زیارت شما می‌آیند و می‌خواهند به واسطه زیارت شما، به من تقرّب پیدا کنند.»

بعد، حضرت در اینجا می‌فرماید:

«آنها می‌آیند شما را زیارت می‌کنند، من هم این زیارت را پس می‌دهم؛ من نیز در روز قیامت به زیارت آنها آمده و دست آنها را می‌گیرم و از آن مهلکه بیرون می‌برم و وارد بهشت می‌کنم!»<sup>۱</sup>

حضرت می‌فرماید: هر دیدی یک باز دیدی دارد؛ آنها به دیدن شما می‌آیند و من هم در روز قیامت به باز دید آنها می‌روم، باز دید من آن موقع و آنجا است! همان وقتی که ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾<sup>۲</sup> ﴿يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾؛<sup>۳</sup> (در وقتی که مادر از شدت احوال قیامت، فرزند شیرخوار خود را رها می‌کند!) آن موقع به باز دید آنها می‌آیم و آنها را نجات می‌دهم!

۱. وَلِنَ أَنْسَ سِبْطَ الْمُصْطَفَىٰ وَهُوَ ظَامِيٌّ يُذَادُ عَنِ الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَيُجْرَمُ
۲. وَقَدْ صُرِّعَتْ أَنْصَارُهُ وَهُوَ مُفْرَدٌ يُنَادِي: أَلَا مِن رَاحِمٍ يَتَرَحَّمُ؟
۳. يَمُوتُ عِطَاشًا أَلَّ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَيَشْرَبُ هَذَا الْمَاءَ تُرْكٌ وَدِيْلَمٌ
۴. أَلْسِنَا أَوْلَى الْقُرْبَى الَّذِي أَوْجَبَتْ لَنَا مَوَدَّتَنَا أَيُّ الْكِتَابِ الْمُحْكَمِ؟<sup>۴</sup>

۱. کامل الزیارات، ص ۵۸.

۲. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۴. ترجمه:

«روزی که مرد از برادرش فرار می‌کند.» (محقق)

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲.

۴. ابیاتی از قصیده مرحوم شیخ مفلح الصیمیری. ترجمه:

«(۱) فراموش نخواهم کرد سبط مصطفی را که تشنه‌کام بود و از آب مباح منع می‌شد و آب را بر او حرام کرده بودند.»

«آیا ما همان افرادی نیستیم که خداوند متعال در قرآن کریم، مودّت ما را فرض و واجب کرده است؟!»  
 أُسرا را در کوچه‌های شام به سمت دارالخلافة حرکت می‌دهند؛ امام سجّاد می‌فرماید:

پیرمردی آمد و هنگامی که ما را دید گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَرَاخَ  
 أمير المؤمنين يزيد منكم؛ حمد خدایی که شما را کشت و بلاد و شهرها را  
 از شما نجات داد و يزيد را از شما راحت کرد!»  
 حضرت خطاب به او می‌فرماید:

یا شیخ، هل قرأت القرآن؟! [ای پیرمرد]، آیا قرآن خوانده‌ای؟»

عرض می‌کند: «بلی!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؟<sup>۱</sup>

- «بلی، خوانده‌ام!»

آیا این آیه را خوانده‌ای: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ

وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾؟<sup>۲</sup>

- «بلی، خوانده‌ام!»

۲) یاران و انصارش به خاک افتاده بودند و او تنها و بی‌یار ندا می‌داد: «آیا رحم‌کننده‌ای نیست که ترحم نماید؟!»

۳) آل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشنه جان می‌دهند درحالی که ترک و دیلم از این آب می‌نوشند.

۴) آیا ما همان اولی‌القربی نیستیم که آیات محکم قرآن، مودّت ما را واجب نموده است؟»

۱. سوره شوری (۴۲) آیه ۲۳. رساله مودت، ص ۳۳:

«بگو ای پیغمبر: من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبت و مودّت بنمایید!»

۲. سوره انفال (۸) آیه ۴۱. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

«و بدانید که: شما از هر چیزی بهره و نفعی ببرید، خمس مقدار آن برای خداوند و رسول خدا و ذوی‌القربای رسول خدا است.»

آیا در قرآن خوانده‌ای: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ  
وَيُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا﴾؟<sup>۱</sup>

— «بلی؛ اما این آیات چه مناسبت و ارتباطی با شما دارد؟!»

ای شیخ، به خدا قسم ما همان اهل بیته هستیم که این آیات درباره آنها  
آمده است!

می‌گویند:

آن پیرمرد در این موقع عمامه خود را به زمین می‌زند و دست‌ها را به سوی  
آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ؛ اللَّهُمَّ إِنِّي أBRءُ إِلَيْكَ  
من عدوّ آل محمّد و من قتلّة أهل بيت محمّد صلّى الله عليه و آله.»<sup>۲</sup>  
و سيعلم الذين ظلموا آل محمّد أي منقلب ينقلبون!

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۷، ص ۱۰۰:

«این است و جز این نیست که خداوند اراده کرده است که: از شما اهل بیت هرگونه پلیدی و  
رجس را از بین ببرد؛ و به طهارت واقعیّه به نحو اتمّ و اکمل برساند!»

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۱۵۳؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۶۷؛ اللّهوف، ص ۱۷۶؛ با قدری

اختلاف در مصادر.



مجلس بیست و یکم

ضربه جبران ناپذیر علمای سوء نسبت به دین





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على سيدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ  
غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>  
عرض شد که مخالفین و معاندین اسلام برای سلطه و سیطره بر ملت‌ها،  
مخصوصاً مسلمین و بالأخص شیعه، از راه‌های بسیار ظریف و دقیق و از یک  
حرکت فرهنگی استفاده می‌کنند. البته این، رسم و دیدن صدها ساله نفوذ دشمنان به  
تودهٔ مسلمان و شیعه بوده است.

در طول سالیان دراز همواره اسلام با این مصیبت بزرگ روبه‌رو بوده است  
که علمایی خود فروخته در خدمت طوامع دشمنان بوده‌اند، و متأسفانه بسیاری از

---

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۶۸.

اینها ناخودآگاه در دام هوس‌ها و مطامع دشمنان دین قرار گرفته بودند. اگر ما تجربه تاریخ را یکی از ملاکات برای بینش و عمل خود قرار دهیم، به این نکته می‌رسیم که غیر از کسی که به مقام ولایت متصل باشد و مستقیماً از عالم غیب مدد بگیرد و اشراف بر حوادث و مسائل عالم کون داشته باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند با این زیرکان و این معاندین در بیفتد.

جریان مشروطه برای امثال ما درس عبرتی است تا به این نکته پی ببریم که در جایی که بزرگان و علمایی همچون مرحوم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی‌ها و شیخ فضل‌الله نوری‌ها نتوانستند مرام خود را پیاده کنند و ناخواسته آلت دست استعمار واقع شدند، به طوری که کلاهی که آنها بر سر اینها گذاشتند پس از سالیان ممتد مشخص شد! این مسئله ما را به اینجا می‌رساند که دشمن زرنگ‌تر و زیرک‌تر از آن است که امثال آخوند و غیر آخوند بتوانند این مطلب را بفهمند! دشمنان وقتی بر اریکه قدرت مسلط شدند، مرحوم آخوند را مسموم کردند و از بین بردند، شیخ فضل‌الله نوری را به دار زدند، و مرحوم نائینی را شش سال با آن وضعیّت در منزل نگه داشتند که دیگر هیچ آبرویی برایش نمانده بود و احدی به سراغ او نمی‌رفت!

تمام اینها به این خاطر بود که این آقایان و علما، فهم دینی و بصیرت به واقع نداشتند؛ یعنی فرمول را خوب یاد گرفته بودند، ولی ادراک مسائل و ادراک حقایق چیز دیگری است که با این مسائل نمی‌توان به آنها رسید!<sup>۲</sup>

فقط چند نفری از این قضیه اطلاع پیدا کردند و خود را از این جریان کنار کشیدند؛ همچون مرحوم صابونی، سید مرتضی کشمیری، شیخ مرتضی طالقانی و مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله خراسانی که از مشهد بیرون آمد و به اطراف مشهد

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۵۸: «شاخص یازدهم اجتهاد: آگاهی از مسائل و حوادث عصر خویش و فتنه‌های دشمن».

رفت تا این غائله بخوابد، و در بعضی از اوقات که ایشان به زیارت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مشرف می‌شد، چه اهانت‌هایی به ایشان می‌کردند!

بالآخره آنها مسلط شدند و ریشه اسلام را درآوردند و اسمی از اسلام باقی نگذاشتند؛ و این شد جریان مشروطه!

در همین جریان اخیر در زمان شاه سابق، همان مسائل مطرح شد؛ منتها چون مردم در مقابل دستگاه حکومت مقاومت می‌کردند و مسائل آنها را به دید شک و بلکه یقین به خلاف تلقی می‌کردند، آنها نتوانستند پیش بروند. بعضی از شعارهایی که الآن در حکومت اسلامی ایران مشاهده می‌کنیم، بعینه همانند شعارهای زمان سابق بود؛ تبلیغاتی که در این دوره و در کشور ما علیه بقای نسل شیعه و در خدمت امپریالیسم در حال اعمال است، درست همان چیزی بود که سابقاً می‌دیدیم! ولی چرا این بار موفق شدند؟ چون این بار که برای از بین بردن نسل شیعه به میدان آمدند، به وسیله اسلام و با روایات اسلامی و با متون اسلامی به جنگ شیعه آمدند! در این راستا، علمایی برای توجیه اعمال آنها به هر توجیه و تأویلی مبادرت کردند. امروز آن روایاتی که در آن زمان علیه دستگاه حکومت مورد استفاده واقع می‌شد دیگر سند ندارد، و آن ادله‌ای که در آن زمان حجیت داشت، دیگر در این زمان حجیت ندارد!

یکی از علمای معروف قزوین، شیخ محمدتقی برغانی بود که فتوای ایشان حرمت نماز جمعه بود. در زمان ایشان، یکی از علمای معروف دیگر، اقامه نماز جمعه می‌کرد. مرحوم برغانی دائماً در مجالس و محافل علیه این عالم سخنرانی و صحبت می‌کرد، و چون شخص منطقی بود، افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد. حالا آن عالم بیچاره نیز بر طبق نظر و فتوای خودش نماز جمعه را می‌خواند. آن امام جمعه یک هفته از قزوین مسافرت می‌کند و اتفاقاً زمان غیبت ایشان، مصادف با روز جمعه می‌شود، و همین آقای که تا به حال فتوای به حرمت می‌داد، می‌رود و به جای ایشان می‌ایستد و نماز جمعه را اقامه می‌کند. وقتی که او برمی‌گردد، می‌گوید: «تعجب می‌کنم که با یک مسافرت من، یک‌دفعه چطور یک حکم الهی از حرمت به وجوب

تبدیل می‌شود!» و بعد دیگر ایشان نماز جمعه را در قزوین اقامه کرد تا اینکه از دنیا رفت.<sup>۱</sup> این علما این‌طوری هستند!

خودم از یکی از کسانی که برای از بین بردن حجیت این روایات و اخبار واصله از پیغمبر اکرم و ائمه علیهم السّلام درباره ازدیاد نسل، گوی سبقت را از همگان ربوده است و بیش از دیگران تلاش و کوشش کرده است، شنیدم که در توجیه یک مسئله حکومتی، یک ساعت سخنرانی کرد؛ یکی دو هفته‌ای از آن مسئله نگذشته بود که سیاست حکومت برای اجرای همان مسئله قبلی که ایشان در رد آن صحبت کرده بود، برآمد! باز خودم شنیدم که درست نیم ساعت برای اجرای این نقشه سخنرانی کرد و همه هم می‌شنیدند.

در این صورت، دیگر انسان به موقعیت و وضعیت خود پی می‌برد که با چه جوئی روبه‌رو است و با چه افرادی سروکار دارد؛ افرادی که طبق نظرهای خود، دین را ملعبه و آلت هوئی و هوس‌های خود درآورده‌اند.

امام صادق علیه السّلام در روایت معروف و مفصّلی که درباره ذمّ یهود است، می‌فرمایند:

هُم أَضْرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛<sup>۲</sup>  
«این علما برای از بین بردن کیان اسلامی، از لشکر عمر سعد و لشکر یزیدی که امام حسین را از بین بردند، خطرناک‌ترند!»

تمام منابع اسلامی را گشتند و تنها به همین یک مسئله چسبیدند که «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ!»<sup>۳</sup> و گفتند: یک‌وقت شما در یُسْر و رفاه هستید و اگر اولاد زیادی هم داشته باشید، به جایی بر نمی‌خورد؛ ولی اگر از نظر معیشت، رزق محدودی دارید، در

۱. تذکرة العلماء، ص ۲۰۰.

۲. الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳. نهج البلاغة (عبد)، ج ۴، ص ۱۷۰.

این صورت اگر کمی عیال داشته باشید، همچون صورت اول در گشایش و رفاه هستید، ولی اگر قرار بر این شد که عیالات خود را زیاد کنید، این موجب مشکلاتی می‌شود!<sup>۱</sup>

عجبا! چطور این آقایان در مورد مسائل و خطبی که امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به زنان دارد، سند نهج البلاغه را انکار می‌کنند؟! مثلاً وصیت امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام در حاضرین را به جهت اینکه در آن دارد: «با زنان مشورت نکن؛ چون رأی آنها نارسا است و عزم آنها سست است!»<sup>۲</sup> و یا کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل را که می‌فرمایند: «و أمّا عائشة فقد أدركها ضعف رأي النساء»<sup>۳</sup> و می‌فرمایند: «إنّ النساء نواقص الإیمان و نواقص الحظوظ و نواقص العقول»<sup>۴</sup> انکار می‌کنند و می‌گویند: اینها سند ندارد! این موجهین از خدا بی‌خبر، کتاب چاپ می‌کنند و روایات امیرالمؤمنین علیه السلام را از حجیت می‌اندازند و در این گونه موارد برای نهج البلاغه سندی باقی نمی‌گذارند! درحالتی که اگر درست معنا کنیم، هر شخصی که کمترین وجدانی داشته باشد اینها را قبول می‌کند. من اکنون در مقام این نیستم که این روایات را معنا کنم، ولی اُشهدُ بالله که اگر این روایات امیرالمؤمنین را آن‌طوری که منظور آن حضرت است بیان کنم و معنا نمایم، خواهید دید که نه تنها حضرت نمی‌خواهد هیچ منقصتی برای زن به حساب بیاورد، بلکه موقعیت و خصوصیات ظاهری و باطنی آنها مورد نظر آن حضرت است، و به‌هیچ‌وجه هیچ جنبه کمی و نقصانی در کلام آن حضرت مشاهده نمی‌شود.<sup>۵</sup> ولی صحبت در این است که آنهایی

۱. جهت اطلاع بر بطلان استدلال به این حدیث بر کمی فرزند، رجوع شود به رساله نکاحیه، ص ۳۳۹.

۲. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۵۶: «و إياك و مشاورة النساء؛ فإن رأين إلى أفن و عزمهن إلى وهن!»  
 ۳. نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۴۷، با قدری اختلاف.

۴. همان (عبده)، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۷۹ - ۲۰۰.

که به این مسائل نرسیده‌اند و برای توجیه شخصیت خود و ارضای شهوات مادی خود، حاضرند دست به هر تأویل و توجیهی بزنند، آنها کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را بر طبق آراء خودشان برمی‌گردانند. اگر قرار بر این باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد، در حکم نهج البلاغه اولی است؛ زیرا جعل این امثال و این حکم اخلاقی بسیار آسان‌تر است از جعل آن خطبی که کسی شک ندارد که غیر از کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام، کلامی می‌تواند اینها را ادا کند!

مرحوم علامه طباطبائی نسبت به افرادی که در خطب نهج البلاغه تردید کرده‌اند، بیان جالبی دارند.<sup>۱</sup> البته می‌دانید که هر گروهی برای از بین بردن سند نهج البلاغه در یک رشته خاصی وارد هستند! نهج البلاغه کتابی است حاوی معارف مبدأ و معاد و مسائل اجتماعی، و ملامال از توحید و عدل و رسالت پیامبران و احکام دینی و اعتقادات و اخلاقیات است؛ لذا افراد متفاوت با نظرات متفاوت، نسبت به نهج البلاغه نظرات گوناگونی دارند.

یک دسته از افراد وقتی به خطب توحیدی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسند، چون از مسائل توحیدی بهره‌ای ندارند و نمی‌توانند مسائل فلسفی و عرفانی بسیار دقیق و ظریفی را که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه مطرح می‌کنند، ادراک کنند و با مرام و مکتب ضد عرفانی خود در تنافی می‌بینند، شروع به دست بردن می‌کنند و می‌گویند: نهج البلاغه سند ندارد! بعضی از همین مشهدی‌ها این مطالب را می‌گویند! خودم از یکی از این افراد که فردی بسیار موجه و درس خارج گو است و شاید بتوان گفت که در مشهد عظیم‌النظیر است، شنیدم که صریحاً می‌گفت: «نهج البلاغه سند ندارد و نباید به آن اعتنا کرد!» مظلومیت امیرالمؤمنین در اینجا است! اگر کلام امیرالمؤمنین را متوجه نمی‌شوی، به امیرالمؤمنین چه مربوط است! امیرالمؤمنین که این حرف‌ها را برای تو نگفته است؛ حضرت برای کسی گفته است

۱. رجوع شود به در محضر علامه طباطبائی، ص ۱۶۵، سؤال ۲۷۳.

که فهم دارد! آخر برای اینکه شما چیزی را نمی‌فهمی، چون حتی یک ماه هم درس فلسفه نخوانده‌ای، چرا یک خطبهٔ عجیب و دقیق و عالی امیرالمؤمنین را از سندیّت ساقط می‌کنی؟! آن هم خطبهٔ امام؛ مگر امام علیه السّلام با بقیّه افراد یکسان است و مثل همین افراد عادی است؟!!

راحت می‌گویند: نهج البلاغه سند ندارد! تو یک نفر را در این دنیا پیدا کن که بتواند یک چنین خطبه‌ای بگوید، من از او تقلید می‌کنم! وانگهی نهج البلاغه سند ندارد، این توحید صدوق را بردارید و نگاه کنید: تمام ائمهٔ بعد از امیرالمؤمنین، همه از فرمایشات آن حضرت و از همین خطب نهج البلاغه و مسائل توحیدی و مسائل مبدأ و معاد آن اقتباس کرده‌اند، و اینها به صورت صحیح و مسند است؛ این را چه می‌گویید؟!!

خب این یک قسمت از نهج البلاغه که کنار رفت؛ بسیار خب! اینهایی هم که راجع به مسائل اجتماعی و قضایایی صحبت کردند که امیرالمؤمنین در مورد شاکلهٔ زن و مرد گفته است، یک قسمت دیگر از نهج البلاغه را قطع کردند و کنار گذاشتند و گفتند: نهج البلاغه سند ندارد! بسیار خب، این هم یک قسمت! بنده هم فردا به خاطر مسائل دیگری که با مصالح من منافات دارد، خطبهٔ ششقیّه یا خطبهٔ قاصعه را کنار می‌گذارم، این خطبه و آن خطبه را کنار می‌گذارم و همهٔ نهج البلاغه را تگّه تگّه می‌کنم! می‌گویم: بله، بعضی از مسائل آن اشکال ندارد!

نامهٔ امیرالمؤمنین به مالک اشتر که تنها سندش فقط همین نهج البلاغه است - که قوی‌ترین و باحجّت‌ترین و باسندترین خبر در تاریخ اسلام ما است - حجّیت دارد؛ اما آنجایی که امیرالمؤمنین راجع به زن‌ها صحبت می‌کنند، حجّیت ندارد؟! این همان ﴿نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ﴾<sup>۱</sup> است!

در عبارات یکی از بزرگان می‌خواندم که وقتی ایشان خواستند این مسائل را

۱. سوره نساء (۴) آیه ۱۵۰.

تفسیر و توجیهی کنند، مطالبی فرمودند؛ ولی در آخر، انصاف را رعایت کردند و فرمودند:

اگر راستش را بخواهید، این توجیهی که خودم برایتان کردم، من را قانع نمی‌کند!<sup>۱</sup>

خدا ایشان را رحمت کند که فرمود: «این توجیه من را قانع نکرد!» اما ایشان کلامی در آخر مطلب می‌فرماید که آن کلام، تمام این صحبت‌ها را از بین می‌برد؛ ایشان می‌فرماید: «حالا صحبت کردن در مسائلی که معلوم نیست سندی داشته باشد، خیلی مهم نیست!»<sup>۲</sup> عجب! چطور شد که فقط در این مسائل سند ندارد! پس این سیری در نهج البلاغه را که نوشته‌اید، چه می‌شود؟! آقا جان، یا رومی رومی یا زنگی زنگی! اگر من یک کلام را نمی‌فهمم، راحت می‌گویم: آقا من نفهمیدم؛ امیرالمؤمنین فرموده است، ولیکن بنده این مطلب را نفهمیدم! خب، بسیار خوب! خدا خیرت بدهد! البته اینکه ایشان این حرف را زد، بهتر است از آن افرادی که یک کتاب قطور، با توجیهاتی که تَضَحُّكُ بِهِ الثَّكَلِ<sup>۳</sup> است نوشته‌اند و بعد گفته‌اند: «معلوم نیست قضیه اینها چیست؟ ما علمشان را به آنها واگذار می‌کنیم!» یعنی چه؟! یعنی همه این حرف‌ها دروغ است؟!

این خائنین به خدا و خلق باید در روز قیامت جواب بدهند! باید نسبت به این نهج البلاغه و امیرالمؤمنین علیه السلام جواب بدهند! در روز قیامت امیرالمؤمنین جلو اینها را می‌گیرد و می‌گوید: مگر شما وجدان نداشتید و خدا در شما علم قرار نداده بود، پس چرا کلام صریح من را این طور از بین بردید؟! خب بلد نیستید، بگویید: آقا ما نمی‌دانیم! چرا می‌پيچانید؟! علمش را به آن کسی وا بگذارید که درست معنا کند! چرا می‌گویید: سند ندارد؟! چرا می‌گویید: ما اینها را نمی‌فهمیم، اینها مربوط به

۱. زن و مسائل قضایی و سیاسی، ص ۳۵ و ۴۸.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. یعنی: «مطالبی که مادر سوگوار در مرگ فرزند را به خنده وامی‌دارد!» (محقق)



خودشان است؟! یعنی چه؟ یعنی اینها به درد ما نمی خورد! اینها همین افرادی هستند که آن مطامع را برای عوام مردم جا می اندازند!

سال گذشته عرض کردم<sup>۱</sup> که مرحوم محدث نوری کتابی به نام *نفس الرحمن فی فضائل سلمان* نوشته است و در این کتاب، خود را در مقام ملاک گیری و قضاوت دستگاه آفرینش قرار داده است و انگار از آن عالم بالا بر تمام این خلائق مسلط است، و می گوید: «بعد از ائمه علیهم السلام، هیچ کس به مقام و رتبه سلمان نمی رسد.»<sup>۲</sup>

جناب محدث نوری، شما که چند کتاب خوانده اید و هنوز در مرحله اثبات مانده اید، خیال می کنید مسئله تمام است؟! شما مگر به ثبوت قضیه رسیده اید؟! شما مگر از باطن حضرت ابوالفضل العباس خبر دارید که آمده اید این مطالب نسنجیده را گفتید؟ شما مگر از آنچه که در دل علی اکبر می گذرد، اطلاع دارید که آمدید این حرف های ناصواب را بیان کردید؟! بعد متوجه شدیم: عجب، امثال ایشان فعلاً هم وجود دارند! همین آقایی که این کتاب را نوشته است، گفته است: «بعد از معصومین، هیچ کسی مانند فلانی نیامده است!»

اینها می آیند در دستگاه امام حسین تصرف می کنند! آخر چه کسی به شما اجازه داده است که راجع به حضرت ابوالفضل و حضرت علی اکبر و... قضاوت کنید؟! در روز قیامت باید جواب بدهید!

حضرت سیدالشهدا راجع به حضرت ابوالفضل می فرماید: «الآن إنكسر ظهري؛<sup>۳</sup> ای برادر، الآن کمرم شکست!» یعنی اتکای حضرت سیدالشهدا در عاشورا به حضرت ابوالفضل بود!

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

۱. رجوع شود به ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. *نفس الرحمن فی فضائل سلمان*، ص ۲۴۲.

۳. *مقتل الحسین*، خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

إِنَّ لِعَمَى الْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنزِلَةً يُغِطُّهَا بِهَا جَمِيعُ الشَّهَدَاءِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ؛<sup>۱</sup>

«تمام شهدای اولین و آخرین، به منزلت و مقام عمومی من غبطه می خورند!»

آن وقت می گویند: «بعد از امام معصوم، کسی مانند فلان کس و فلان کس نیامده است!» اینان افرادی هستند که علم خدادادی را در راه کوییدن اسلام و ازین بردن اسلام و شکستن کمر پیغمبر و امیرالمؤمنین مصرف می کنند! به سیمای موجّه آنها نگاه نکنید؛ در زیر هر موی آنها شیطانی خفته است! برای هر راهی از راه‌های اسلام هزار مانع قرار می دهند! این امر از عهده اینها برمی آید.

اگر قرار باشد که نهج البلاغه سند نداشته باشد، حکم نهج البلاغه باید به طریق اولیٰ سند نداشته باشد! یکی از حکمت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه این است که می فرماید: «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينَ.»<sup>۲</sup> این حکمت صحیح است و بنده هم آن را به عنوان ملاک یک فتوا قبول دارم. من در بسیاری از موارد اگر شک داشته باشم، تا یقین نکنم، نظر نمی دهم؛ ولی همین‌ها برای مسائل دنیوی خود، همین نهج البلاغه را که می گویند سند ندارد، ملاک برای فتوا قرار می دهند! درحالتی که حضرت اصلاً نمی خواهد این معنا را برساند:

أولاً: اگر قرار بر آن باشد که: «قَلَّةُ الْعِيَالِ، أَحَدُ الْيَسَارِينَ؛ یکی از دو

خوش کامی‌ها و رفاه‌ها و خوش گذراندنی‌ها، کمی عیال است.» خب ما این‌همه در نهج البلاغه داریم: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يُنْفَدُ»<sup>۳</sup> کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ وقت مالش تمام نمی شود.» یا داریم: «مَا أَعَالَ مَنْ اقْتَصَدَ»<sup>۴</sup> کسی که قناعت پیشه بگیرد، هیچ وقت نیازمند و گرفتار نمی شود.» خب این روایت‌ها علیه آن است! چرا اینها را نمی گویند؟!

۱. الأُمَالِي، شيخ صدوق، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۸، با قدری اختلاف.

۲. نهج البلاغه (عبد)، ج ۴، ص ۱۷۰.

۳. همان، ص ۱۵۰ و ۲۱۷ و ۲۴۵.

۴. همان (صبحی صالح)، ص ۴۹۴.

**ثانیاً:** عیال در اصطلاح به معنای فردی است که انسان نسبت به او تعهدی دارد، اعم از زن و بچه و شاگرد و امثال ذلک، یا افرادی که نان‌خور انسان هستند و انسان متکفل امور آنها است؛ این را عیال می‌گویند، نه فقط بچه.

**ثالثاً:** این کلام امیرالمؤمنین یک اخبار است، نه انشاء؛ و مسئله درستی است! در واقع کسی که بچه‌های کمی داشته باشد، از آن کسی که فرزندان زیادی داشته باشد راحت‌تر است. این مسئله روشنی است! ولی آیا این راحتی مطلوب است یا مطلوب نیست؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمل مشاق و گرفتاری است. آیا خواب راحت شب تا به صبح، راحت‌تر است یا یک یا دو ساعت به اذان در سرمای زمستان بلند شدن و وضو گرفتن و نماز شب خواندن و تا اذان صبح بیدار بودن و به تهجد و این امور پرداختن؟ کدام راحت‌تر است؟ آیا انسان در منزل بنشیند و به انواع تنعمات متنعم باشد، بهتر است یا اینکه برای دفاع از اسلام به جبهه‌های نبرد حرکت کند و با تیر و نیزه و بمب و امثال ذلک روبه‌رو شود؟ کدام راحت‌تر است؟ کدام را اسلام می‌گوید انجام بده؟ این را یا آن را؟ آیا انسان به‌جای روزی سه وعده غذایی، روزی سی وعده بخورد راحت‌تر است یا از هنگام اذان صبح تا هنگام غروب آفتاب معده و زبان و گوش خود و تمام شراشر وجودی و اعضای خود را در صوم و روزه نگه دارد؟ آیا انسان به مسافرت‌ها و تفریح‌ها و گردشگاه‌ها برود، راحت‌تر است یا اینکه در گرمای پنجاه درجه و شصت درجه عربستان به زیارت بیت‌الله الحرام و انجام مناسک حج برود؟

تمام احکام اسلامی براساس تحمل مشقت است؛ اسلام می‌گوید: وقتی که مستطیع می‌شوی، باید به حج بروی؛ گرم یا سرد است، فرقی نمی‌کند! وقتی که کیان اسلام در خطر است، باید از اسلام دفاع کنی؛ کشته می‌شوی یا کشته نمی‌شوی، فرقی نمی‌کند! وقتی ماه رمضان می‌رسد، باید روزه بگیری؛ چه تابستان باشد و چه زمستان باشد! راحتی، مطلوب نیست!

رابعاً: امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه وقتی که مسئله تاسی را مطرح می‌کنند، می‌فرمایند:

اگر می‌خواهی به موسی اقتدا کن، اگر می‌خواهی به عیسی اقتدا کن، اگر می‌خواهی به پیغمبر خودت اقتدا کن!  
و بعد در جریان حضرت عیسی می‌فرماید:  
متکای حضرت عیسی سنگ‌های روی زمین بود، فرش او گستره زمین بود، لحاف او آسمان بود و غذای او گیاهان و سبزی‌های بیابان بود!  
سپس می‌فرماید:

و لم تكن له زوجة تفتنه، و لا مال و لا ولد يحزنه؛<sup>۱</sup> «حضرت عیسی نه زنی

۱. همان (عبده)، ج ۲، ص ۵۷ - ۶۱:

«و لقد كان في رسول الله صلى الله عليه و آله كافي لك في الأسوة، و دليل لك على ذم الدنيا و عيها و كثرة مخازيا و مساويها إذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغيره أكنافها و فطم عن رضاعها و زوى عن زحارفيها.

”و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله حقیقت و واقعیتی است که برای تو در تاسی کردن و اقتدا کردن به او کفایت می‌کند، و راهنمای توست برای مذمت دنیا و عیب آن و بسیاری از مواردی که دنیا انسان را خوار و زشت و بی‌مقدار و پست می‌سازد و بد و کریه و خراب و فاسد می‌کند.“  
و إن شئت نثبت بموسى كليم الله حيث يقول: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾\* والله ما سأله إلا خبزاً يأكله؛ لأنه كان يأكل بقلة الأرض و لقد كانت خضرة البقل تُرى من شفيف صفاق بطنه هزاله و تشدب لحمه.

”و اگر بخواهی شخص دومی را مقتدا قرار دهی، او موسی کليم الله است آنجا که گفت: ﴿پروردگارا، به آنچه به من از خیر عطا کنی، نیازمندم﴾ به خدا سوگند، چیزی جز نانی که تناول کند از خدا نخواست! زیرا مدتی بر اثر نداری، از گیاهان زمین می‌خورد، تا جایی که سبزی گیاه به خاطر لاغری و کمی گوشت در بدنش از پرده نازک شکمش نمایان بود!“

و إن شئت ثلثت بدآود صاحب المزامير و قارئ أهل الجنة، فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده و يقول جلّسائه: “أيكم يكفيني بيعها؟” و يأكل قرص الشعير من ثمنها. ⇐

«و اگر بخواهی نفر سوّمی را سرمشق خود قرار دهی، او داود صاحب مزامیر و خواننده اهل بهشت است، که با دست خود از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به هم‌نشینانش می‌گفت: «کدام یک از شما مرا در فروختن اینها یاری می‌دهد؟» و از قیمت آن زنبیل قرص نانی جوین می‌خورد.»

و إن شئت قلت فی عیسی ابن مریم، فلقد کان یتوسّد الحَجَرَ و یلبس الحَیْسَنَ و یأکلُ الجِشِبَ، و کان إِدائمه الجوعَ و سراجُه باللیل القَمَر و ظلّله فی السّماء مشارق الأرض و مغاربها، و فاکهته و ریحانه ما تُنبِت الأرض للبهائم، و لم تکن له زوجةٌ تفتنه و لا ولدٌ یحزنه و لا مالٌ یلفته و لا طمعٌ یدله، دابته رجلاه و خادمه یداه.

”و اگر پیروی از عیسی بن مریم علیه السلام را خواستی، بگو (به یاد بیاور) که هنگام خوابیدن، سنگ را زیر سرش بالش قرار می‌داد و جامه زبر می‌پوشید و طعام خشن می‌خورد، و خورشت او گرسنگی بود و چراغ او در شب، روشنایی ماه بود و سایه‌بان او در زمستان جایی بود که آفتاب می‌تابید یا فرو می‌رفت، و میوه و سبزی خوشبوی او گیاهی بود که زمین برای چهارپایان می‌رویانید، و نه زنی داشت که او را به فتنه و تباه‌کاری افکند و نه فرزندی داشت که او را اندوهگین سازد و نه دارایی‌ای داشت که او را (از توجه به خدا) برگرداند و نه طمعی (به دنیا و اهل آن) داشت که او را خوار کند، و مرکب او دو پیش بود (و پیاده راه می‌رفت) و خدمت‌کار او دو دستش بود (و هر کاری را خود انجام می‌داد).“

فَتَأْسَى بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ؛ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأْسَى و عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَى، و أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَى بِنَبِيِّهِ و الْمُقْتَصِّصُ لِأَثَرِهِ.

”پس تو ای مرد مسلمان، به پیغمبر خودت تأسی کن که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر و طیب و طاهرتر است! زیرا در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند کسی است که به پیغمبرش اقتدا و تأسی نماید و دنباله‌روی او باشد.“

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا و لم يُعْرِها طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا و أَحْضَمَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، و عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ شَبَحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ و حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ و صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ.

”طعام دنیا را با اطراف دندان (نه به پری دهان) می‌خورد، و به ضروریات دنیا اکتفا می‌فرمود، به نظر و گوشه چشمی دنیا را به عاریت نداد و به‌هیچ‌وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از جهت شکم گرسنه‌ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را دانست که خداوند سبحان آن را مبغوض داشته است او هم مبغوض داشت و آنچه را او حقیر شمرده است تحقیر نمود و آنچه را او کوچک قرار داده است کوچک و

«کم اهمیت شمرد.»

و لو لم یکن فینا إلا حُبنا ما أبغض الله و رسوله و تعظیمنا ما صغّر الله و رسوله لکفی به شقاً قاله و مُحَادَّةً عن أمر الله.

«اگر در ما نبود مگر محبت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبعوض داشته‌اند و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده‌اند، همین مقدار برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.»

و لقد کان صلی الله علیه و آله یأکل علی الأرض و یجلس جلیسة العبد و یخصف یدیه نعله و یرقع یدیه ثوبه و یرکب الحمار العاری و یردف خلفه.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعام را بر روی زمین تناول می‌فرمود و مانند نشستن بندگان می‌نشست و به دست مبارک خود پارگی کفشش را می‌دوخت و جامه‌اش را وصله می‌کرد و بر الاغ برهنه و بی پالان سوار می‌شد و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می‌نمود.»  
و یكون الستر علی باب یتیه فتکون فیہ التصاویر، فیقول: «یا فلانة (لإحدى أزواجه) غیبیه عنی؛ فإنی إذا نظرت إلیه ذکرت الدنیا و زخارفها!»

«پرده‌ای را بر در خانه‌اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از نظر من پنهان کن؛ چراکه هرگاه بدان می‌نگرم، دنیا و زخارف آن را به یاد می‌آورم!»  
فأعرض عن الدنیا بقلبه و أمات ذکرها من نفسه و أحب أن تغیب زینتها عن عینه؛ لیکیلا یتخذ منها ریاشاً و لا یعتقدها قرآراً و لا یرجو فیها مقاماً، فأخرجها من النفس و أشخصها عن القلب و غیبها عن البصر. و كذلك من أبغض شیئاً أبغض أن ینظر إلیه و أن یدکر عنده.

«پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند، و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامه فاخر و زیبایی فرنگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید. آری، چنین است که هر آنچه مبعوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود.»

و لقد کان فی رسول الله ما یدلک علی مساوی الدنیا و عیوبها؛ إذ جاع فیها مع خاصته و زویته عنه زخارفها مع عظیم زلفته، فلینظر ناظر بعقله: أکرّم الله محمداً بذلك؛ أم أهانه؟!

«و تحقیقاً در رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی است که راهنمای تو بر بدی‌های دنیا و عیوب و زشتی‌های دنیا است؛ زیرا با آن خصوصیتی که در نزد خداوند متعال داشت، مع ذلک در دنیا»

↪ گرسنه ماند، و با وجود آن منزلت و تقرّب عظیمی که داشت، زینت‌ها و زخارف دنیا از او دور شد و به کنار رفت. حالا بر شخص بصیر و متدبّر است که با عقلش بسنجد، و با درایتش تأمل و تفکر کند که: «آیا خداوند با این‌گونه معامله‌ای که با محمد نمود، آیا می‌خواست او را گرامی بدارد و یا اینکه او را اهانت کند؟!»

فَإِنْ قَالَ: «أَهَانَةٌ»؛ فَقَدْ كَذَّبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمَ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ! وَإِنْ قَالَ: «أَكْرَمَةٌ»؛ فَلْيَعْلَمْ: أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَزَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.

«اگر بگوید: «خداوند دوست داشت که محمد را اهانت کند و پست و خوار به‌شمار آورد!» سوگند به خداوند بزرگ، دروغ گفته است! و اگر بگوید: «خداوند دوست داشت که او را مکرم و محترم و معزز و گرامی دارد!» پس باید بداند که خداوند نسبت به غیر محمد اهانت کرده و خوار شمرده است به‌خاطر اینکه دنیا را برایشان گسترش داده است، آن دنیایی که از نزدیک‌ترین و مقرب‌ترین افراد نسبت به خود، بر کنار زده است.»

فَتَأْسَى مُتَأَسِّئًا بِنَبِيِّهِ وَاقْتَصَصَ أَثَرَهُ وَوَلَّجَ مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِّلسَّاعَةِ وَمُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَمُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ.

«اقتداکننده باید به پیامبرش اقتدا کند و قدم جای قدم آن حضرت بگذارد و هر جا او در آمد، در آید، و الا از هلاکت امان ندارد؛ چراکه خداوند محمد را نشانه قیامت و بشارت‌دهنده به بهشت و ترساننده از عقوبت قرار داد.»

خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَضَعِ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا نَتَّبِعُهُ وَفَائِدًا نَطَّلِعُ عَلَيْهِ.

«او با شکم گرسنه از دنیا رفت، و با سلامت همه‌جانبه وارد آخرت شد. تا لحظه از دنیا رفتن و اجابت دعوت‌کننده حق، سنگی به روی سنگ نگذاشت. خداوند چه منت بزرگی بر ما گذاشت که چنین رهبری عنایت کرد تا از او پیروی کنیم و چنین پیشوایی قرار داد که قدم جای قدمش بگذاریم!»

وَاللَّهِ، لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا، وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: «أَلَا تَنْبِيذُهَا عَنْكَ؟» فَقُلْتُ: «أُعْرِبُ عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السَّرِي!»

«به خدا سوگند، آن قدر این پیراهن پشمینه خود را وصله زده‌ام که از وصله‌کننده‌اش حیا می‌کنم، و کسی به من گفت: «این لباس کهنه را دور نمی‌اندازی؟» گفتم: از من کناره گیر، که به وقت صبح از رهروان شب، تمجید و ستایش می‌شود!» (محقق)

\* سوره قصص (۲۸) آیه ۲۴.

داشت که او را گول بزند و او را از مسیر حق به کناری بیندازد، و نه بچه‌ای داشت که موجب ناراحتی و ملالش شود.»

معنای کلام امیرالمؤمنین این است که ما زن نگیریم؟! آیا معنای کلام امیرالمؤمنین که اوصاف حضرت عیسی را برای ما بیان می‌کند، این است که ما زن نگیریم تا دچار فتنه نشویم و بچه نیاوریم که دچار حزن و ملال و این امور نشویم؟! معنای کلام حضرت این است؟ پس چرا خود حضرت این قدر زن می‌گرفت و چرا آن قدر بچه داشت؟! چرا رهبانیت در اسلام ممنوع است؟!<sup>۱</sup>

این کلام در مقام اخبار است؛ یعنی حضرت مسئله‌ای بیان می‌کند، اما نمی‌گوید تو هم مثل او باش! حضرت می‌خواهد راجع به مسائل و جریانات، الگویی برای ما مثال بزند؛ یعنی حضرت عیسی از نظر توجه به دنیا و علائق دنیا این طور و این قسم بود؛ این کجا دلالت دارد بر اینکه تو هم مثل حضرت عیسی باش؟! بنابراین، مسئله در اینجا به خوبی روشن می‌شود که چطور برای پیاده کردن قضیه‌ای، جهات مختلفی دست به دست هم می‌دهند تا بتوانند یک مطلب را در یک جامعه پیاده کنند.

در اینجا از این فرصت استفاده می‌کنم که مطلب مهمی را عرض کنم: در یک هم‌چنین موقعیتی که اسلام حقیقی و راستین، بیشتر از تمام موقعیت‌ها به مدافع نیاز دارد، و در این برهه که شرق و غرب برای از بین بردن اسلام دست اتحاد به هم داده‌اند، وظیفه آنهایی که احساس مسئولیت می‌کنند - نه در حد تعبّد و اطاعت، بلکه بالاتر و در حدّ تعهّد - این است که خود را با بنیان حقیقی اسلام و پیشگامان طرح مسائل حقیقی تشیع، هم‌خط و در راستای یکدیگر بدانند، و هر کدام به واسطه تلقی آن حقیقت احکام و مبانی اسلامی برای پیاده کردن منویات اسلام، خود را یک متعهّد و یک صاحب رسالت بدانند و بزرگان را در طرح مبانی اصیل

۱. رجوع شود به دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۹۳.



اسلامی تنها نگذارند؛ و این مسئله خیلی اهمّیت دارد! به خاطر اینکه وقتی ما به عالم علمی و به روند به کارگیری علوم آل محمد در حوزه‌های علمیّه نگاه می‌کنیم، احساس خطر جدی در از بین بردن کیان اسلامی مشاهده می‌شود؛ عالمانی که در صدد برآمدن تا یک به یک مبانی اصیل اسلامی را از پیکره اسلام جدا کنند.

مطلب درباره این مسئله تمام شد و به همین مقدار اکتفا شد. منظور من از بیان این مطالب در این چند روز، طرح این مسئله نبود؛ این مسئله از نقطه نظر مطامع مختلف و منابع گوناگون، مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی، مسائل فرهنگی، مسائل اقتصادی، توالد و تناسل در عالم اسلام، نیاز به ده‌ها جلسه بررسی دارد تا بخواهد استیعاب بشود. بحمد الله و المنة در آینده‌ای نه چندان دور، این مسائل برای همگان روشن خواهد شد!

خلاصه مطلب اینکه: مسئله به اینجا کشید که برای پی‌ریزی آن مطالبی که در نظر داشتم که: انسان باید قدم‌های خودش را محکم بردارد و همیشه به یقینات و علم اتّکا و اعتماد داشته باشد و از ظنّ و گمان در مسائل بپرهیزد و به شایعات توجه نکند و اهواء و آراء مردم را ملاک برای عمل خود قرار ندهد، به عنوان مثال، یکی از مثال‌های فراوانی را که تابه حال عالم اسلام با آن مواجه شده است، خدمتتان عرض کردم.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾<sup>۱</sup> «وقتی می‌بینی مردم دارند به راهی جدای از راه تو حرکت می‌کنند و در آیات الهی خدشه وارد می‌کنند (و مسخره می‌کنند و مسائل و مبانی را به سخریه و استهزا می‌گیرند)، از آنها کناره بگیر تا اینکه آنها دنبال کار خودشان بروند، و آنگاه که ما حق را برای تو روشن کردیم دیگر نمی‌توانی اغماض کنی!»

این را یقین می‌گویند و آن را شک می‌گویند!

در قضیه سیدالشهدا علیه السلام چه کسانی در شک بودند؟ تمام آن افرادی

۱. سوره انعام (۶) آیه ۶۸.

که با عمر سعد برای مقابله با آن حضرت آمدند، همه در شک بودند؛ شک یعنی در اهواء و آراء خود بودند، وإلا قضیه و مسئله را می دانستند و در تردید باطنی و عملی بودند، نه تردید فکری!

اما آن کسی که در این میان، یگانه انسان راستین و متحقق به اطاعت و عبودیت از سیدالشهدا بود، همین حضرت ابوالفضل العباس بود. مگر ما می توانیم جریان حضرت ابوالفضل را بفهمیم؟! آن وقت بعضی از افراد، حضرت ابوالفضل را در حدّ یک انسان معمولی می آورند! لکن امام سجّاد علیه السّلام می گوید:

حضرت ابوالفضل مقامی دارد که اولین و آخرین به گرد او نمی رسند و

اصلاً نمی فهمند کجاست!<sup>۱</sup>

بین تفاوت ره از کجا تا کجاست! بینش امام سجّاد علیه السّلام کجاست و بینش آن آقا کجاست که می گوید: «حضرت ابوالفضل هم مثل یکی از ما است!» بعضی هم می گویند: «ای حسین، اگر تو در کربلا یک علی اکبر دادی، ما هزاران علی اکبر دادیم!» حضرت علی اکبر با همین افراد عادی یکی است؟! فرهنگ جامعه ما این طوری ساخته شده است!

صحبت ما راجع به سنت بود، و باید بدانید که مسائل در چه حولی پیش می رود؛ سنت از کجا نشئت می گیرد و در چه موقعیتی قوام پیدا می کند.

در تاریخ مطالعه می کردم و دیدم که یکی از علمای نجف راجع به حضرت ابوالفضل حکایت شیرین و جالبی نقل می کند:

یک شب جمعه در خواب دیدم که در حرم حضرت سیدالشهدا علیه السّلام هستم و پیغمبر اکرم در آن حرم حضور دارند و امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز حاضر شدند و همه به زیارت سیدالشهدا آمده بودند، ملائکه هم اطراف و اکناف این ارواح مقدّسه را گرفته بودند و دائماً در حال حرکت و گردش بودند و یک عده می رفتند و عده ای دیگر به زیارت می آمدند.

۱. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۶۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۸، با قدری اختلاف.

من جلو آمدم تا نزدیک پیغمبر رسیدم، در این موقع دیدم که قاصدی از جانب حضرت ابوالفضل در حرم سیدالشهدا علیه السلام پیش پیغمبر آمد که: «یا رسول الله، ابوالفضل از شما تقاضایی دارد!»

:- «تقاضایش چیست؟»

:- «می گوید: فلان جوان از آل کُبه از دنیا رفته است و مادرش آمده و به ما ملتجی شده است و شفای فرزندش را می خواهد!»

حضرت رو به آن قاصد کردند و فرمودند: «عمر این جوان تمام است و ما نمی توانیم برگردانیم! برو و پیغام من را برسان!»

قاصد برگشت و برای مرتبه دوم قاصد دیگری آمد که: «ابوالفضل تقاضایی دارد!»

:- «تقاضایش چیست؟»

:- «می گوید: آن مادر آمده و به ما ملتجی شده است و ما را رها نمی کند و شفای فرزندش را می خواهد!»

حضرت فرمودند: «من گفتم عمر این جوان دیگر به سر آمده و پرونده حیاتش دیگر ختم شده و کارش تمام است!»

قاصد برگشت! در مرتبه سوم خود حضرت ابوالفضل آمد و خدمت پیغمبر رسید و عرض کرد: «یا رسول الله، دو بار قاصد ما را برگرداندی!»

حضرت فرمودند: «من گفتم که این عمرش تمام است!»

دیگر حضرت ابوالفضل حرفی نزد، فقط یک چیزی گفت که رسول خدا دیگر نتوانست حرف بزند، عرض کرد: «عیبی ندارد، ما برمی گردیم؛ ولی من یک تقاضا دارم، و تقاضای من این است که از خدا بخواهید که این عنوان باب الحوائج را از من بردارد!»

دیدم در این موقع خطاب آمد: «ای حبیب من! ای رسول خدا! به عباس ما بگو که ما این لقب را از او بر نمی داریم!»

از خواب بیدار شدم و به سمت منازل آل کُبه حرکت کردم و دیدم صدای شیون و زاری بلند است؛ گفتم: «چه خبر است؟» گفتند: «جوانی از دنیا رفته است و صدای گریه برای آنها است!» گفتم: «راحت باشید؛ حضرت

ابوالفضل شفايش داده است!» در همان حال که من آنجا بودم، یک دفعه دیدم جوان بلند شد و حرکت کرد!<sup>۱</sup>  
 آن وقت این ابوالفضل مثل بقیه است؟!  
 آمد خدمت برادر و عرض کرد: «دیگر عرصه بر من تنگ شده است!»  
 یقین چطور است! صبر می کند تا سه برادر خودش جلوی چشمان خودش شهید بشوند که مبدا تزلزلی در آنها اتفاق بیفتد، و مسائل را دقیق تا لحظات آخر پیگیری می کند!

حضرت فرمود: «من غیر از تو کسی را ندارم، اگر تو بروی دیگر یآوری ندارم!» خیلی اصرار کرد!

رشادت و شجاعت حضرت ابوالفضل که برای ما مطرح نیست؛ برای ما این مطرح است که مشک آب را در شریعه می آورد و سه روز است که آب نخورده است و وقتی که می خواهد به طرف آب برود، «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحَسِينِ؛ [به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام می افتد!]» این مطرح است و مهم است! نگاه به شریعه می کند و می گوید: «عجب، تو به دنبال برادرت هستی و داری آب می خوری! این چه رسم وفایی است؟!»

يا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحَسِينِ هَوْنِي      وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتِ أَنْ تَكُونِي  
 هَذَا حَسِينٌ شَارِبٌ الْمَنُونِ      وَ تَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ!  
 برادرت دارد با مرگ دست و پنجه نرم می کند و تو در شریعه آب می خوری؟!  
 این رسم وفا و اخوت و برادری نیست! برمی گردد.

وقتی به روی زمین می افتد، اینجا صدا می زند: «يا أَخَا، أَدْرِكْ أَخَاكَ!»  
 اینجا است که امام علیه السلام دیگر آثار شکست را در خودش مشاهده می کند، متکا و معتمد خودش را از دست داده است و دیگر دل از این دنیا می برد و می فرماید:

۱. الوقایع و الحوادث، ج ۳، ص ۴۲.

الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي؛<sup>۱</sup> «تا الآن به واسطه اين مصائب، شكست  
بر من وارد نشد؛ اما اي برادر! اکنون ديگر كرم شكست!»  
ألا لعنة الله على القوم الظالمين، و سيعلم الذين ظلموا آل محمد أي منقلب  
يتقلبون!

---

۱. مقتل الحسين عليه السلام، مقرّم، ص ۲۷۹ - ۲۸۲؛ موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۴،  
ص ۲۳۱ - ۲۳۷.



مجلس بیست و دوّم

لزوم یقین جهت قبول ولایت پیامبر و ائمه اطهار و وجوب  
تعبد در مقام اطاعت از اوامر آنها





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلّى الله على سيّدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على أهل بيته الطيبين الطاهرين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿وَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>  
خداوند متعال در این آیه شریفه، جهل و عدم علم در اغلب مسائل را به بشر

نسبت می دهد:

«از روح و حقیقت آن از تو سؤال می کنند، بگو: روح از امر پروردگار من  
است و مربوط به عالم امر است (و بیش از این چیزی را برای آنها بازگو  
مکن، چون مردم قدرت فهمیدن بسیاری از مسائل را ندارند!) آن مقدار  
علمی که به شما داده شده است، بسیار اندک و کم است!»  
انسان باید عمل خود را بر پایه یقین بگذارد. راه خدا با شک و تردید نمی سازد  
و انسان نمی تواند با حدس و گمان از بوادی نفسانی عبور کند. لازمه حرکت نفس و

---

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵.

کشف حجاب‌های غیب، اطمینان نفس به راه و به مسیر است، و این اطمینان با تزلزل، در تناقض و تنافی است. مقدار حرکت هر شخص براساس اطمینان و تنجزی است که نسبت به مسائل خود و راه خود، و نسبت به اطاعت و اهداف و غایات حرکت خود دارد. البته این یقین، به این زودی برای شخصی پیدا نمی‌شود! انسان نسبت به مسائل باید به مقام یقین برسد تا بتواند قضاوت کند، و الا نمی‌تواند.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرماید:

الزَّهْدُ عَلَى عَشْرَةِ أَشْيَاءَ، فَأَعْلَىٰ دَرَجَةِ الزَّهْدِ أَدْنَىٰ دَرَجَةِ الْوَرَعِ، وَأَعْلَىٰ دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَىٰ دَرَجَةِ الْيَقِينِ، وَأَعْلَىٰ دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَىٰ دَرَجَةِ الرِّضَا! أَلَا وَ إِنَّ الزَّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾<sup>۱</sup>.

«زهد ده پایه و ده مرتبه دارد؛ بالاترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه ورع است؛ و بالاترین درجه ورع، پایین‌ترین مرتبه یقین است؛ و بالاترین مرتبه یقین، پایین‌ترین درجه و مرتبه رضا و تسلیم امر پروردگار است. زهد در یک آیه از آیات الهی تفسیر شده است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿(زهد این است که) بر آنچه که از شما فوت شده تأسف مخورید، و به آنچه که به شما داده شده دلخوش نکنید!﴾»

حالا من از شما سؤال می‌کنم: ما خود را در کدام یک از این مراتبی که امام سجّاد بیان فرموده‌اند می‌یابیم؟ شاید بی‌رودر بایستی ما به زهد هم نرسیده باشیم، چه برسد به ورع و به یقین و به رضا! معنای ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ این است که انسان تمام اشیاء و افعال و حوادث را از پروردگار ببیند؛ این معنای زهد است! «الورع عن محارم الله»<sup>۲</sup> هم ادنی درجه ورع است! بنابراین، به این زودی مرتبه یقین برای انسان به دست نمی‌آید!

۱. سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۹۵.

برای رسیدن به این مرتبه یقین، باید یک یقین و علم دیگری باشد تا انسان را به این یقین و به این علم وجدانی برساند. آن یقین و علم دیگر، یقین و علم ظاهری است. اگر ما دقت کنیم، متوجه این مسئله می‌شویم که یقین ظاهری قابل خدشه و قابل ردّ و ایراد است، و در بسیاری از مسائلی که به آنها علم و قطع پیدا می‌کنیم، بعداً تبدیل به شکّ و ظنّ می‌شود، و در بسیاری از مسائل و حوادثی که ما علم داریم و می‌توانیم با ضرس قاطع نسبت به آن مسائل اظهار نظر کنیم، بعداً دچار شکّ و تردید می‌شویم. این مسئله یک امر طبیعی و عادی است؛ چه بسا مجتهد در مقام فتوا در یک مسئله، نظر قطعی پیدا کند ولی پس از گذشت چند صباحی نظرش برگردد و به نظر دیگری تبدیل شود.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

شنیدم از بعضی از مراجع و مجتهدین معروف که در یک روز چهار بار نسبت به یک مسئله تغییر عقیده می‌دادند! تمام اینها به این خاطر است که آن‌طور که باید و شاید به این مسئله نرسیده‌اند، و با گذشت زمان و رسیدن به مطالب دیگر و تغییر و تحولاتی که در فکر و جولان ذهنی آنها پیدا می‌شود، عکس‌العمل‌های متفاوتی نسبت به این قضیه از خود ابراز می‌کنند؛ این به این جهت است که هنوز به یقین نرسیده است، یقینی که گذشت زمان و حوادث آینده نتواند آن یقین را دچار تردید و شک، بلکه علم به خلاف بکند! بنابراین، آیه شریفه می‌فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ یعنی انسان نمی‌تواند به عقل خود اکتفا کند!

إن شاء الله در مباحث آینده به این مسئله می‌رسیم که فرق بین حجّیت عقل از نقطه نظر ترتّب اثر و بین عدم تنجّز او در مسائل کمال نفسانی و قضایا از چه باب است، و عدم تنافی بین این دو قضیه چگونه است و به چه نحو باید این مسئله را حل کرد که از یک طرف، شارع و وجدان و فطرت به عقل آدمی حجّیت می‌بخشد

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۸۵.

و او را برای ترتب اثر منجز می‌داند و از طرف دیگر، عقل برای راهیابی به مطلوب کافی نخواهد بود و انسان نیاز به شریعت و نیاز به پیغمبر و نیاز به دستگیری دارد. این مسئله چگونه باید حل بشود؟ چون حل این مسئله برای آن مطلبی که مورد نظر است، لازم است؛ یعنی اینکه چگونه ما به سیره ائمه علیهم السلام پی ببریم و کشف سیره از تاریخ به چه نحو است، و اینکه آیا ما می‌توانیم به چنین ملاکی برسیم یا نمی‌توانیم، بحثی است که دانستن آن متفرع بر این است که ما این قضیه را متوجه شویم که: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾!

آن مقدار از معلوماتی که خداوند متعال به ما عنایت کرده است، نسبت به آن مجهولاتی که در پیش داریم، صفر به بی‌نهایت است، نه یک به بی‌نهایت! مسائلی که در عالم ملک و ملکوت است و قضایای پشت پرده‌ای که به هیچ وجه من‌الوجه امکان دستیابی من و امثال من به آنها نیست، آن قدر بسیار است که در هیچ قدمی بدون دستگیری از بزرگان، امکان حرکت در آن قدم وجود ندارد، و ما نمی‌توانیم با عقل خود حرکت کنیم، و ما به تنهایی با این بینش و علمی که خداوند به ما داده است، به هیچ وجه من‌الوجه قابلیت برای حرکت نداریم!

یکی از بزرگان که از نقطه نظر علمی دارای مقام شامخی بود و شخص بسیار متقی و زاهد و خوش فکر و خوش‌رأی و مرد متدینی بود و حتی انسان خود را بی‌نیاز از تتبع و تفحص در مطالب ایشان نمی‌بیند، به یکی از افراد گفته بود که او برای من نقل کرد که:

من الآن احساس می‌کنم که از نقطه نظر رسیدن به مراتب عقلی، در رتبه بیست قرار دارم؛ یعنی عقل من از نظر ادراک مسائل کلی به رتبه بیست رسیده است، و دیگر مطلب مجهولی برای من وجود ندارد، و انکشاف مسائل و حوادث برای من به نحو اتم وجود دارد، و دیگر مسائل مجهولی برای من وجود ندارد!

تمام این مطالب را به آن شخص گفته بود! و همین شخص در یک برهه و

در یک حادثه به شخص دیگری گفته بود:

من الآن احساس می‌کنم که در این قضیه، مسئله غیر از این است، و در این

واقعه مهم، مطلب غیر از آن بود که من می‌پنداشتم!

و چه بسا خود را سرزنش و ملامت می‌کرد.

بینید، عقل احساس می‌کند به مرتبه بیست رسیده است، ولی کجا می‌تواند

به آن قضایای پشت پرده‌ای که چشم‌ها و ابصار و أفئدة امثال من نسبت به آنها

عاجز و اعمی است، راه پیدا کند؟! ابداً امکان ندارد!

تجربه و استقراء در این مطلب، ما را به این نکته می‌رساند که در هر مسئله‌ای

از مسائل که ما قطع پیدا کردیم، باید یک جای خالی و یک محل برای احتمال

خلاف نگه داریم؛ مگر در آن مسائلی که دیگر به هیچ وجه هیچ‌گونه شکّی در آنها

وجود ندارد و برای آن مسئله، تأیید و مددی از باطن به ما برسد! کجا ما می‌توانیم

به عقل خود و به یافته‌های خود اتکا داشته باشیم!؟

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنْ الْحَقِّ، وَ لَا أَظْهَرَ مِنْ

الْبَاطِلِ، وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ.<sup>۱</sup>

«پس از من، زمانی بر شما خواهد آمد که در آن زمان هیچ مسئله‌ای خفّی‌تر

و پنهان‌تر از حق وجود ندارد، و هیچ مسئله‌ای ظاهر و روشن‌تر از باطل در

آن زمان وجود ندارد، [و هیچ مسئله‌ای بیشتر از دروغ بر خدا و رسولش

وجود ندارد]!»

مطالب قلب می‌شود و ظهّر البطن می‌شود، باطن به رو می‌آید و ظاهر به زیر

می‌رود و مطلب به نحوی می‌شود که حق در آنجا مخفی می‌ماند؛ به جهت اینکه افراد

هنوز به آن مرتبه از یقین نرسیده‌اند و با همان ملاکاتی که در سابق با آن ملاکات با

حوادث روبه‌رو می‌شدند، در این جریان‌ها هم با آن ملاکات با حوادث روبه‌رو

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۳۰.

می‌شوند، و با حدس و گمان و ظن، تحت تأثیر احساسات، تحت تأثیر شایعات، تحت تأثیر جوّ و تحت تأثیر ظاهر قرار می‌گیرند به نحوی که همان افراد با یک چرخش، مطلب حق را باطل و باطل را حق جلوه می‌دهند! «لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَىٰ مِنْ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ!»

خدا خودش از آدم دستگیری کند! واقعاً مسئله طوری می‌شود که انسان در بعضی از اوقات به نحوی من حیث لا یشعر در یک کوران از قضایا و حوادث قرار می‌گیرد که آن حوادث او را مغلوب می‌کنند و قدرت تأمل و تفکر را از او می‌گیرند، به گونه‌ای که باطل را حق و حق را باطل می‌بیند و انجام می‌دهد و ترتیب اثر می‌دهد و بعداً متوجه می‌شود که مسئله از چه قرار بوده است!

در اینجا و در این برهه و مرتبه است که انسان باید منویات خود را به کناری بگذارد و آن نقطه احتمال و آن مرتبه خلأ را در پیش روی خود مجسم کند و در هر قدمی که می‌خواهد بردارد، با احتیاط حرکت کند و نسبت به مسائل با تأمل و با تعمق نگاه کند و آیه ﴿وَكَايِنٍ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup> را در نظر بیاورد! اینجا همان جا است و الآن همان برهه است!

نکته در اینجا است که گرچه ممکن است برداشت و بصیرت ما نسبت به قضایا به نحوی باشد که از نقطه نظر ظاهر برای ما مؤمن و منجز باشد و به عبارت دیگر، از نقطه نظر ظاهر، حجیت به وجود بیاورد و در روز قیامت ما را عذاب و عقاب نکنند؛ ولی آیا مسئله به همین جا تمام می‌شود و به همین مرحله باید بسنده کنیم و از قضایا بگذریم؟! خب این گوی و این میدان!

مسئله به این کیفیت تمام نمی‌شود که ما صرفاً از اینکه از نقطه نظر ظاهر به

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۱۰۵. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۳۱۱:

«و چه بسیار آیات و نشانه‌هایی در آسمان‌ها و زمین وجود دارند که ایشان پیوسته بر آن مرور می‌کنند و می‌گذرند درحالی که از آن نشانه‌ها و علامت‌های توحید حق، اعراض دارند.»

یک مسئله رسیده‌ایم، دل‌خوش کنیم و مسائل دیگر را مورد توجه قرار ندهیم و به خیال خود، در روز قیامت یک مؤمن هم داریم. این مسئله برحسب افراد، تفاوت پیدا می‌کند و خداوند متعال براساس فکر و سرمایه و غرائز و آنچه به هر شخصی عنایت کرده است، در روز قیامت از او حساب پس می‌گیرد.

در اینجا است که امیرالمؤمنین علیه السلام وظیفه پیغمبر اکرم را به خوبی بیان می‌کند که پیغمبر چه کار می‌کند:

طَيْبٌ دَوَّارٌ بَطِيْبٌ؛ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ!۱

«پیغمبر طیبی بسیار حاذق و متبحر در مداوای مرضا بود. [ هنگامی که می‌خواست مرهم بگذارد و لطف و عنایت کند، آن کار را محکم انجام می‌داد و درست و به‌جا انجام می‌داد، و شیرینی و حلوا را به‌موقع به انسان می‌داد! در آنجایی هم که باید بیشتر می‌زد، در آن‌موقع و در آن‌برهه می‌آمد و بیشتر می‌زد! »

کاری که پیغمبر انجام می‌دهد، صرفاً بیان یک حکم شرعی نیست، و صرفاً نمی‌آید یک مسئله را بیان کند و بعد به دنبال کار خود برود؛ نه‌خیر، پیغمبر اکرم حکم را بیان می‌کند، و مصداق اجرای این حکم را هم خود رسول خدا بیان می‌کند و مورد عمل به این حکم را هم به دست خود انجام می‌دهد. لذا می‌بینیم در یک جا که نظر فردی برای رسیدن به یک قضیه، به یک نحوه است، پیغمبر اکرم می‌آید و فرد را برمی‌گرداند و می‌گوید: شما این کار را انجام نده! و در یک جا که انسان از نقطه نظر حکم ظاهر، مطلبی به ذهن او می‌رسد، رسول خدا برخلاف نظر او می‌گوید: شما در این مرحله توقف کن و فلان کار را انجام بده!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ تبوک با افراد حرکت می‌کند و از مدینه خارج می‌شود؛ ولی به امیرالمؤمنین که در تمام یا اکثر غزوات و سریه‌ها شرکت دارد، می‌گوید:

۱. نهج البلاغه (عبد)، ج ۱، ص ۲۰۷.

یا علی، تو در مدینه بمان و حرکت نکن! حکم جهاد آمده است و ما به جنگ می‌رویم؛ ولی حکم جهاد برای من است، و برای تو حکم به توقّف آمده است!<sup>۱</sup>

آنچه که بر آن حضرت روشن است بر دیگران روشن نیست! و بعد هم خود حضرت علت حکم را بیان می‌کند.<sup>۲</sup>

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

«چون رسول خدا [برای جنگ تبوک] از مدینه بیرون شد و در جُرف و تَنِيَّةُ الْوَدَاع لشکر زد، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه افضل صلوات الله و ملائكة المقرّبین و انبیائهُ المرسلین را در مدینه به عنوان خلافت و جانشینی برای تمام مردم مدینه، و نیز برای اهل و عیال رسول خدا و رتیق و فتق امور به جای خود منصوب کرد.

منافقین مدینه که علی علیه السلام را در مدینه به جای پیامبر دیدند، شروع کردند به پراکندن شایعات که پیامبر او را از جهت سنگینی و ثقلی که برای رسول خدا داشته است، با خود نبرده است. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که:

چون لشکر رسول خدا مجهّز شد، و اسبان تازی با سواران گرد آمدند، و رسول خدا به تَنِيَّةُ الْوَدَاع رفت، منافقین به جهت إرجاف به علی بن ابی طالب (متزلزل ساختن و او را به سخنان بی‌اصل و اساس، بی‌مایه و ارج نشان دادن) مشغول به شایعه پراکنی شدند و گفتند: «ما خَلْفَهُ إِلَّا تَشَاوُماً بِهِ؛ او را چون میمون و مبارک نمی‌دانست، و بد قدم و بد عاقبت می‌پنداشت، نخواست با خود ببرد، و در مدینه به جای گذاشت.»

سخن منافقین به سمع امیرالمؤمنین رسید، شمشیر و سلاح جنگ خود را برداشت و به نزد رسول خدا در جُرف آمد.

رسول خدا فرمود: «یا علی، أَلَمْ أَخْلُفْكَ عَلَى الْمَدِينَةِ؟!»

قال: «نعم، و لكنّ المنافقین رَعَمُوا أَنَّكَ خَلَفْتَنِي تَشَاوُماً بِي!»

فقال: «كذبَ المنافقونَ يا علي! أما ترضى أن تكونَ أخي و أنا أخوك؟! و أنت متي بمنزلة هارونَ من موسى! إلا أنّهُ لا نبيَّ بعدى! و إن كان بعدى نبيٌّ، لقلتُ: أنت أنت! و أنت خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي، و أنت و زيرى و أخي في الدنيا و الآخرة!»

«ای علی، مگر من تو را جانشین خود بر مدینه قرار ندادم؟!»



اینکه اجرای احکام در هر زمینه و در هر موقع به دست پیغمبر است که هم حکم را بیان می‌کند و هم موقع آن حکم را، به این جهت است که ما از پیغمبر بی‌نیاز نیستیم؛ والا پیغمبر تمام احکام و مسائل را در بین‌الدفتین بیان می‌کرد و بعد هم می‌گذاشت و می‌رفت. انطباق قضایای جزئیّه بر قضایای کلی، و مصادیق جزئیّه بر احکام کلی، و اینکه در هر قضیه چه باید کرد، در توان ما نیست! حداقل در بعضی از موارد جزئی، این مسئله قابل تصوّر است، نه در آن مسائل کلی و حیاتی جامعه و مسائل مربوط به تکامل نفس انسان، که به هیچ وجه من‌الوجه ما راه به باطن حوادث نداریم!

قد أحکم مراهمة؛ «در هنگامی که می‌خواهد مرهم بگذارد و لطف و عنایت کند، آن کار را محکم و درست و به‌جا انجام می‌دهد، و شیرینی و حلوا را به موقع به انسان می‌دهد!»

انسان در بعضی از اوقات در یک وضع و موقعیت و حالی است که نیازی به حلوا ندارد و نباید چیز شیرین بخورد، و اگر بخورد معده‌اش اذیت می‌شود؛ یا در بعضی از مواقع اگر انسان بخواهد عبادتی انجام بدهد که آن عبادت به ضرر او تمام می‌شود، نباید انجام بدهد؛ حالا چه شخصی ملاک برای انجام و یا برای عدم انجام است؟! انسان در بسیاری از مواقع، ملاک و مناط برای صحت و قرب را اشتباه می‌بیند؛ مثلاً عمل را مستحبّ و انجام آن را مقربّ می‌بیند، درحالی‌که مبعّد او است. من‌باب‌مثال، انفاق در راه خدا صحیح است، ولی نه در هر موردی؛ روزه برای تزکیه نفس مفید است، اما نه در هر شرایطی؛ جهاد در راه خدا مفید و بلکه لازم و

گفت: آری، ولیکن منافقین چنین پنداشته‌اند که تو به جهت شوم‌دانستن من، مرا با خودت نبرده‌ای! رسول خدا گفت: ای علی، منافقین دروغ می‌گویند! آیا راضی نیستی که تو برادر من باشی و من برادر تو باشم؟! و نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی به‌جز آنکه پس از من پیغمبری نمی‌آید! و اگر پس از من پیغمبری بود، هرآینه می‌گفتم: تو هستی! تو هستی! و تو جانشین و خلیفه من در میان امت من هستی! و تو وزیر و برادر من در دنیا و در آخرت هستی!

امیرالمؤمنین علیه السلام در این حال به مدینه بازگشت.\*

\* تفسیر الصّمی، ج ۱، ص ۲۹۳.

ضروری می‌باشد، اما نه در هر شرایطی؛ انجام حج، این فریضه بزرگ الهی که واقعاً اسرار و نکات و ظرائفی در این عمل عبادی وجود دارد، یکی از مهم‌ترین عباداتی است که شارع مقدس تشریح کرده است، ولی در بسیاری از اوقات همین حج، مبعّد ما است و ما را دور می‌کند و ما را در نفسائیاتمان وارد می‌کند و ما را از آن مسائل ذهنی پوچ، بیرون نمی‌آورد و بلکه بیشتر داخل در آنها می‌کند و ما را گرفتار اهواء می‌کند؛ این حج را نباید انجام داد! چه کسی این را می‌گوید؟ پیغمبر! :- آقا حج انجام نده! :- آقا مگر حج مستحب نیست؟! :- بله، مستحب است، ولی نه برای تو؛ تو در منزل بنشین! بیان این مطلب به عهده کیست؟ پیغمبر!

وَأُحْمَىٰ مُوَاسِمَةٌ؛ «آنجایی که باید بیشتر بزند، در آن موقع و آن برهه می‌آید و بیشتر می‌زند (و انسان هم دردش می‌آید!)»

حالا صحبت در این است که آدم دردش می‌آید! ما خیلی راحت می‌گوییم که رسول خدا و آن مقامات چنان و...؛ ولی در جای خود، آدم دردش می‌آید و بالأخره باید این درد را تحمل کند، چون هنوز خیلی راه است و راه زیاد است!

رسول خدا چه کار می‌کند؟ در جای خود می‌آید و می‌خواهد آن گرفتاری‌ای را که نفس انسان الآن در آن است، بیرون بیاورد! پیغمبر برخلاف روش و دیدن انسان و برخلاف فکر و نفسائیات انسان و برخلاف نظر و موقعیت و حیثیات اجتماعی و شؤونات شخصیتی انسان می‌خواهد عملی را انجام بدهد که برای انسان مشکل است، لذا داد و بیدادش بالا می‌رود که چرا این‌طور شد و چرا آن‌طور شد! تو که از اوضاع خبر نداری، و اگر خبر داشتی به دنبال کار خود می‌رفتی، پس چرا سراغ پیغمبر آمده‌ای و چرا مسلمان شده‌ای؟! «قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأُحْمَىٰ مُوَاسِمَةٌ!» نمی‌شود همیشه حلوا داد!

افراد در این موقعیت متفاوت‌اند؛ بعضی‌ها زود و بعضی‌ها دیر قبول می‌کنند، ولی بالأخره باید قبول کرد! بعضی‌ها به راحتی از این مسئله رد می‌شوند و بعضی‌ها قدری تأمل می‌کنند، و بالمآل باید پذیرفت! مطلب مشکل است ولی بالأخره باید پذیرفت! وقتی که انسان می‌پذیرد می‌بیند که عجب، چه خبر بوده است! بی‌خود

این قدر دست و پا می‌زد، و بی‌خود مدام این طرف و آن طرف می‌رفت، و بی‌خود  
 ان‌قلت و ان‌قلت می‌کرد!

به‌خاطر این است که انسان بدون اینکه اتصال داشته باشد، امکان ندارد قدمی  
 از قدم بردارد!

یک زمانی صحبتی با اولیا بهتر از صدساله طاعت بی‌ریا<sup>۱</sup>  
 برو و صد سال عبادت بکن، یک قدم تکان نمی‌خوری! من این مطلب را بارها  
 گفته‌ام؛ یقین داشته باشید که مطلب درستی است! به جان شریف سرکار و جان  
 خودم قسم، اگر صد سال عبادت کنی، آن نمازی که بعد از صد و بیست سال  
 می‌خوانی با آن نماز بیست سالگی، یک سر سوزن فرقی نمی‌کند؛ هیچ فرقی نمی‌کند!  
 پیش این پیرمردهایی که هشتاد و یا نود سال سن دارند بروید، کاری به عوام نداریم،  
 حتی سراغ همین اهل علم بروید و از آنها سوال کنید و بگویید: آقا شما در نماز چه  
 حالی دارید؟ شما از ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾<sup>۲</sup> چه می‌فهمید؟ می‌گویند: «حکایت است! ما کجا  
 ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ را می‌فهمیم؟!» این نماز، با آن نماز اول طلبگی اش یک قدم فرق نکرده  
 است! اگر می‌خواهید، بروید و بپرسید و ببینید که ما حرف بی‌دلیل نمی‌زنیم!

گر تو سنگ خاره و مرمر بُوی چون به صاحب‌دل رسی گوهر شوی<sup>۳</sup>  
 باید به صاحب‌دل رسید تا اینکه آن سنگ با تغییر جوهری و با حرکتی که در  
 ذات خود پیدا می‌کند تبدیل به گوهر شود، و الا همان‌طور می‌ماند!

اویس قرن از جایی می‌گذشت، دید شخصی یک قبر و گودالی کنده است و  
 در آن گودال دارد نماز می‌خواند، رو به او کرد و گفت: برای چه کنده‌ای؟  
 گفت: برای عذاب قبر دارم در اینجا نماز می‌خوانم.

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، ج ۱، ص ۲۰.

۲. سوره فاتحه (۱) آیه ۵.

۳. مثنوی معنوی (میرخانی)، ج ۱، ص ۲۰.

گفت: چند سال است که داری نماز می خوانی؟

گفت: سی سال.

گفت: سی سال از خدا دور شده‌ای!

سی سال نماز می خواند ولی از خدا دور بود! آخر خدا خیرت بدهد، تو نماز را برای عذاب قبر می خوانی؟! عذاب قبر چیست؟ کسی برای عذاب قبر نماز می خواند؟! روی این اساس که عقل انسان نمی تواند به مسائل و به ملاکات برسد، و به عبارت دیگر، نمی تواند علم تفصیلی نسبت به احکام پیدا بکند، باید به علم اجمالی عمل کند. علم اجمالی یعنی: تعبّد، یعنی تعبّد براساس واقع؛ چون من نمی توانم به احکام برسم، باید دستم را در دست پیغمبر و در دست امام بگذارم. رسیدن به پیغمبر و به امام، علم تفصیلی می خواهد؛ ولی وقتی که رسیدیم، دیگر مطلب تمام است! و الا در هر قدمی که پیغمبر برمی دارد جای این قلت و قلت است که چرا اینجا قضیه این طور است و چرا آنجا قضیه آن طور است؟! و در هر کلامی که پیغمبر می گوید، جای این قلت و قلت است:

-: امروز حرکت کنیم!

-: چرا یا رسول الله؟

-: امروز بنشینیم!

-: چرا یا رسول الله؟

-: این کار را انجام بدهیم!

-: چرا یا رسول الله؟

به مقتضای ذهنیات ما، در هر مرحله ای همیشه باب اشکال و باب اعتراض باز است؛ لذا دیگر اینجا جای علم اجمالی است و اینجا دیگر تعبّد است. إن شاء الله در جلسه بعد عرض خواهیم کرد که چطور عقل از نقطه نظر انطباق

مصادیق با کلیات نمی‌تواند کاری انجام بدهد؛ عقل فقط و فقط می‌تواند کلیات را ادراک بکند، آن‌هم اگر به مرحلهٔ تجرّد عقلانی رسیده باشد، و الاً بسیاری از مطالب و کلیات با وهم و خیال، خلط و مزج می‌شود! و ما چه ملاکی برای عدم خلط، و سازج و خالص بودن حکم عقلی داریم؟

اینجا دیگر نباید ان قلت و قلت کرد. برای رسیدن به پیغمبر و به امام و به ولی، آنچه انسان می‌تواند باید زحمت بکشد؛ ولی وقتی که رسید دیگر باید لب فروبست، و دیگر مطلب تمام است!

روزی در محضر مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - در جلسهٔ سؤال و پاسخ روزهای پنج‌شنبه نشسته بودیم، جوان خیلی خوش‌نفس و مستعدی آمده بود و افرادی نیز اطراف ایشان نشسته بودند. افراد مطالب مختلفی دربارهٔ مسئلهٔ تقلید، به آن جوان گفته بودند و ذهنش را مشوش کرده بودند؛ او را راهنمایی کرده بودند و به منزل علامه آمده بود و سؤال کرد: «آقا از چه کسی باید تبعیت و تقلید کرد؟»

علامه ملاک‌ها و مناطهایی را به دست او دادند که با این ملاک‌های متداول تفاوت داشت، و مطالبی فرمودند که کمتر از این مطالب صحبت می‌شود؛ فرمودند: باید شخصی باشد که اهل هوئی نباشد، اهل دنیا نباشد، خودش به احکام و مسائل رسیده باشد و قضایا را لمس کرده باشد!

در آن مجلس، بعضی‌ها شروع کردند به صحبت کردن که: «آقا، تقلید که دیگر این حرف‌ها را ندارد! برو رساله‌ای بردار و تقلید کن!» و آن جوان قدری تحت تأثیر این مطالب قرار گرفت و رو به علامه کرد و گفت: «خب آقا، اگر ما بخواهیم این شخصی که شما پیشنهاد می‌کنید پیدا کنیم باید دو سال، سه سال یا چند سال بگردیم!» ایشان مطلبی فرمودند که واقعاً مطلب ایشان را باید با طلا نوشت، ایشان فرمودند: «آیا ارزش این را دارد یا ندارد؟!»

اگر ارزش ندارد، بسیار خوب، الآن در این کتاب‌فروشی صد و پنجاه رساله وجود دارد! برو و یکی را بردار! ولی علامه چون دید که ایشان مستعد است،

می‌گوید: مسئله تقلید مسئله شوخی نیست! مسئله تقلید این نیست که شما فقط یک عملی انجام دهید، بلکه مسئله مرگ و حیات است! مسئله تقلید فقط مسئله نماز و روزه نیست، مسئله تقلید تمام احکام است؛ و در تمام احکام، مرگ و حیات، سعادت و شقاوت، فلاح و عدم فلاح، رستگاری و عدم رستگاری وجود دارد؛ این تقلید است! حالا بین رقبه خود را در چه قلاده‌ای قرار می‌دهی و به دست چه کسی می‌سپاری؟ ایشان فرمودند: «ارزش این را دارد که چند سال بگردی یا ندارد؟!» به یک جوان معمولی فرمودند! آن وقت تکلیف ما چیست؟ دیگر بماند!

لذا هیچ‌گاه در نظر پیغمبر و امام و ولی، تبدل نظر پیدا نمی‌شود؛ این طور نیست که مطلب را از یک جا بردارد و بعد تغییر عقیده بدهد! نه‌خیر، تبدل نظر پیدا نمی‌کند؛ چون قضایا را ماوراء این می‌بیند! تعبد باید نسبت به این فرد باشد، نه کس دیگر! علم اجمالی ما باید به علم تفصیلی منتهی شود و آن علم تفصیلی در امام و پیغمبر و ولی است؛ نه اینکه خود علم اجمالی ما برگردد به یک علم اجمالی دیگر و یک شبهه دیگر و یک محدوده وسیع‌تر دیگر، که: «یکی از آن موارد را - رجماً بالغیب - بگیر و انجام بده، إن شاء الله معفو هستی!» نه‌خیر، تعبد باید از ما باشد و انکشاف واقع باید از پیغمبر باشد، اطاعت باید از ما باشد و کشف واقع تفصیلاً - نه اجمالاً - باید از ولی و امام باشد؛ لذا هیچ‌گاه برای او تغییر عقیده پیدا نمی‌شود.

افرادی که می‌گویند: ممکن است برای بزرگان تغییر عقیده پیدا شود، مطلب آنها صد درصد باطل و غلط است! چه کسی گفته است که تغییر عقیده ممکن است؟! بله، ممکن است در یک برهه براساس مصلحت، مطلبی اظهار بشود؛ ولی این غیر از تغییر عقیده است. متنها فهم و بینش می‌خواهد تا این مطلب را بفهمد و ادراک کند! این کجا تغییر عقیده است؟!

مسائل را نباید سَرسری گرفت، و الاً اگر غیر از این باشد، مطلب خیلی تفاوت می‌کند! آیا پیغمبر اکرم از ابتدا که ابوبکر اسلام آورد، او را نمی‌شناختند و

اطّلاع نداشتند؟! اطّلاع داشتند، ولی رفتار پیغمبر اکرم در هر مرحله براساس مصلحتی بود که جامعه مسلمین، آن مصلحت را اقتضا می کرد.

امیرالمؤمنین علیه السّلام سعد بن ابی وقّاص را نمی شناختند؟! مگر خود حضرت به سعد بن ابی وقّاص نفرمودند: «در منزلت بزغاله ای می پرورانی که فردا قاتل فرزند رسول خدا است!»<sup>۱</sup> نمی دانستند؟!

علی این است! باید دنبال این شخص رفت! نظرش فرق نمی کند و یکی است! تمام قضایا من البدو إلى الختم باید برای پیغمبر و امام و اولیا مکشوف باشد! صحبت در این است که اگر این گونه نباشد، ما نیستیم! خب مسائل در همه جا مطرح می شود، در همه جا حرف هست و هر کسی اظهار نظر می کند؛ ترجیح بلا مرجّح که نمی شود!

وقتی که ما زیر خیمه امام حسین آمدیم دیگر حقّ چون و چرا و اظهار نظر برای ما نیست! اینکه امام حسین چه کار می خواهد بکند، به ما چه مربوط است؟! ما چه می دانیم! مگر ما باید برای آن حضرت تعیین تکلیف کنیم؟! اینکه بگوییم: سیدالشّهدا، شما در اینجا این کار را انجام بده؛ این غلط است! یا اینکه: یا ابن رسول الله، شما در این مرحله این کار را انجام بده؛ این غلط است! یا اینکه: شما چرا در فلان مرحله این کار را نکردید، و چرا در آنجا آن کار را نکردید؟ این غلط است! اصلاً نباید در مقابل سیدالشّهدا اظهار نظر کرد!

من یک وقت مسئله ای را در جایی گفتم که تذکّرش را در اینجا بی مناسبت نمی بینم و آن اینکه: «احکام براساس موارد و موقعیت های متفاوت، فرق می کند.» از این مسئله می خواهیم به مطلب دیگری برسیم.

مثلاً می گویند: مستحب است که انسان سلام کند. بله، سلام کردن مستحب

۱. کامل الزیارات، ص ۷۴؛ خصائص الأئمة علیهم السّلام، ص ۶۲؛ مناقب آل ابی طالب

علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۰.

است و باعث استیناس و الفت می‌شود، موجب رحمت و درود خدا و پروردگار است، و وقتی که ما می‌گوییم: «سلام!» یعنی درود خدا بر تو، نه درود من؛ تحیت خدا بر تو باشد، تو به مقام سلامت برسی، خدا تو را در تحت سلامت و سلیم خودش دریاورد! اینها معنای سلام است. ولی صحبت در اینجا است که در بعضی از جاها می‌گویند: همین سلامی که مستحب است، انجام نده! مثلاً شخص خطیبی دارد خطبه می‌خواند و صحبت می‌کند، اگر شما بخواهید سلام کنید حواسش پرت می‌شود؛ خوب نباید سلام کنید!<sup>۱</sup> یا من باب‌مثال، شخصی در حمام است و مشغول به کار خود است و خودش را تنظیف می‌کند، اگر سلام کنید، آن شخص هم باید جواب بدهد و... می‌گویند: سلام نکنید!<sup>۲</sup>

سؤال من این است: من باب‌مثال، اگر پیغمبر نشسته است و صحبت هم نمی‌کند ولی در حال و فکر خود است، آیا ثواب سلام به پیغمبر بالاتر است یا ثواب سکوت و رفتن و کناری نشستن و پیغمبر را از آن حال و موقعیت درنیارندن؟ کدام بالاتر است؟ این همان مطلبی است که من می‌گویم. مسائل خیلی دقیق می‌شود و خیلی بالا می‌رود. وقتی که امام جماعت نماز می‌خواند و در رکوع است، می‌گویند: فقط یک «یا الله» بگو، همین قدر که او را مطلع کنی، و او هم به اندازه یک ذکر رکوع تأمل می‌کند و بعد سرش را برمی‌دارد. صحبت من در این است که من باب‌مثال، اگر امام علیه السلام در حال رکوع است و می‌خواهد از رکوع بلند شود، همین که می‌خواهد بلند شود، شما می‌گویید: «یا الله»، ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۳</sup> یا اینکه مثلاً خدای ناکرده بگویید: «العَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ»<sup>۴</sup> و امثال ذلک، تا امام در آنجا صبر کند! آن نماز بر

۱. الکافی، ج ۳، ص ۴۲۱.

۲. النخصال، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۵۳.

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۲۱۵.



سرت بخورد! شما می خواهید با این کار، خواست خود را بر خواست او که الآن بلند شدن از رکوع است، ترجیح بدهید؟!

او که نمی تواند این حرفها را بگوید، من باید این را بفهمم! به امام حسین که نمی شود گفت: آقا، این کار را بکن، و آن کار را نکن! او هر کاری که دلش می خواهد انجام می دهد. این را فهم دین می گویند! **إِلَّا أَنْ يَرْزُقَ اللَّهُ رَجُلًا فَهَمَّا فِي دِينِهِ؛** مگر اینکه خدا قسمت کند که به ما فهم دین بدهد!

کار به جایی می رسد که یکی از اعتراضات ما این است که: رسول خدا در سجده است و دارد نماز می خواند و این مردم همین طور منتظر هستند، و امام حسین علیه السلام، این بچه چند ساله، می آید و روی دوش پیغمبر می رود و پایین هم نمی آید؛ و رسول خدا سر از سجده بر نمی دارد و آن قدر صبر می کند تا اینکه سیدالشهدا پایین بیاید! این عمل رسول خدا جای اعتراض ندارد که یا رسول خدا، این همه مردم منتظرند و دارند به شما اقتدا می کنند و نماز می خوانند، خب یک بچه است، او را کنار بگذار دیگر! این فهم است؛ رسول خدا می داند که همین قدر که سیدالشهدا را از روی دوش خود بردارد و پایین بگذارد، ناخوشایندتر از این است که این جمعیت را نگه دارد! این را رسول خدا می داند، اما ما نمی دانیم!

آن وقت همین مردم و همین امت با آن کسی که پیغمبر اکرم نماز خود را به خاطر او این قدر معطل می کند و حاضر نیست او را در سنین کودکی از روی دوشش پایین بیاورد، چه می کنند!

**يُسَاقُونَ كَمَا تُسَاقُ السَّبَايَا؛**<sup>۲</sup> «اهل بیت را مانند برده ها حرکت می دهند!»

ای کاش تنها مانند برده این کار را بکنند! غل جامعه و زنجیر به گردن حضرت سیدالسنجدین می اندازند و در شهرها می گردانند! آن اهل بیتی که هنگام

۱. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲. اللهوف، ص ۱۳۳، با قدری اختلاف.

حرکت از مدینه، قمر بنی‌هاشم و برادرانش می‌آیند و دور هودج را می‌گیرند که چشم نامحرم به چادر زینب نیفتد؛<sup>۱</sup> با روی باز، در بازار و کوچه‌های کوفه و شام می‌گردانند!<sup>۲</sup> ببینید تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

سهل بن سعد ساعدی که از صحابه رسول خداست، نقل می‌کند:

داشتم در شام می‌گشتم، دیدم شهر را آذین بسته‌اند و مردم هلهله و شادی می‌کنند. نمی‌دانستم چه خبر است، آمدم دیدم چند نفر در خرابه‌ای نشسته‌اند و بر سر و صورت خود می‌زنند. جلو رفتم و پرسیدم: چه خبر است؟ چرا شهر را آذین بسته‌اند؟! گفت: «مگر تو از اهل این شهر نیستی؟!» گفتم: نه، من سهل بن سعد ساعدی از اصحاب رسول خدا هستم. در این موقع بر صورت خود زدند و گفتند: «نمی‌دانیم چرا آسمان خون نمی‌بارد و چرا زمین اهلش را فرو نمی‌برد؟!» گفتم: مگر چه خبر است؟! گفتند: «الآن دارند سر پسر پیغمبر را می‌آورند!» پرسیدم: از کجا؟ گفتند: «از دروازه ساعات!» آمدم و یک مرتبه دیدم سرها را آوردند. حضرت سکینه سلام الله علیها در مقابل سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام بودند، جلو آمدم و عرض کردم: یا بنت رسول الله، من سهل بن سعد ساعدی هستم، آیا حاجتی ندارید؟ حضرت سکینه فرمودند: «ای سهل، آیا پولی داری؟» عرض کردم: بله! حضرت فرمودند: «برو به این شخصی که حامل این سرها است این پول را بده و بگو این سرها را جلوتر ببرند تا مردم متوجه این سرها بشوند و این قدر به ما نگاه نکنند!»<sup>۳</sup>

أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقَ كَأَنِّي      مِنْ الزَّيْجِ عَبْدٌ غَابَ عَنْهُ نَصِيرُهُ  
فِيَا لَيْتَنِي لَمْ تَلِدْنِي أُمِّي وَلَمْ يَكُنْ      يَزِيدُ يِرَانِي فِي الْبِلَادِ أَسِيرُهُ

۱. موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۸ - ۳۶۳.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۶۴.

۴. الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۸۳؛ معالی السبطين، ص ۵۶۱؛ موسوعة الامام الحسين عليه السلام،

ج ۱۱، ص ۹، به نقل از مقتل ابی مخنف، ص ۱۲۱ و اسرار الشهادة، ص ۴۹۵.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند:

«ای کاش مادر مرا نزیایده بود و ای کاش از مادر متولّد نمی‌شدم تا نمی‌دیدم که یزید مرا با این حال ببیند!»

اسرا را به مجلس یزید آوردند، سر ابا عبدالله را درون طشت در مقابل یزید قرار دادند، یزید مشغول قمار و خوردن خمر بود، هرگاه بر حریف غلبه می‌کرد مقداری از آن را در کنار آن طشت می‌ریخت. ببینیم اهل بیت پیغمبر چه حالی دارند وقتی ببینند سر سیّدالشّهدا در یک هم‌چنین وضع و موقعیتی است! امام علیه السّلام می‌فرماید:

فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَدَعْ مِنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَاللَّعِبِ بِالشُّطْرَنِجِ! [وَمَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ وَ الشُّطْرَنِجِ فَلْيَذْكُرِ الْحَسِينَ وَ لِيَلْعَنَ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ، يَمْحُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ كَعَدَدِ النُّجُومِ!]

«هر کسی از شیعیان ما باید از خمر و قمار [با شطرنج] پرهیز کند! اگر کسی این دو چیز را ببیند و لعن بر یزید کند، خداوند تمام گناهان او را می‌بخشد، گرچه آن گناهان به عدد ستارگان آسمان باشد!»

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ!

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.



مجلس بیست و سوم

محدوده حجیت حکم عقل و حکم شرع و حکم امام  
علیه السلام



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين، ثم الصلاة والسلام على  
سيدنا ونبينا وطيب نفوسنا أبي القاسم محمد  
وعلى آله الطيبين الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ  
يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ \* أُولَئِكَ عَلَى  
هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>١</sup>.

١. سوره بقره (٢) آیات ٣ - ٥. نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٢٠٨:

«متقیان آنانند که ایمان به غیب آورند و نماز را برپا دارند و از آنچه را که ما به ایشان روزی داده‌ایم انفاق کنند \* و آنانند که ایمان آورند به آنچه را که بر تو نازل شده است و به آنچه را که بر قبل از تو نازل شده است و به آخرت (سرای ابدی و عالم علوی و بهشت و دوزخ و نتیجه اعمال و حضور در موقف قیامت و در پیشگاه حضرت احدیت و طلوع جمال و جلال حق، و فرشتگان و حوریان و ملائکه عذاب و...) البتّه و البتّه یقین شدید و اکید داشته باشند \* ایشانند فقط آنان که هدایتی از سوی پروردگارشان بدانها رسیده است و ایشانند فقط رستگاران.»

اساس دین و حرکت تکاملی انسان بر تعبد است؛ اطاعت بی چون و چرا از پیغمبر و امام و ولی! و هیچ کس نمی تواند خودش به ملاک واقعی احکام دسترسی پیدا کند؛ الاً أُوْحِدَى من الرّجال و معدودی از افراد که اگر بتوانند به منبع تشریح و منشأ تدوین احکام اطلاع پیدا کنند، آنها هم صلاح و مصلحت و مفسده را در قضایا و حوادث کما هو حقّه تشخیص می دهند، که در این صورت، آنها ولو اینکه از نقطه نظر ظاهر، دلیل و حکمی برای قضیه و حادثه ای نباشد، می توانند خود آن حکم را به دست بیاورند. اگر خدا توفیق داد احتمالاً این بحث خواهد آمد. اما عموم مردم قبل از اینکه به این مرحله برسند، همیشه باید مسئله تعبد و در نظر گرفتن آن علم اجمالی را رعایت کنند.<sup>۱</sup>

خداوند متعال سرمایه ها و نعمت هایی به بشر عنایت کرده است که به واسطه آن سرمایه ها و نعمت ها، تا حدودی می تواند واقع را به دست بیاورد، و همان مقدار برای رسیدن به مطلوبش کفایت می کند؛ یعنی آن سرمایه های ابتدایی، می تواند او را به آنچه که مورد نظر پروردگار و شارع است، برساند. چشم و گوش و فکر و عقل و وجدان و سایر غرائزی که در وجود انسان است، تمام اینها در راستای رسیدن به هدف و مطلوب می تواند معدّ باشد و کمک کند.

ولی اینها به تنهایی کافی نیست؛ من باب مثال ما چشم داریم و به واسطه چشم، قضایا و حوادثی را می بینیم و ذهن ما از این حوادث و قضایایی که چشم دیده است، برداشتی می کند، اما ممکن است آن برداشت مطابق با واقع نباشد! شما می بینید شخصی یک عملی انجام می دهد، اما می دانید نیت او چیست؟ بر فرض که آن قضیه را واقعاً و حقیقتاً و دقیقاً دیده باشید، اما منظور و نیت و هدف او از این مسئله که با چشم فهمیده نمی شود! آن را از کجا به دست می آورید؟! اینجا است که باید در

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون مسئله «دسترسی به ملاک واقعی احکام» رجوع شود به *فقاہت در*



قضاوت‌های خود تجدید نظر کنیم، و اینجا است که باید همیشه برای مسائل پشت پرده، جای احتمال باقی بگذاریم! در روایت است:

اگر مؤمنی در یک قضیه نسبت به برادر مؤمن خود هفتاد بار حمل به صحّت کرد و در مرتبه هفتاد و یکم عمل او را به یک مسئله قبیحی حمل نمود، در ایمانش خلل است.<sup>۱</sup>

و جهتش هم همین است که هیچ‌کس غیر از علام‌الغیوب بر نفوس اطلاع ندارد! اگر ما خیلی هنر داشته باشیم، زوایای آن مسئله را از نظر ظاهر بباییم، ولی ابداً از نظر باطن نمی‌توانیم!

خداوند متعال به انسان گوش داده است و با این گوش صداها را می‌شنود؛ اگر ما خیلی بخواهیم در این قضیه دقت به خرج بدهیم و مطلب را بالا فرض کنیم، این است که آنچه را که با گوش خود شنیده‌ایم واقعی باشد و اشتباه نشنیده باشیم، و این نهایت آن چیزی است که می‌توانیم تصوّر کنیم.

تذکر این نکته خیلی ضروری است که بنده خودم در مجلسی بودم که حضرت آقا مشغول صحبت بودند، شخصی در کنار من نشسته بود و مطالب آقا را می‌نوشت، و من گاه‌گاهی در نوشته‌هایش نگاه می‌کردم و می‌دیدم غالباً اسم مطالب و کلمات را عوضی می‌شنود و عوضی می‌نویسد؛ من باب‌مثال «چ» فرمودند و او «شین» می‌نوشت، «قاف» فرمودند و او «کاف» می‌نوشت، و امثال ذلک. خب این نوشته به دست دیگران می‌رسد و به‌عنوان یک سند به آقا منتسب می‌شود و یک مرتبه می‌بینید مطلبی که ایشان فرموده‌اند، خلاف همان مطلب با اختلاف صد و هشتاد درجه، از آلسنه بیان می‌شود. ما اگر بخواهیم خیلی دقت بکنیم، آنچه که می‌شنویم درست باشد، همین مقدار، نه بیش از این؛ اما آیا آنچه را که مورد نظر متکلم است و شاید آن‌طوری که باید و شاید نتوانسته مطلب را ادا بکند و مسائلی در ذهنش است، او را هم می‌یابیم؟ نه خیر، نمی‌یابیم!

حضرت آقا نقل می فرمودند:

یک وقت مرحوم حداد - سلام الله علیه - به اتفاق یکی از آشنایان خود در بغداد یا کاظمین حرکت می کردند، آن شخص کار داشت و جایی می رود، و ایشان کنار قهوه‌خانه‌ای می نشینند تا استراحت بکنند؛ اتفاقاً صدای موسیقی از آن قهوه‌خانه به نهایت درجه شدت و کیفیت بلند بوده است! آن شخص وقتی که برمی گردد می بیند ایشان روی آن تخت قهوه‌خانه نشسته‌اند و بغل گوششان هم موسیقی در حال نواختن است؛ آن‌هم چه موسیقی‌ای، بیا و ببین!

در روایت است: «در هر منزلی که موسیقی وارد شود، غیرت از آن منزل

بیرون می‌رود!»<sup>۱</sup>

آن شخص به خاطر همان تقدس و عدم ارتکاب حرام و استماع غنا، به ایشان نزدیک نمی‌شود و از همان دور اشاره می‌کند که آقا بیایید، آقا بیایید! ایشان هم ابداً متوجه منظورش نمی‌شوند! دوباره جلو می‌آید و همین‌طور اشاره می‌کند. از آن طرف می‌خواهد صدای موسیقی به گوشش نرسد تا یک‌وقت مرتکب حرام نشود، و از این طرف هم می‌خواهد مؤمنی را که فعلاً گرفتار این قضیه است، از مهلکه نجات بدهد. خلاصه در چنین مسئله‌ای گیر کرده بود.

بالآخره ایشان متوجه می‌شوند و می‌گویند: بله؟ از من چه می‌خواهی؟

می‌گوید: آقا موسیقی بود!

:- کجا؟

:- آقا دارد موسیقی می‌زند، نگاه کنید!

:- بله، عجب، عجب، عجب!

معلوم است که ایشان اصلاً و ابداً در این فکرها و در این حال‌ها و در این

حواس‌ها نبودند!

حالا همان افرادی که ممکن است در دل و ضمیر آنها خللی باشد اگر این وضع و کیفیت را ببینند، چه حکمی می‌کنند؟ اینجا است که می‌گویند: انسان

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

نمی‌تواند زود در یک مسئله قضاوت کند. شما از این قضیه صریح‌تر و رساتر به مطلب سراغ دارید؟! ولی می‌بینید اصلاً واقع چیز دیگری است، و مسئله چیز دیگری است! لذا اینها نمی‌توانند [واقع را ادراک کنند].

این سرمایه‌هایی که خداوند برای راهنمایی انسان و راهیابی به مطلوب، به بشر عنایت کرده است، اینها به تنهایی برای رسیدن به واقعیات حوادث کماهی‌هی کافی نیستند. همین عبادات و ادعیه و همین اذکاری که در لسان ائمه علیهم السلام برای تزکیه روح و نفس در کتب ادعیه مقرر و مدوّن است، حکم دارویی دارند که برای تجویزشان، نیاز به طبیب است. شما از اوّل مفاتیح الجنان شروع کنید تا آخر مفاتیح، صبح تا شب دوره کنید؛ این کار هیچ فایده‌ای ندارد و به اندازه سرسوزنی تأثیری در نفس شما ایجاد نخواهد کرد!

خود ائمه علیهم السلام در حالات متفاوت و مراتب مختلفه‌ای این ادعیه را فرموده‌اند، لذا قطعاً از نقطه نظر تأثیر و تأثر باید این دعاها، با حالات و خصوصیات نفسانی خواننده منطبق باشد، و الاً تأثیر نمی‌کند و چه بسا تأثیر خلاف داشته باشد. تمام این اذکاری که از ائمه وارد است، براساس خصوصیات نفسانی و مراحل و مراتبی است که انسان در طی حرکت، با آن خصوصیات و مراتب قرین است، و اگر ذکری را در مرتبه دیگری بگویند، اثر معکوس دارد! چه شخصی این را تشخیص می‌دهد و چه کسی متصدی صلاح و فساد این ذکر است؟ بنده یا شما؟ هیچ کدام! چه بسا انسان در انجام عبادت و ذکر و یک عمل مستحبی خود را در انبساط و انشراح و علوّ احساس کند، درحالتی که عین سقوط اوست! چه شخصی این را تشخیص می‌دهد؟ خود ما؟ نه خیر، ما نمی‌توانیم تشخیص بدهیم!

انسان بعد از گذشت ماه‌ها و سال‌ها متوجه می‌شود که نه تنها قربی پیدا نکرده است، بلکه بسیار هم دور شده است و باید برگردد و تمام این چند سال را جبران کند و بعد، از ابتدا حرکت کند! این به خاطر این است که ما بر زوایای دل و زوایای نفس و روح خودمان اطلاع نداریم!

یکی از سرمایه‌هایی که خداوند به انسان عنایت کرده است سرمایه عقل و فکر است. خداوند برای ادراک کلیات و ادراک مجردات، در انسان عقل را به ودیعه گذاشته است؛ براساس نزول عالم امر و تدبیر و عالم تقدیرِ مصالح و مفسد در عالم امکان، از عقل به اندازه تقدیر مقدر در هر ظرفیتی به ودیعه گذاشته شده است. این عقل، عقل هیولانی است؛ یعنی درست است که این سرمایه در وجود انسان هست، ولی این سرمایه هنوز به تجرد و فعلیت خود نرسیده است، لذا این عقل فقط در بعضی از مسائل می‌تواند اظهار نظر کند. از نقطه نظر اینکه عالم واقع و عالم حقیقت، یک واقعیت و یک حقیقت بیشتر ندارد، امکان ندارد تشخیص عقل، مخالف با عالم واقع و حقیقت باشد! اما صحبت در این است که آن مقداری که عقل به عنوان کلی و تجرد و صلاح و فساد ادراک می‌کند، منطبق با مراتب و خصوصیات همان مرتبه از عالم امکان است، نه بیشتر. به عبارت دیگر، چون حقایق در عالم امکان دارای مراتب و مواضع و منازل مجردة متفاوتی است، لذا هر شخصی به اندازه آن مقداری که عقلش به آن مرتبه برسد، به آن مقدار از واقعیت و حقیقت رسیده است. اما یک چنین مسئله‌ای وجود ندارد که عقل در یک موقع با کلامی یا با نظریه‌ای مخالف با نظریه خود مواجه بشود!

کسانی که می‌گویند:

در واقعه کربلا نزاع بین عقل و عشق افتاد و عرصه، عرصه عشق بود!  
حضرت ابوالفضل العباس برای ورود به شریعه و استفاده از آب، به مقتضای عقل عمل کرد؛ اما وقتی خواست آب بخورد، عشق او آمد و نگذاشت بخورد! «فَدَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ!»<sup>۱</sup> وقتی که دید برادرش سیدالشهدا تشنه است، (عشق او نگذاشت که از این آب بخورد!)»

اشتباه می‌کنند؛ عرصه عرصه عقل است! اصلاً عقل و عشق یکی است! عقل او

۱. مقتل الحسين عليه السلام، مقرّم، ص ۲۸۱.

نگذاشت؛ چرا فقط می‌گویند عشق؟! عقل حاکم است به اینکه أقصر فاصله برای رسیدن به مطلوب باید انجام بشود، و أقصر فاصله در اینجا نخوردن است، نه خوردن! اینکه فقط می‌گویند عشق، یعنی چه؟! عقل و عشق در اینجا به یک مسئله حکم می‌کنند!

«العقل ما عبَدَ به الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ»<sup>۱</sup> خداوند متعال هیچ‌گاه در وجود انسان سرمایه‌ای را نمی‌آفریند که نسبت به مقتضای حکمت بالغه خود، در تضاد و تناقض باشد؛ این امر از پروردگار محال است! اگر در یک مورد بین حکم عقل و بین آن واقع اختلاف افتاد، باید در مقدمات آن قضیه عقلی تشکیک کرد، نه در نحوه تشکل قضایایی که عقل حاکم به نتایج آن می‌شود! هیچ‌گاه نمی‌تواند این‌طور باشد! همان‌طور که قرآن کریم دارای مراتب و ظهورات و بطوناتی است و هر بطن و باطنی از قرآن هم مراتبی دارد و هیچ‌کدام از این مراتب با مرتبه دیگر منافی نیست و هیچ‌کدام مزیل و از بین برنده و باطل‌کننده مرتبه دیگر نیست، همین‌طور مراتبی که در عالم تکوین است و حقایقی که براساس تشریح مترتب بر عالم تکوین است، هیچ‌کدام رادع و مانع و مزیل و از بین برنده یکدیگر نیستند.

ولی صحبت در این است که چه کسی می‌تواند به این نتیجه و به این مرحله برسد؟! صحبت در این است که کدام عقل می‌تواند به این نکته پی ببرد و کدام عقل

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۱:

«عن بعض أصحابنا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: "قُلْتُ لَهُ: مَا الْعَقْلُ؟" قَالَ: "مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ." قَالَ: "قُلْتُ: فَالَّذِي كَانَ فِي مَعَاوِيَةَ؟" فَقَالَ: "تِلْكَ النَّكْرَاءُ، تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ! وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ."»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۰۲: «من از حضرت سؤال کردم عقل چیست؟ حضرت فرمود: "آن چیزی که با آن، خداوند رحمن مورد پرستش ما واقع می‌شود، و با آن بهشت به دست می‌آید." گفتم: پس آنچه در معاویه بود چه بود؟ فرمود: "آن نکری بود، آن شیطنت بود! و آن شبیه به عقل بود و عقل نبود!"»

می‌تواند مصالح و مفسد را کماهی‌هی تشخیص بدهد؟! ما در قضاوت‌هایی که می‌کنیم و در مسائلی که در ذهن خود مرور می‌کنیم و چه بسا روی آن نظریات هم قسم می‌خوریم و آن مسائل را صددرصد منطبق با واقع می‌دانیم، پس از گذشت زمان، علم به خلاف پیدا می‌کنیم و متوجه می‌شویم مسئله از این قرار نبوده است؛ درحالی‌که اگر همان موقع دقت می‌کردیم و پایه‌های برهان خود را بر اساس بدیهیات و اولیات قرار می‌دادیم و از مسائلی استفاده می‌کردیم که از آنها می‌بایست برای رسیدن به هدف مطلوب و هدف صادق استفاده کنیم، هیچ‌گاه من البدو إلى الختم در نظریه ما، تجدید پیدا نمی‌شد! این تجدید به این جهت است که ما آن‌طور که باید و شاید احتیاط لازم را در ترتیب مقدمات موصله به مطلوب، انجام نمی‌دهیم؛ و آن مسئله ما با وهم و با خیال، خلط و مزج می‌شود و ما نمی‌توانیم به آن مطلوب برسیم! همه‌اش به خاطر همین است.

عقل هر کسی به مقتضای آن فعلیت و کمالی که در همان مرحله پیدا می‌کند، برای او حجّت است؛ و به اصطلاح آقایان می‌فرمایند: «حجّیت عقل، ذاتی است نه اکتسابی.»<sup>۱</sup> یعنی نیازی نیست به اینکه شخصی به آن عقل و نظریه انسان حجّیت بدهد. خود پیغمبر اکرم هم نمی‌تواند عقل را از بین ببرد و عقل را محکوم کند و نتیجه عقل را باطل کند؛ چون منافی با آن نتیجه موصله‌ای است که حجّیت رسالت و نبوت با آن اثبات می‌شود، لذا حتی او هم نمی‌تواند این کار را بکند! اگر پیغمبر بگوید که عقل حجّت نیست، می‌گوییم: خود رسالت شما از کجا اثبات شد؟! مگر از طریقی غیر از طریق عقل و استدلال و رسیدن به مبدأ و معاد و اثبات انبیا و... ثابت شده است؟! مگر غیر از این است؟! ما از چه راهی به رسالت پیغمبر اکرم می‌رسیم؟ از راه اینکه عقل حکم می‌کند که این یک نیروی ماورای نیروی بشری است و اتصال به عالم غیب دارد و آن عقل در او فعلیت پیدا کرده است و علوم او

۱. فرائد الأصول، ج ۱، ص ۷.

علوم تفصیلی شده‌اند و از ظاهر درآمده‌اند، و ما در مقام تحیر و ضلالت باید به او دسترسی پیدا کنیم؛ این مقدماتی است که عقل می‌چیند. اگر پیغمبر همین عقل را کنار بگذارد، خودش را کنار گذاشته است؛ لذا نمی‌تواند این کار را انجام بدهد!

از یک‌چنین استدلال ساده و بسیطی که بر این پایه است:

از آن چرخه که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر<sup>۱</sup>  
تا دقیق‌ترین براهین و ظریف‌ترین حقایق صدرالمتألهین بر اثبات وحدت و صرافت وجود، تمام اینها دارای مراتبی است که انسان باید احساس بکند که تمام اینها می‌تواند برای او حجیت داشته باشد!

امکان ندارد شهود یک عارف، با استدلال عقلی یک حکیم در تضاد باشد، الا اینکه در آن استدلال یک خللی هست؛ و الا نمی‌شود! و این مطلب را من خدمت رفقا و برادران مُشْتَغَلِ خودم عرض کردم که من به نوبه خود می‌توانم ادعا کنم که مسائلی که بین حکما و عرفا دائماً در طول تاریخ علمی و عرفانی مورد بحث و نقاش و مخالفت بوده است، تمام آن مسائل ناشی از ضعف در بعضی از مقدماتی می‌شود که عقل برای تحصیل آن مقدمات، آن کوشش و تتبع و دقت کافی را به عمل نیاورده است!

اختلاف بین مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی و مرحوم آقا سید احمد کربلایی ناشی از این بود که مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی آن‌طور که باید و شاید به مسئله حقیقت وجود پی نبرده بودند؛ نه اینکه براساس شهود پی نبرده بودند، شهود مطلب دیگری است، بلکه براساس برهان پی نبرده بودند. لذا من در بعضی از نوشته‌جات خود مرحوم آقا شیخ محمدحسین بعد از بیان این مطالب و پس از رحلت مرحوم سید احمد کربلایی دیدم که صریحاً به همان مسائل مرحوم سید احمد اعتراف می‌کنند و همان مسائل را بر پایه برهان و بر پایه استدلال عقلی

۱. کلیات نظامی، قسمت خسرو و شیرین.

قبول می‌کنند،<sup>۱</sup> چون ایشان اهل شهود نبودند؛ مرحوم کمپانی از نقطه نظر علمی واقعاً دارای مراتب عالی بود، ولی مقام شهود مقام دیگری است!

نکته در اینجا است که بین ملاکات عقلی و ملاکات شهودی و وجدانی و عالم حقایق و ثبوت، هیچ‌گاه نباید تخالف و تناقضی وجود داشته باشد، و تمام اینها در رتبه خود صحیح است؛ منتها رسیدن و نرسیدن به آن، مسئله دیگری است.

خود عقل حاکم است به اینکه در هر جایی نمی‌تواند اظهار نظر کند؛ چطور اینکه اعضاء ما نمی‌توانند در کار یکدیگر دخالت کنند، مثلاً شما با چشم می‌بینید، اما آیا از گوش توقع دیدن دارید؟! گوش شما می‌تواند ببیند؟ گوش شما می‌تواند حوادث را مشاهده کند؟! نه‌خیر، نمی‌تواند! چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن و قلب برای گردش خون و معده برای هضم غذا است؛ هیچ‌کدام از این اعضا نمی‌توانند در عضو دیگر تصرف کنند و نمی‌توانند کار عضو دیگر را انجام بدهند!

خداوند متعال به هر عضوی از اعضا، سنخیت و خصوصیت و حیثیتی داده است که بر مقتضای آن سنخیت، آن عضو آن کار را انجام می‌دهد. اگر شما از چشم توقع شنیدن داشته باشید، این توقع، توقع خطا و اشتباه است؛ چشم برای دیدن است. آیا شما می‌توانید چشمتان را ببندید و با عقل خود، حوادث را ببینید و مسائلی

۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۸۰:

«در مکاتبات و مباحثاتی که در قضیه تشکیک در وجود و وحدت در وجود بین دو عالم بزرگوار آقای حاج سید احمد کربلانی و آقای حاج شیخ محمدحسین اصفهانی - رضوان الله علیهما - صورت گرفت و بالأخره مرحوم حاج شیخ قانع به مطالب عرفانیة توحیدیة آقا سید احمد نشدند، یکی از شاگردان مرحوم قاضی به نام آقای سید حسن کشمیری که از هم‌دورگان آقای حاج شیخ علی محمد بروجردی و آقا سید حسن مسقطی و آن ردیف از تلامذه مرحوم قاضی بود، بنای مباحثه و مکالمه را با مرحوم حاج شیخ محمدحسین باز کرد و آنقدر بحث را براساس استدلالات و براهین مرحوم حاج سید احمد تعقیب کرد که حاج شیخ را ملزم به قبول نمود.»

جهت اطلاع بر اشعار مرحوم اصفهانی دالّه بر فناء ذاتی، رجوع شود به مطلع انوار، ج ۵، ص ۶۵.



را که در جلوی شما است، تشخیص بدهید؟! ابداً امکان ندارد؛ باید چشمتان را باز کنید تا ببینید! آیا ممکن است شما با عقلتان صداها را بشنوید؟! امکان ندارد؛ شنیدن صدا یک مسئله ظاهری است و تعقل و تدبّر در این مسائل، یک مسئله تجرّدی است! عقل نمی‌تواند نسبت به ظواهر احساس داشته باشد؛ عقل می‌تواند مجردات را ادراک بکند، و این احساس وسیله‌ای برای تبدل حس و ظاهر به مجرد ناقص می‌شود و بعد به مرتبه عقل که می‌رسد، تجرّدهش کامل می‌شود، آنگاه عقل می‌تواند بفهمد. لذا عقل نمی‌تواند هر مسئله‌ای را ادراک بکند، کار او نیست و به او مربوط نیست! هر عضوی و هر سرمایه و غریزه‌ای در حیطة اختیاراتی که خداوند به او داده است، می‌تواند فعالیت داشته باشد.

آیا عقل می‌تواند از قضایای پشت پرده و مسائلی که در آینده اتفاق می‌افتد خبر بدهد؟ شما صد سال بنشینید و فکر بکنید که یک ساعت دیگر در این منزل چه اتفاقی می‌افتد، فکرتان به جایی نمی‌رسد! اگر هزار سال بنشینید و تأمل کنید که فردا یا پس فردا، یا حتی پنج دقیقه دیگر در این قضیه، در این دنیا، در ایران، در مشهد، در همین منزل و در همین جایی که نشسته‌اید چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد، فکرتان به جایی نمی‌رسد! پس عقل همیشه در حیطة اختیار خودش عمل می‌کند، نه فراتر از آن؛ فراتر از آن، مربوط به باطن است و عقل در آنجا دیگر راه ندارد. برای رسیدن به آن مرحله، عقل باید فعال بشود و به تجرّد بیشتری برسد تا حدی که بتواند به باطن دسترسی پیدا کند.

نحوه انجام عبادات در شرع برای ما بیان شده است؛ آیا عقل می‌تواند تک تک خصوصیات نحوه انجام عبادات را برای ما بیان کند؟ نمی‌تواند! آیا شما با عقل می‌توانید به یک حکم از احکام شرعی برسید؟! مثلاً اینکه نماز صبح دو رکعت است یا نماز مغرب سه رکعت است؟! نمی‌توانید چون راه، راه عقل نیست! عقل ادراک کلیات می‌کند، نه جزئیات؛ و مسائل شرع مسائل جزئی و مسائل عملی و تشریحی است، و عقل در آنجا راه ندارد!

حالا در اینجا چه کار باید کرد؟ عقل، ما را به این می‌رساند که باید از نیروی دیگری کمک گرفت که پل و وسیله برای رسیدن به باطن شود؛ این حکم، حکم عقل است.

نحوه وضو گرفتن بر طبق ادله، در شرع وارد شده است و مشخص است و در کتب ذکر شده است: انسان اول باید صورتش را بشوید، بعد دستش را بشوید و بعد مسح کند؛ آیا انسان مکلف است بر اینکه به این نحوه از تَوَضُّو عمل بکند؟ بله، مکلف است. شیعه و پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام باید به این نحوه از وضو عمل کنند. اما در اینجا یک مرتبه می‌بینیم که یک حکم حاکم و غالبی می‌آید و این مسئله ظاهر را کنار می‌زند و حکم دیگری را جانشینش می‌کند.

موسی بن جعفر علیهما السلام به علی بن یقین دستور می‌دهند که از این به بعد، همان طوری وضو بگیر که اهل تسنن وضو می‌گیرند. چرا؟ آنچه عقل حاکم است و ما می‌یابیم این است که باید بر طبق یافته خود از ظواهر شرع و ظواهر ائمه علیهم السلام عمل کنیم، و خود عقل در کنار این دلیل و برهان، یک جای خالی باقی می‌گذارد و آن این است که حکم ولی بر این حکم من در اینجا تقدم پیدا می‌کند؛ پس حکم امام، حکم عقل را کنار نمی‌زند، بلکه حکم امام در راستای حکم عقل عمل می‌کند. این کار را عقل انجام می‌دهد به خاطر اینکه خود عقل می‌گوید: من به باطن اطلاع ندارم و او اطلاع دارد، و من نمی‌دانم در پس پرده چه خبر است و لذا حکم نمی‌کنم؛ پس آن شخصی باید حکم کند که خودش اطلاع دارد. موسی بن جعفر است که به مسائل پشت پرده هارون اطلاع دارد؛ اما من هرچه بنشینم، نمی‌توانم به این نکته برسم که از من سعایت شده است، چون علم غیب ندارم.

به این نکته خوب دقت کنید: اگر من علم غیب داشتم و بر مصالح و مفاسد کما هو حقه مطلع بودم، دیگر هیچ نیازی به نامه موسی بن جعفر نبود! این نکته خیلی مفید است برای اینکه ما چطور سیره و سنت را استخراج کنیم.

اگر همان طوری که موسی بن جعفر بر قضایا اطلاع داشت و به واسطه این

اطّلاع، نامه فرستاد که: «ای علیّ بن یقظین، وقتی این نامه به تو می‌رسد مانند اهل تسنّن وضو بگیر!»<sup>۱</sup> علیّ بن یقظین هم تعجّب می‌کند که من شیعه امیرالمؤمنین و دنبال موسی بن جعفر هستم، چرا حضرت این را گفته است؟! از آن طرف هم می‌بیند که شکّ و شبهه‌ای در نامه نیست، و نامه هم نامه موسی بن جعفر است! عقل او حکم می‌کند که از باب تعبّد، باید حرف موسی بن جعفر را بپذیری! وقتی که می‌پذیرد و عمل می‌کند، بعداً می‌بیند که عجب، از او پیش هارون سعایت کرده‌اند و این فرمایش حضرت بر آن اساس است! امام می‌فهمد ولی این نمی‌فهمد!

و جوب امر به معروف و نهی از منکر یکی از بدیهی‌ترین مسائل و احکام اسلامی است و هیچ شکّ و شبهه‌ای هم در آن نیست، و آن هم دارای مراتبی است که در کتب نوشته‌اند؛ مرحله بی‌اعتنایی و عدم توجّه، بعد تذکّر، بعد شدّت، بعد ضرب و... و بعد هم قتل و کشتن.<sup>۲</sup> وقتی شخصی نمی‌تواند خودش را با جامعه اسلامی وفق بدهد، باید او را از بین ببرند. امر به معروف و نهی از منکر یکی از مسائل روشن است. اما سؤال این است که آیا شما از عثمان در زمان امامت امیرالمؤمنین، موجودی مزاحم‌تر، مانع‌تر، مخالف‌تر و معاندتر برای اهل بیت و برای شیعه و برای اسلام سراغ دارید؟! سراغ ندارید! اما وقتی مردم می‌ریزند که او را از بین ببرند و بکشند، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوید: «این کار را نکنید!»<sup>۳</sup> مگر امر به معروف واجب نیست؟! مگر نهی از منکر واجب نیست؟! بله، درست است، ولی این کار را نکنید! من امام هستم و می‌گویم: نکنید! آنها می‌روند و می‌کشند و بعداً قضایا شروع می‌شود! چرا؟ چون اینها در اینجا به حکم عقل عمل نکردند. عقل می‌گوید: وقتی امام معصوم که بر قضایای پشت پرده اطلاع دارد، تو را از این

۱. الاِرشاد، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مطلع انوار، ج ۴، ص ۲۸۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۳۷.

اقدام نهی می‌کند، نباید انجام بدهی! ولو از نظر ظاهر شرع، مکلف به انجام این عمل هستی؛ در اینجا حکم امام، حکم عقل را تخصیص نمی‌زند، بلکه مؤید حکم عقل است و بر ظاهر شرع حکومت می‌کند و او را کنار می‌زند و خودش جای آن می‌نشیند. امام و ولی کارش این است!

امام باقر علیه السلام به زید بن علی فرمودند:

ای زید، اقدام نکن و انقلاب نکن! هر قیام و انقلابی که تا قیام قائم آل محمد انجام بگیرد، آن قیام به نتیجه نمی‌رسد و آلام ما اهل بیت اضافه می‌کند!<sup>۱</sup>

یکی و دوتا روایت هم نیست! حالا صحبت ما در این است که آیا از بین بردن ظلم واجب است یا نه؟ اصلاً نیازی به دلیل ندارد، اصلاً این مسئله از مسائل فطری و اولیات و بدیهیات است و شرع هم بر این مسئله صحه می‌گذارد. اما همان عقل که حکم می‌کند بر اینکه از بین بردن ظلم نیازی به دلیل ندارد، همان عقل حکم می‌کند که: اگر می‌توانی انجام بده و اگر نمی‌توانی انجام نده! یا وقتی دزدی به منزل آمده است و در دست او اسلحه است، تو با مشت به مقابله او نرو، چون می‌زند و تو را می‌کشد! یا وقتی در یک جا نمی‌توانی این کار را انجام بدهی، انجام نده، چون خودت را از بین می‌بری و به نتیجه هم نمی‌رسی!

واقعاً خیلی عجیب است و انسان تعجب می‌کند! البته دیگر تعجب ندارد! یکی از آقایان می‌گفت:

من در این سکوت و صلح امام حسن علیه السلام در شبهه بودم! آخر چطور شد که حسن بن علی صلح کرد؟! واقعاً این ننگی بود که بر دامان ائمه نشست!

شخصی این حرف را می‌زد که یکی از علما و افراد معروف نجف بود، و جدی هم می‌گفت! مگر در کتاب‌هایشان نوشتند: «علی بن الحسین، بد مُردنی انجام

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۵۶.

داد! «مگر ننوشتند؟! همان کسانی نوشتند که الآن به عنوان اسلام شناس، کتاب‌های آنها در جامعه ما مطرح است!

و قَوْلِي كَلِمًا جَشَّاتٌ وَ جَاشَتْ مَكَانَكَ، مُحَمَّدِي أَوْ تَسْتَرِيحِي  
آن شخص می گفت:

این چه کاری بود که امام مجتبی انجام داد؟! کار درست را حسین بن علی انجام داد! حسین بن علی آمد و از خودش یک نام نیک و جاودانه به یادگار گذاشت؛ حسین بن علی در مقابل دستگاه ظلم قیام کرد و خودش

۱. مطلع انوار، ج ۶، ص ۶۳۷:

«در تفسیر المیزان، جلد ۴، صفحه ۱۱۲، راجع به دو منطق احساس و منطق عقل، و طرفداران این دو منطق می فرماید: «احساسیون در فداکاری‌های خود و جنگ‌ها می گویند: اگر پیشرفت کردیم، کامیاب شده و به لذات و مقاصد خود رسیده و از دشمن نجات پیدا کرده‌ایم، و اگر مغلوب شدیم و کشته گشتیم، نام ما در تاریخ ضبط و مورد محمدمت مردم بعدی واقع خواهیم شد؛ ولی منطق عقل می گوید: در هر دو حال رضای خدا را به دست آورده‌ایم.

و قِس فِي ذَلِكَ بَيْنَ قَوْلِ عَتْرَةَ، وَ هُوَ عَلِيٌّ مِنْطِقِ الْإِحْسَاسِ:

و قَوْلِي كَلِمًا جَشَّاتٌ وَ جَاشَتْ مَكَانَكَ، مُحَمَّدِي أَوْ تَسْتَرِيحِي  
(و گفتن من به نفس خودم هرگاه که تزلزل پیدا کند در هزاهز، که: به جای خود ایستادگی نما؛ اگر کشته شدی تو را مدح می کنند و اگر پیروز شدی از دست دشمن راحت شدی!)  
و بَيْنَ قَوْلِهِ تَعَالَى، وَ هُوَ عَلِيٌّ مِنْطِقِ التَّعْقُلِ:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ \* قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ﴾. (سوره توبه (۹) آیه ۵۱ و ۵۲)»

[«ای پیامبر، به ایشان بگو: هیچ امری - چه خوب و چه ناپسند - به ما نمی رسد مگر اینکه آن را خدای برای ما مقدر کرده است. او مولا و صاحب اختیار امر ماست، و فقط مؤمنون بر خدا توکل می کنند \* بگو: آیا جز این است که شما یکی از دو خیر و دو امر پسندیده را برای ما انتظار دارید؟ (یا فتح و پیروزی و یا شهادت و بهشت و رضوان الهی!) اما ما انتظار داریم که عذاب الهی یا به دست او و یا به دست ما بر شما فرود آید، پس حال که چنین است در انتظار بمانید که ما هم با شما منتظر امر الهی هستیم!»] (سررار ملکوت، ج ۲، ص ۲۰۳)

را از بین برد و از هیچ چیزی نترسید و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح داد!

من همین‌طور در شبهه بودم که آخر ایشان چه کاری کرد؟! تا اینکه زمان گذشت و زمان عبدالسلام عارف، آن رئیس جمهور معدوم عراق پیش آمد؛ در آن موقع بین حکومت و مرحوم آقای حکیم، اختلافی افتاد. مسئله آقای حکیم طوری بود که اگر ایشان علیه عبدالسلام قیام می‌کرد و خون آقای حکیم ریخته می‌شد، هیچ فایده‌ای - حتی به اندازه بال پشه‌ای - در کار و در مسائل به وجود نمی‌آمد! یعنی قضیه طوری شده بود که قشنگ سر ایشان را زیر آب می‌کردند و کارهایشان را بر آن اساس انجام می‌دادند و کسی هم نفس نمی‌کشید و راحت انجام می‌دادند! آنجا فهمیدم که امام مجتبی علیه السلام در چه وضعیتی گرفتار بود!

آدم نباید بی خود خودش را از بین ببرد! اگر از بین بردن نفع داشته باشد، بسم الله، همه باید بروند؛ و اگر نفع نداشته باشد، روز قیامت باید جواب بدهند! این حرف‌ها نیست! ترسیدن از جنگ، حرام و خلاف است؛ ولی نگفته‌اند که خودت را در دهن شیر بینداز! شما در بیابانی بروید و بگویید: من باید با این شیر نبرد کنم و حساب او را برسم! تا بخواهی فکر کنی، حسابت را رسیده است و دو تا تپه را هم گذرانده است! آن وقت کیست که بیاید و به داد تو برسد؟!

امر به معروف و نهی از منکر یکی از اوجب واجبات است، ولی در جایی که نفعی داشته باشد، و حاکم به آن نفع هم عقل است؛ عقل می‌گوید: امر به معروف برای ایجاد مصلحت در فرد و در جامعه است؛ پس اگر مصلحتی نباشد تو زحمت چه می‌کشی؟! نهی از منکر برای از بین بردن مفسده در جامعه است؛ پس اگر هیچ نفعی مترتب نباشد، می‌خواهی چه کار کنی؟! پس در اینجا هم حکم عقل می‌آید.

وقتی که عقل ما را به اینجا رساند، آن وقت اگر امام گفت: «این کار را انجام نده!» آن حکم امام بر آن حکم شرع، حکومت پیدا می‌کند. لذا امام باقر علیه السلام به زید بن علی فرمودند: «قیام نکن، کشته می‌شوی و فایده‌ای هم ندارد!»

قیام زید بن علی چه تغییری در دستگاه خلافت ایجاد کرد؟ به اندازه سرسوزنی هم تغییر ایجاد نکرد! آن کسی که تغییر ایجاد کرد و مردم را زیرورو کرد سیدالشهدا بود.

متوکل بن هارون - شاگرد امام صادق علیه السلام - برهان را بر یحیی بن زید - فرزند هجده‌ساله همین زید - تمام می‌کند و به او می‌گوید: چرا می‌خواهی قیام کنی؟  
می‌گوید: ظلم است!  
می‌گوید: آیا بهتر از تو نیستند که تشخیص بدهند؟ یا فقط تو تشخیص می‌دهی؟!؟

می‌گوید: تو از جنگ می‌ترسی؟!  
می‌گوید: این جواب من شد؟! من دارم بحث منطقی قضیه را می‌کنم و تو داری از ترس من حرف می‌زنی؟! اگر قبول داری که أعلم هستی بسم الله، به میدان بیا؛ و اگر قبول نداری، باید به دنبال أعلم بروی! اگر بخواهی خودت را فریب بدهی، فایده‌ای ندارد!<sup>۱</sup>

می‌خواهی پسر زید باش، می‌خواهی پسر بلافصل خود امام باش، فایده ندارد! لذا می‌رود و کشته می‌شود و هیچ نتیجه‌ای هم به بار نمی‌آید. امام صادق هم برای او گریه می‌کنند و ناراحت می‌شوند و طلب رحمت می‌کنند؛ بعد امام می‌فرماید: «من که به او گفتم: انجام نده! چرا رفت و انجام داد؟!»<sup>۲</sup>

محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله محض، در مدینه بودند - إن شاء الله شاید روزی بیاید و قضیه اینها را بگویم که بدانید در تاریخ چه چیزهایی هست<sup>۳</sup> - ابراهیم

۱. الصحیفة السجادیة، ص ۱۲؛ مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر، ج ۶، ص ۱۳۴.

۲. الصحیفة السجادیة، ص ۱۶.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۰۸-۳۳۸؛ ج ۱۶، ص ۲۶۹ و ۳۲۵؛ ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۴، ص ۳۶-۶۱؛ اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۸۷.

غمر، فرزند عبدالله محض آمد تا امام صادق را برای بیعت خود الزام کند، و حضرت قبول نکرد. او حضرت را در محلّ نگه‌داری چهارپایان در زندان مدینه به زندان انداخت! <sup>۱</sup> آن وقت این قیام او ارزش دارد؟! آخر ای احمق، تو امام صادق را به زندان می‌اندازی و قیام می‌کنی! آن قیام بر سرت بخورد!

امام صادق علیه السلام نصیحت می‌کند: «آقا انجام ندهید، فایده‌ای ندارد!» اما بلند می‌شوند و قیام می‌کنند؛ آن وقت این قیام، قیام الهی است؟! همه آنها را می‌گیرند و می‌کشند و از بین می‌برند و مسئله تمام می‌شود. تمام اینها به خاطر این است که عقل ما نمی‌تواند واقع و پس پرده را ببیند که فردا چه خبر است. همین مردم کوفه آمدند و زید بن علی را گول زدند. پیغمبر اکرم در حق این مردم کوفه نفرین کرد و گفت:

اینها می‌آیند و فرزند من را فریب می‌دهند، و او به اینها اعتماد می‌کند و بعد او را تنها می‌گذارند و می‌روند!<sup>۲</sup>

تمام قضایا را پیغمبر فرمود!

چرا شما دنبال یک شخص را می‌گیرید و وقتی که اهلش نیستید، بی خود خود را طور دیگری معرفی می‌کنید؟! به آن مقداری که اهل هستید پا به میدان بگذارید، نه بیشتر!

زید بن علی همراه با افراد کوفه می‌آید و نبرد می‌کند و می‌جنگد؛ اما همین که می‌خواهد پیروز بشود، یک مرتبه تیر ناشناسی از یک نقطه می‌آید و به پیشانی اش می‌خورد!<sup>۳</sup> این را هم فهمیده بود؟! این را دیگر نفهمیده بود! «فَيَأْبُوسَ الرَّامِي!»<sup>۴</sup> متوجه نشده بودند که این تیر از کجا می‌آید.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۲، با قدری اختلاف.

۳. شرح نهج البلاغة، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۸۷.

۴. ترجمه: «پس چه بد تیر اندازی است این تیر انداز!» (محقق)



این را چه کسی الآن دارد می بیند و مشاهده می کند؟ نه الآن، سابقاً پیغمبر دید، امیرالمؤمنین دید و خبر داد،<sup>۱</sup> امام باقر علیه السلام دید و بارها به زید گفت! به مادر زید فرمود: «می ترسم بچه ات را در کوفه به دار آویزان کنند!»<sup>۲</sup>

امام علیه السلام اینها را دارد می بیند و عقل نمی تواند ببیند؛ لذا عقل خودش را عقب می کشد و می گوید: من در اینجا راه ندارم!

اینها حقایق تاریخی است، لذا ما با توجه به این حقایق تاریخی باید مرام و سیره خودمان را پیدا کنیم که روش ائمه از چه قرار بوده و بر چه اساسی بوده است. فقط به یک روایت تمسک نکنیم؛ همه روایات را در نظر بگیریم، مرام ائمه را در نظر بگیریم، فعل آنها را در طول تاریخ در نظر بگیریم و موقعیت خود را با اعمال آنها در آن برهه بسنجیم! و مگر این مسئله آسان است؟! دم شتر به زمین می رسد تا کسی بتواند به اینجاها برسد! و الا یک کتاب باز کردن و عمل کردن که کاری ندارد!

بر این اساس باید حرکت کنیم! امر به معروف واجب است و براساس آن جلو می آییم، و همین طور جلو می آییم تا به حدی می رسیم که زنگ خطر به صدا درمی آید؛ اینجا دیگر نمی توانیم جلوتر برویم! حالا دیگر کلام امام باقر علیه السلام جلو می آید! نهی از منکر واجب است و براساس آن جلو می رویم، و همین طور جلو می رویم تا به حدی می رسیم که زنگ خطر به صدا درمی آید و باید توقف کنیم و نباید جلوتر برویم! باید نگاه کنیم و ببینیم که امام علیه السلام در چه محدوده ای به ما اختیار و اجازه داده است؛ اگر پا را از آن حد فراتر بگذاریم، خطر می آید و تهدید می کند!

بر این اساس باید حرکت کنیم؛ ولی ما با آن کلیاتی که در دست داریم، هر کدامان به مقتضای اهواء و آراء خود، کارمان را انجام می دهیم! کلیات هست، اما انطباق آن کلیات با آن جزئیات، مسئله دیگری است!

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۱۲۷.

۲. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۰.

با همین کلیات و با همین آیات، حجّاج بن یوسف استدلال می‌کرد و شیعیان امیرالمؤمنین را می‌کشت! با همین آیات و با همین کلیات آمدند و امام حسین را از بین بردند و گفتند: حکومت، حکومتِ مسلمین است و خلیفه یزید بن معاویه است، و خروج بر حکومت مسلمین و بر یزید بن معاویه حرام است و دفعش واجب است، ولو منجر به قتل بشود! شریح قاضی که از پیغمبر روایت نقل نکرد که پیغمبر فرمودند: هر کسی علیه صحابی بزرگوارم معاویه یا فرزند او یزید قیام کند، ولو فرزندم حسین بن علی باشد، باید او را از بین برد! نه خیر؛ چون پیغمبر هیچ وقت یک چنین حرفی نمی‌زند! همه روایات پیغمبر هم مشخص است، و اخباری هم که از پیغمبر رسیده است محدود است. پس چه کار می‌کند؟ در کلیات دست می‌برد و از کلیات استفاده می‌کند، از آن مسائلی که می‌توان آنها را به هر نحوی برگرداند، استفاده می‌کند و آنها را پیش می‌کشد. بعد قضیه به آنجایی می‌رسد که آن شخصی را که محبوب‌ترین افراد روی زمین نسبت به پیغمبر اکرم است، با خود بیان و کلام پیغمبر باید از بین ببرند؛ یعنی این قدر قضیه تفاوت پیدا می‌کند!

آن مرد شامی وقتی که سرها را در بارگاه یزید آورده بودند، تا چشمش به سر سیدالشهدا علیه السلام می‌افتد، رو به یزید می‌کند و می‌گوید: «یزید، این چه سری است که در مقابل خودت گذاشته‌ای؟»

می‌گوید: «این سر حسین بن علی است که علیه ما قیام کرد، و ما فرستادیم تا او را دفع کنند، و روزگار او به این نحو درآمد!»

گفت: «عجب! پس بگذار حکایتی برای تو نقل کنم:

من در زمان رسول خدا اسلام آورده بودم، ولی اسلام خودم را از اطرافیانم در روم مخفی کرده بودم. بارها می‌شد که به مدینه تردد پیدا می‌کردم؛ در یکی از این سفرها که در مسجد مدینه نشسته بودم، دیدم که صاحب همین سر که در آن موقع طفل چند ساله‌ای بود، با برادرش پیش رسول خدا آمدند و گفتند: «یا رسول خدا و یا جدّاه، ما با هم گُشتی می‌گیریم تا ببینیم که

کدام یک بر دیگری غلبه می‌کند!« حضرت فرمود: «کشتی نگیرید؛ هر کدامتان بروید و خطی بنویسید و بیاورید و به من نشان بدهید تا اینکه من بدانم کدامتان بهتر هستید و غلبه می‌کنید!»

اینها رفتند و هر کدامشان خطی نوشتند و آوردند و به رسول خدا نشان دادند. من هم نشسته بودم و داشتم نگاه می‌کردم، دیدم رسول خدا همین‌طور به این خط‌ها نگاه می‌کند و نمی‌تواند یکی را بر دیگری ترجیح بدهد، و دلش نمی‌آید که بگوید: خط حسین بهتر است یا خط حسن بهتر است! حضرت فرمود: «پیش پدرتان علی ببرید تا او قضاوت کند!»

پیش پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. [حضرت هم نتوانست یکی را بر دیگری ترجیح بدهد و بگوید کدام بهتر است. رسول خدا فرمود: «پیش مادرتان زهرا برویم تا او قضاوت کند!»

رسول خدا وارد منزل حضرت زهرا شد و سلمان هم به دنبالش رفت. وقتی که برگشتند، رو به سلمان کردم و گفتم: قضیهٔ قضاوت به کجا انجامید؟ دیدم سلمان خندید و گفت: «وقتی که این طفلین این خط را آوردند، حضرت زهرا نشسته بود و نتوانست یکی را بر دیگری ترجیح بدهد و دل یکی از آنها را بشکند، لذا گردنبندی از گردن خودش باز کرد که هفت دانه در میان او بود، و گفت: «هر کدام که بیشتر این دانه‌ها را برداشتید، قوی‌تر هستید!»

امام حسین و امام حسن مشغول جمع کردن این دانه‌ها شدند، هر کدام سه دانه برداشتند و سر دانهٔ هفتمی با همدیگر گلاویز شده بودند، در آن موقع جبرئیل را دیدم که آمد و بال خود را به آن دانهٔ هفتم زد و آن را نصف کرد تا نصفی را حسن بردارد و نصفی را حسین بردارد!»

قضیهٔ این‌طور بود، آن‌وقت تو داری با یک‌چنین کسی که جبرئیل و ملائکهٔ آسمان نمی‌توانند تحمل ناراحتی او را داشته باشند، این کار را انجام می‌دهی؟!»<sup>۱</sup>

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَّمِ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۰۹، با اختلاف.

بِعْتَرَقِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُقْتَدِي      مِنْهُمْ أُسَارِي وَ مِنْهُمْ ضُرَّ جَوَابِدَمِ  
منهال می گوید:

در شام حرکت می کردم، از کنار خرابه ای گذر کردم، دیدم صدای ناله و گریه می آید؛ جلو رفتم و دیدم علی بن الحسین در حالی که در غل و زنجیر است از آن خرابه بیرون آمد، و خون از زیر زنجیر بر روی ساق های پایش روان بود. جلو رفتم و سلام کردم و عرض کردم: یا ابن رسول الله، حالتان چطور است و در چه وضع و کیفیتی بسر می برید؟  
حضرت فرمود:

«إِنَّ مَثَلَنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ!»

“ما را می کشند و اسیر می کنند به این صورت که می بینی!”

«إِنَّ الْعَرَبَ أَمَسَتْ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِيهِ، وَإِنَّ قَرِيشًا افْتَخَرَتْ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ!»

«[امسینا معشر أهل البيت مغضوبين مقتلین مُشَرِّدین!]<sup>۲</sup>»

“عرب بر عجم افتخار می کند که پیغمبر از آن اوست، و قریش بر غیر افتخار می کند که پیغمبر از اهل اوست؛ اما ببین که این امت، اهل بیت و عترت او را به چه روزی درآورده اند!”

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

۱. وقعة الطف، ص ۲۷۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۵:

«چه پاسخ می گوید اگر پیغمبر به شما بگوید: چه بجا آوردید شما امتی که آخرین امت ها هستید؟!»

به عترت من و به اهل بیت من، پس از آنکه من از جهان رخت برستم؟! بعضی از ایشان اسیر شدند و بعضی کشته و به خون سرخ خود آغشته گردیدند!»

۲. موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۶، ص ۸۴۴.

مجلس بیست و چهارم

معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و جاهلیت (۱)



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على أهل بيته الطيبين الطاهرين المعصومين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

«ای رسول خدا، اول: همیشه عفو را در برنامه خودت قرار بده، و در آن مواردی که باید عفو نمود، عفو کن و انتقام نگیر! (لذتی در عفو است که در انتقام نیست!) دوّم: عمل به عُرْف و امر به عرف و کار پسندیده و نیکو بنما! سوّم: از جاهلین و افرادی که با اهوای خودشان می‌خواهند با تو برخورد کنند، اعراض کن!»

آیه دلالت دارد بر اینکه انسان باید همیشه از عرف و از مطلب معروف تبعیت کند. حالا عرف چیست و عمل پسندیده به چه می‌گویند؟ و اینکه خدا به رسولش امر می‌کند که «امر به عرف کن» به چه معنایی است؟

---

۱. سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹.

در آیه‌ای از آیات داریم:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۱</sup>

«همیشه باید در امت اسلامی افرادی باشند که اینان مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند، و باید مردم را به هر عملی که خیر و صلاح امت اسلام و افراد مسلمین است دعوت کنند. اینها باید در میان مردم امر به معروف کنند و باید به هر امر پسندیده و هر فعل پسندیده‌ای که معروف است و شناخته شده است و حُسن او آشکار است، دعوت کنند؛ و در مقابل، از منکر هم باید مردم را بپرهیزانند و نهی کنند، و مردم جاهل را که اطلاعی بر حُسن و قبح شرعی و عقلی ندارند، متوجه معروف و منکر کنند!»

عرض شد با توجه به مطالب گذشته، عمل عرف و مردم نمی‌تواند ملاک برای خیر و فساد باشد. مردم در تشخیص صلاح و فساد، دارای افکار ناقص هستند؛ سالیان سال عمل خود را براساس یک شایعه قرار می‌دهند و بعد متوجه می‌شوند که دروغ است. خب اگر قوه تشخیص داشتند، از اول می‌فهمیدند! ده‌ها سال زندگی خود را براساس یک مطلب کذب قرار می‌دهند و بعد متوجه می‌شوند که اشتباه بوده است؛ معلوم می‌شود قوه تشخیص نداشته‌اند!

پس این آیه مبارکه که می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾، منظور از معروف، کدام معروف است؟ آیا معروفی که عرف به آن معروف عمل می‌کند؟ و به عبارت دیگر، تشخیص معروف با عرف و با مردم است؟ ابداً؛ اهواء و آراء مردم در تشخیص یک معروف دخالت دارد و این نمی‌تواند ملاک برای معروف و منکر باشد! هر فرهنگ و هر تمدن و جامعه‌ای به مقتضای آراء جاهلی که دارد، اموری را معروف قرار می‌دهد و اموری را منکر؛ چه بسا این امور از نقطه نظر ثبوت و واقعیت در دو نقطه مقابل هم قرار گرفته

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.



باشند؛ ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ لِيُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.<sup>۱</sup> اموری که مردم به آن عمل می‌کنند و تخطی از آن را منکر می‌پندارند، چه بسا تفاوت فاحشی با امور ثبوتی و نفس‌الامری داشته باشد و بون بعیدی با واقعیت داشته باشد؛ لذا عمل مردم نمی‌تواند ملاک برای عمل ما قرار بگیرد. خیال می‌کنم مطالبی که در روزهای گذشته در این باره عرض شد، کافی و وافی برای ادای این منظور باشد.

در جاهلیت به‌خاطر ترس از إملاق و تنگدستی، فرزندان خودشان را می‌کشتند و کشتن فرزند را برای راحتی زندگی، یک امر پسندیده‌ای می‌پنداشتند! اگر می‌خواهی راحت زندگی کنی، بچه‌هایت را بکش! اگر می‌خواهی آسایش داشته باشی، فرزندان را به قتل برسان! اگر می‌خواهی در این دنیا بی‌دردسر زندگی کنی، بچه‌هایت را از بین ببر!

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ﴾؛ «به‌خاطر ترس از تنگدستی فرزندان را نکشید و از بین نبرید!»

﴿لَنْ نَرْزُقَهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾؛<sup>۲</sup> «روزی آنها به دست ما است و ما بر طبق تقدیر و اندازه‌ای که مقرر کرده‌ایم، روزی آنها را می‌رسانیم.»

شما کاری نداشته باشید و به تعهد خودتان عمل کنید! این بچه اگر مریض شد به شما ربطی ندارد، این بچه اگر سالم ماند به شما مربوط نیست، این بچه اگر از دنیا رفت به شما ربطی ندارد! شما چه کاره هستید؟! مگر حیات خود شما به دست خودتان است؟! شما عرضه ندارید یک ثانیه خودتان را نگه‌دارید، آن وقت به فکر دیگری هستید؟! بر طبق وظیفه‌ای که دارید باید تعهدتان را انجام بدهید، دیگر هر طوری شد به شما مربوط نیست!

در آیه شریفه می‌فرماید:

۱. سوره أنعام (۶) آیه ۱۱۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۹۰:

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند.»

۲. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۱.

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ \* يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup>

بر اساس غیرت جاهلی و غیرت غیر منطقی و باطله‌ای که بر قبایل عرب حاکم بود، اگر آنها دارای دختری می‌شدند، از این قضیه بسیار متأثر می‌شدند؛ غیرت اعراب جاهلی اجازه نمی‌داد که آنها دخترانشان را شوهر بدهند و احساس کنند دخترانشان زیر دست مردان قرار گرفته‌اند و آنها بر اینها حکومت دارند و امر و نهی می‌کنند! این غیرت، غیرت غیر مشروع و غیر واقعی و غیر منطقی و باطل است که بر آن قبایل حاکم بود. به مقتضای این امر معروف و پسندیده در میان آنها، اگر دختری زاییده می‌شد، او را زنده‌به‌گور می‌کردند و از بین می‌بردند!

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ \* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾؛<sup>۲</sup> «وقتی که از آن زنده‌به‌گور رفته در

روز قیامت سؤال بشود: به چه گناهی و برای چه او را زنده‌به‌گور کردید؟!»

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾؛ «صورتش سیاه

می‌شد که عجب، دختر زاییده شده است! (چرا پسر نیست؟!))

﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ﴾؛ «این قدر این مسئله در میان آنها

منکر و ناپسند بود که وقتی به او اطلاع می‌دادند، از قوم و قبیله خودش

فرار می‌کرد و خودش را نشان نمی‌داد!»

﴿أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛ «و بعد با خود تصمیم می‌گرفت

که آیا این دختر را با پستی و با ذلت نگه دارد و این ننگ را برای مدت‌های

مدید به خود بخرد و آن را بزرگ کند، یا اینکه خودش را راحت کند و از

این ننگ بیرون بیاورد و او را زنده‌به‌گور کند؟!»

عجبا! غیرت جاهلی که در میان آنها معروف است، کار را به جایی می‌رساند

که یک موجود زنده و بشرِ حی و یک انسان را که دارای استعدادات و مطالب و

غرائز است، زنده‌به‌گور می‌کنند! این امر منکر چنان در میان آنها معروف می‌شود، و

۱. سوره نحل (۱۶) آیه ۵۸ و ۵۹.

۲. سوره تکویر (۸۱) آیه ۸ و ۹.

امر معروف که پرورش و تربیت دختر است، آن چنان در میان آنها منکر می‌شود که آنها این عمل قبیح را انجام می‌دهند و افتخار هم می‌کنند!<sup>۱</sup>

﴿أَيُّمَسْكُهُمْ عَلَى هُونٍ﴾؛ «آیا با ننگی و با ذلت این دختر را نگه دارد؟!»

خیلی عجیب است! ببینید این مطلبی را که عرف در آن موقع می‌پسندد، آیا واقعاً صحیح است؟! و آیا رسول خدا موظف به این مسئله است و به این ترتیب، امر به عرف کند؟! و آیا ﴿يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ متوجه این قضیه می‌شود؟! یا اینکه نه‌خیر، کار مردم ملاک برای عمل نیست و عمل و قضاوت‌ها و سنت‌های مردم، ملاک برای عمل نیست؛ چون مردم در اهواء و آراء جاهلی بسر می‌برند و با احساسات به قضایا نگاه می‌کنند و عمل آنها نمی‌تواند ملاک برای عمل باشد!

در آیه دیگری داریم:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾؛<sup>۲</sup> «اعراب جاهلی وقتی

برای حج می‌آمدند، به دور کعبه می‌گردیدند و طواف می‌کردند و سوت می‌کشیدند و دست می‌زدند!»

به‌به بیا و ببین چه می‌کنند! این مردم، همین اعراب جاهلی، وقتی که برای حج می‌آیند و به دور کعبه می‌گردند، از نقطه نظر انجام مناسک حج، دارای افکار و عقائدی هستند و با توجه به آن فلسفه و غریزه و فطرت و مسائلی که خداوند به آنها عنایت کرده است، ممکن است بعضی از مسائل را ادراک کنند، و از نقطه نظر کلی ممکن است مطلب درست باشد؛ اما پیاده کردن قضیه و نحوه اجرای آن مسئله کلی مطرح است که گاهی از اوقات به جای «شَعَلْتَنَا»، «شَدْرُسْنَا» درمی‌آید!<sup>۳</sup>

آنها می‌گویند: مکان بیت‌الله مکان مقدسی است، کعبه مکان مقدسی است و

۱. جهت اطلاع بیشتر پیرامون ظلم و کشتن فرزندان در دوران جاهلیت رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۶۴؛ رساله نکاحیه، ص ۲۷.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۳۵.

۳. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۸.

بیت‌الله است، کسی که وارد آن مکان می‌شود باید پاک باشد، باید از آرایش دنیا معرّا باشد، نباید زر و زیور و امثال ذلک به خودش ببندد؛ همه اینها عقاید آنها در آن زمان بود. بنابراین حالا که قضیه از این قرار است، پوشیدن لباس، و زر و زیور به خود بستن و... تمام اینها با آن اهداف و منویات در تعارض است، پس لباسمان را در بیاوریم! زن و مرد لخت و عور به دور کعبه می‌گردیدند و طواف می‌کردند<sup>۱</sup> و سوت می‌کشیدند و دست می‌زدند! این طواف آنها می‌شود! خب معلوم است که این طواف عاقبتش به کجا می‌رسد!

این غلط‌اجرا کردن آن فلسفه در مقام اجرا است! اسلام همان فلسفه عالی حج را به صورت صحیح اجرا می‌کند؛ اسلام می‌گوید: اگر تو بخواهی این عمل را انجام بدهی، با اصل آن فلسفه و مرام در تعارض است؛ تو دارای غرائز هستی، دارای شهوت هستی، دارای احساس هستی، تو هنوز به مقام تجرّد و به مقام کمال اتم نرسیده‌ای و شهوت در وجود تو حاکم است، تو الآن دارای شهوت و غریزه هستی، دارای عواطف و احساسات بشری هستی، تو نمی‌توانی با موجودی برخورد کنی و بتوانی جلوی احساسات خودت را بگیری و بتوانی جلوی این غرائز را بگیری! (من روی این مسائل خیلی دقت دارم و نمی‌توانم مطلب را بیش از این باز کنم!) حالا که غرائز تو به یک غرائز صحیح تبدیل شده است و افکار تو به یک افکار صحیح تبدیل شده است، روی این حساب هر عملی که موجب تهییج غرائز و موجب تحریک شهوت و تهییج این غرائز مادی پنهان در وجود انسان بشود، به حکم عقل و فطرت و به حکم شرع محکوم است! بنابراین، این حج گرچه در راستای آن هدف انجام می‌گیرد، چون منافی با آن اهداف است، بنابراین خود این حج از نظر اسلام محکوم است!

﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ «اینها اشتباه می‌کنند!»

۱. الدرّ المشور، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۵۹.

بنابراین هر عملی که در جامعه به وقوع بپیوندد و موجب برخورد بین زن و مرد بشود، صدای زن را مرد بشنود و موجب تهییج بشود، این عمل صحیح نیست و ناپسند است!

اسلام همین عمل را به صورت صحیح و به صورت منطقی درمی آورد و می گوید: درست است که این مکان مقدسی است، و اظهار شخصیت در این مکان ممنوع است، اظهار علم و شئون دنیوی در این مکان ممنوع است، اظهار ثروت در این مکان ممنوع است، اینجا حج است و اینجا حرم خدا است، و غیر در حرم خدا راه ندارد، در حرم خدا تقیدات راه ندارد، این تقیدات برای خارج از اینجا است؛ خارج از اینجا برو و هرکاری خواستی بکن! وقتی اینجا می آیی، نه علم داری، نه ثروت داری، نه رئیس هستی، نه مرئوس هستی، نه آمر هستی و نه مأمور هستی، یک فرد عاری از تمام شئون اجتماعی هستی! حالا به جهت انطباق بین ظاهر و باطن، ظاهر را طوری قرار می دهیم که نمایانگر و نشان دهنده باطن باشد؛ دوتا پارچه، یکی به کمرت می بندی و یکی هم روی دوشت می اندازی، و دیگر تمام است! احرامت حتی اگر به اندازه یک سانت دوخته باشد، درست نیست؛ اگر به این لباس زر و زیوری باشد درست نیست؛ اگر همین انگشتری که مستحب است، جهت زینت باشد صحیح نیست؛ ساعتی که به دست می بندی اگر جنبه زینتی داشته باشد صحیح نیست؛ تمام اینها را باید کنار بگذاری! فخر فروختن حرام است، دشنام دادن حرام است؛ مسائلی که آن مسائل، شخصیت انسان را مطرح می کند، تمام آنها را باید کنار بگذاری، و فقط و فقط «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» و السلام! این فلسفه حج می شود!

بنابراین ما می بینیم آن عملی که مردم صحیح می پندارند، آن عمل صد در صد منکر است؛ و آن عملی که منکر می دانند، صد در صد صحیح و مطابق با واقع است! پس چطور ممکن است که شارع امر کند به ﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾؟! کجا پیغمبر می تواند مردم را امر کند به ﴿وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ﴾؛ «عرفیات و آنچه را مربوط به عرف است انجام بدهید»؟! ابداً امکان ندارد!

در اینجا مسئله مربوط به این بود که ما در قضیه عمل به عرف، خود عرف را در نظر بگیریم، نه خود را جدای از عرف؛ به عبارت دیگر، از نقطه نظر عمل، ملاک ما برای عمل، جامعه و افراد باشد. در اینجا قطعاً این مسئله عرفی نیست، بلکه خلاف عرف است و اسلام تمام هم و غمّش بر رد و محکوم کردن و کوبیدن این عمل است! این یک مطلب است.

مطلب دیگر اینکه یک وقت ما خود عمل را فی حدّ نفسه نگاه می کنیم و می بینیم؛ من باب مثال: فرض کنید اگر کسی در دنیا هم وجود نداشته باشد، و تنها من در این دنیا باشم، آیا باید این عمل را انجام بدهم یا ندهم؟ به عبارت دیگر، مسئله در اینجا به شخص برمی گردد، نه به جامعه؛ و اگر جامعه ای هم وجود نداشته باشد، خود فرد در اینجا چه لحاظی می تواند بکند و خود شخص چه عملی باید در اینجا انجام بدهد؟ در اینجا مسئله به دو صورت است:

**صورت اوّل:** یک وقت آن عملی که من انجام می دهم و آن را عرف می دانم، خودش فی حدّ نفسه عمل صحیحی است، اما با ملاکاتی که شارع قرار داده است، در تضاد است؛ من باب مثال: فرض کنید می بینیم که احياء قبرستان، گل کاری و کاشتن درخت و سرسبز نمودن قبرستانها خودش فی حدّ نفسه یک عمل خیلی خوبی است و در شرع هم وارد شده است، و احياء و عمران اراضی یکی از دستورات اُکید شرعی است! چقدر ما در شرع دستور داریم:

اراضی را آباد کنید و کشاورزی کنید! کسی که اراضی را آباد کند، به هر درختی که در روی زمین بکارد، خدا به او یک درخت در بهشت می دهد، و خدا به او چقدر ثواب می دهد!<sup>۱</sup>

و ما از این دسته روایات زیاد داریم؛ ولی صحبت در این است که اگر این عمل را در قبرستان انجام بدهیم، آیا این عمل با آن ملاک کلی که شارع در اختیار ما

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۶۰؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۰۵؛ نهج الفصاحة، ص ۷۰۷.

قرار داده است، در تضاد است یا در تضاد نیست؟

می‌بینیم که در تضاد است، چون قبرستان باید محلّ عبرت باشد، قبرستان باید جایی باشد که مردم وقتی می‌روند عبرت بگیرند؛ نه اینکه به گل و بلبل نگاه کنند و با باغ و ﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾<sup>۱</sup> اشتباه بگیرند، آن دیگر محلّ عبرت نیست! مردم وقتی که وارد قبرستان می‌شوند و نظر به این قبور می‌کنند، باید روزی این مسئله برای آنها هم تداعی بشود!

من اخیراً روزی در همین بهشت زهراى طهران رفتم، وقتی که وارد این بهشت زهرا شدم و برگشتم، تنها چیزی که ابداً در نظرم نیامد، عبرت از این مردگان بود! این قدر درخت و گل و دسته‌های گل و بیاوبرو و امثال ذلک بود که ابداً برای بنده عبرت نبود! حالا شاید بنده این طور بومد ولی شما فرق می‌کنید! من فقط به این درختان سرسبز و گل‌ها و دسته‌های گل و اینها نگاه می‌کردم تا اینکه یکی دو ساعتی که آنجا بودیم، تمام شد و رفت! این چه قبرستانی است؟! کجای این مورد نظر شرع است؟! کجای این مورد نظر شارع است؟! این همه در روایات تأکید داریم که اقلّاً هفته‌ای یک بار به قبرستان بروید، صبح پنجشنبه را هم انتخاب کنید و بین الطلوعین هم باشد!<sup>۲</sup>

مرحوم قاضی در دستوری به شاگردانشان فرموده‌اند:

صبح در بین الطلوعین به قبرستان بروید، و یک فاتحه بخوانید - حتّی قرآن هم نخوانید - و کناری بنشینید و سکوت کنید و به عاقبت کار بیندیشید!<sup>۳</sup>  
بینید یک روز اینها در همین قبرستان می‌آمدند و به جای شما می‌نشستند و برای مردگان فاتحه می‌خواندند، الآن شما برای اینها آمده‌اید و فردا دیگران برای شما

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۵.

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ کامل الزیارات، ص ۳۲۰؛ الأصول الستة عشر، ص ۱۲۶؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۶۸۸.

۳. مطلع انوار، ج ۲، ص ۱۱۱؛ مهر تابناک، ص ۲۵۰.

می آیند! اینها را در ذهن بیاورید! با گل و بلبل و سرو و سنبل، آیا یک چنین معنایی در ذهن می آید؟! ابدأ نمی آید! بروید و بنشینید و تأمل و تفکر کنید! اما می بینیم که در قبرستان های ما دارند درخت می کارند و از بین می برند و از صورت مقابری درمی آورند و تبدیل به پارک و تفریحگاه و تفریحگاه می کنند؛ تمام اینها خلاف اسلام است!

این مسئله گل کاری فی حد نفسه خوب است، ولی پیاده کردن این مسئله در این جایگاه، چون مخالف با آن ملاک شرع است، اشکال دارد و نباید انجام داد!

من باب مثال: صله رحم خیلی خوب است، دید و بازدید با اقوام خیلی خوب است، رفت و آمد با آنها موجب ائتلاف و استیناس می شود؛ تمام اینها خوب است! چقدر ما در روایات راجع به این رفت و آمدها تأکید داریم! چقدر راجع به الفت تأکید داریم:

خداوند جامعه ای را که با هم در انس و الفت نباشند، مبغوض می دارد؛ و

خداوند جامعه مسلمینی را که با هم در انس و ائتلاف باشند، محبوب می دارد!<sup>۱</sup>

این قدر ما روایات و دستور و امثال ذلک در مورد رفت و آمدها و صله رحمها و رسیدن به حوائج دیگران تأکید داریم، إلی ماشاءالله!<sup>۲</sup> تمام اینها به جای خود محفوظ؛ اما دید و بازدید در نوروز اشکال دارد و نباید انجام داد، چون این سنت، سنت فرس و سنت جاهلی است و اسلام این سنت را محکوم کرده است! نوروز نباید در اسلام باشد و عید نوروز حرام است!<sup>۳</sup>

منصور دوانیقی در سالی که می خواست به مکه برود و مصادف با ایام حمل شده بود، به مدینه آمد و بار عام داد: ایام نوروز است، افراد تشریف بیاورند و صله بگیرند! به دنبال موسی بن جعفر فرستاد، حضرت پیغام دادند که من نمی آیم، با این عبارت:

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۷۷.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر از دیدگاه اسلام درباره نوروز، رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام.



إِنَّهُ سُنَّةُ الْفُرْسِ؛ «این سنت که هر سال نوروز را جشن بگیرند، سنت فرس، زرتشتی‌ها، گبرها و افراد جاهلی است!»  
 و محابا الإسلام؛ «اسلام این سنت جاهلیت را محو کرده و کنار گذاشته است.»  
 بالأخره اسلام هم خودش مکتب دارد، ما که مثل سابقی‌ها و شاهنشاه نیستیم که بگویند: «ما تاریخ دو هزار و پانصد ساله داریم!» ما که مثل این ملیون نیستیم که بگویند: «ما اول ایرانی هستیم و بعد مسلمانیم!» مبارک خودشان باشد! ما مسلمانیم؛ چه ایرانی باشیم، چه افغانی باشیم، چه هندی باشیم، چه پاکستانی و چه عرب! مسلمان، مسلمان است؛ چه فرقی می‌کند؟!

لذا در مملکت اسلامی مرز وجود ندارد؛ مرزی که خطی روی یک تخته بکشند و آن را ترسیم کنند! آیا اسلام می‌گوید که این مرز است؟! آیا مرزی که با دو تا خط از سر بنده و غیر بنده دربیاید واقعاً مرز است؟! اسلام می‌گوید: مرز نداریم، بین ایران و پاکستان مرز نیست، آنها مسلمان‌اند و ما هم مسلمان هستیم و مرزی نیست! بین ایران و ممالک غرب مرز است، آنها کافرند و ما مسلمانیم؛ بین ما و ممالک استعماری مرز است، آنها مستعمرند و آیدای شیطان هستند و می‌خواهند بر جامعه اسلامی مسلط بشوند. مرز آنجاست، نه اینکه مرز روی نقشه و جغرافیا باشد؛ این که مرز نیست! این خاک که همان خاک است! به جان شریف سرکار، این تپه با آن تپه، این کوه با آن کوه، این زمین با آن زمین هیچ فرقی نمی‌کند! ابداً، به اندازه یک سر سوزنی فرق نمی‌کند! مرز، مرز کفر و اسلام است، مرز شرک و ایمان است؛ نه مرز طبیعی!

لذا در اینجا باید خوب دقت کنیم و ببینیم که مسئله از چه قرار است و مطلب به چه صورت است و اسلام دارد چه مسئله‌ای را برای ما به وجود می‌آورد، و ما در کجا داریم سیر می‌کنیم، در کجا هستیم و این مطلب را از کجا گرفته‌ایم!

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

۲. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۲۴۸.

قبرستان باید جایی باشد برای اینکه مردم عبرت بگیرند! محلّ عبور و محلّ عبرت است! حالا اگر اینها را به باغ تبدیل کنیم، نمی‌شود! صلّه رحم و دیدن، یکی از مسائل مهم است، حالا اگر قرار باشد که در نوروز باشد، نمی‌شود! امام کاظم علیه السّلام فرمودند:

و محّاها الإسلام، و معاذ الله أن نُحییَ ما محّا الإسلام؛<sup>۱</sup> «و اسلام آن را محو کرده است، و پناه بر خدا از اینکه ما احیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده و از بین برده است!»

و بر همین اساس، روایات مجعول را می‌توان با این روایات که ملاک را به دست می‌دهند، تشخیص داد؛ آن‌هم چه مجعولاتی!

عید ما عید غدیر است، عید ما عید فطر است، عید ما عید مبعث است و عید ما عید قربان است؛ اینها اعیاد ما هستند! اعیاد ما اعیاد ائمه علیهم السّلام هستند و مجالس عزای ما تنها مجالس عزای ائمه علیهم السّلام است؛ شیعه این را می‌گوید و ما غیر از این چیزی نداریم. حالا اگر قرار باشد که ما این دید و بازدید را در این ایام نوروز انجام بدهیم، با آن ملاک کلی در تعارض واقع می‌شود و محکوم است، و نباید انجام بدهیم! لذا برای به دست آوردن ملاک، باید خیلی دقت کرد.

**صورت دوّم:** ما یک سری کارهایی داریم که این کارها در زمان سابق نبوده است و با خود این ملاکات شرعی هم در تعارض نیست و چه بسا با کلیات آنها در تفاهم و در توافق است و اشکالی ندارد؛ مثلاً چاه آب زدن، انهار جاری کردن، کاشتن درختان، مزارع را سرسبز و آباد نمودن، که تمام اینها ممدوح و مورد نظر شارع است. امیرالمؤمنین علیه السّلام و خود ائمه چقدر باغ داشتند و به مزارعشان رسیدگی می‌کردند و آباد می‌کردند! یک روز امیرالمؤمنین را دیدند که بر مرکبی دارد محموله‌ای را می‌برد، شخصی از آن حضرت سؤال می‌کند: «یا علی، چه بر این مرکب

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

داری؟» حضرت می‌فرماید: «سی هزار (یا سه هزار) درخت خرما!»<sup>۱</sup> خب حضرت که دروغ نمی‌گوید! حضرت هسته‌های خرما را جمع کرده بود و داشت می‌برد که بیرون مدینه بکارد! هرگز زمین چنین نمی‌کند که آن هسته‌ای را که علی بکارد درنیآورد! سی هزار درخت خرما! حضرت تمام اینها را کاشت و آباد کرد و یک دانه از این درخت‌ها را هم برای خودش برنداشت و همه را وقف کرد! وقف فقرا، وقف قبیله‌ها، ایتام و... و همه در تاریخ ثبت است.

حضرت چشمه و قنات حفر می‌کردند و وقتی که آب بیرون می‌زد، برای فلان قبیله وقف می‌کردند؛ حضرت چاه می‌زدند و وقف می‌کردند برای کجا؛ و همه اسنادش در تاریخ هست.<sup>۲</sup>

خب این خیلی کار پسندیده‌ای است! حالا اگر ما در اینجا یک روز را به نام روز درختکاری قرار بدهیم، کار خیلی خوبی است و اشکالی ندارد و با آن ملاک منافاتی ندارد.<sup>۳</sup>

پرستاری و حمایت از مرضی کار خیلی پسندیده و خیلی خوبی است. چه کاری بالاتر از این است که یک شخص برود و با مرضی که کسی ندارد و هم‌نشین و جلیسی ندارد، صحبت کند و کارها و مسائلش را انجام بدهد، مرهم بگذارد و با او صحبت کند؟! مداوای مریض و پرستاری از مریض خیلی خوب است. حالا اگر ما یک روز را به‌عنوان روز پرستار قرار بدهیم خیلی خوب است. چه اشکالی دارد؟! البته زن و مرد، نه فقط زن!

رعایت پدر و مادر خیلی خوب است؛ مهم‌ترین دستوری که ما داریم، رعایت

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۴.

۲. جهت اطلاع بر متن وصیت‌نامه مکتوب حضرت امیر علیه السلام که در آن لیستی از موقوفات خود را نام برده‌اند، رجوع شود به الکافی، ج ۷، ص ۴۹ - ۵۲.

۳. جهت اطلاع بیشتر پیرامون وجوب احیای سنن حسنه و پرهیز از سنن سیئه رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۲۴۸.

پدر و مادر است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛<sup>۱</sup> بعد از توحید و بعد از انجام فرائض، هیچ عملی بالاتر از احترام به پدر و مادر و اطاعت از دستورات آنها نیست! این قدر تأکید آمده است؛ إلی ماشاءالله!<sup>۲</sup> حالا اگر ما یک روز را به عنوان روز مادر قرار بدهیم خیلی مناسب است، البته روز پدر هم قرار بدهیم، یا روز پدر و مادر. چرا فقط مادر تنها؟! هر دو با هم: پدر و مادر؛ این خیلی خوب است!

به طور کلی اگر ما عمل خودمان را بر طبق آن ملاکاتی که در شرع داریم، قرار بدهیم، اشکال ندارد و خیلی هم پسندیده است؛ اما نکته در اینجا است که رسیدن به آن ملاکات، کار هر کسی نیست! برای رسیدن به آن ملاکات باید فقه بخوانید، اصول بخوانید، تفسیر بخوانید، تاریخ ائمه را بخوانید، اجتماعیات بخوانید، باید فلسفه بخوانید، باید عرفان بخوانید و بعد از همه اینها، خودتان نیز باید به عرفان و روح شرع متحقق شوید؛ اینجا است که همه پایشان می لغزد! گفت: «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!» تمام اینها را که خواندی کافی نیست؛ باید روح شما روح شرع را مس کند و باید وجدان شما به عمق و حقیقت دین برسد و آن نفحات روحانی عالم قدس بر وجنات شما و بر ضمائر شما بتابد، وإلا نمی توانید و اصلاً نمی شود!

بله، عمل به ملاکات مستحسن است و عمل بر طبق آنها در جامعه به عنوان یک سنت سنیه خیلی ممدوح است؛ ولی ما چگونه به آنها دسترسی پیدا کنیم؟! یادم می آید چند سال پیش داشتم صحبت یکی از آقایان و علمای معروف، مرحوم حاج شیخ فضل الله محلاتی - مرد خوبی بود، خدا رحمتش کند - را می شنیدم؛ ظاهراً سال بعد از اینکه ایشان در آن قضیه دلخراش سقوط هواپیما توسط صدام لعین به شهادت رسیده بودند، صحبت ایشان را گذاشته بودند و من داشتم گوش می دادم. دیدم ایشان مطلبی گفتند، و من از آن مطلب به نکاتی رسیدم. ایشان مرد خوب و

۱. سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۳.

۲. رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۷ - ۱۴۷.

خوش نفسی بود و در کار خودش ظاهراً شخص صادق بود، و من صحبتی از ایشان شنیدم و دیدم در صحبت‌های خودش قصد تقرّب و قصد خیر را لحاظ می‌کند؛ لذا برای ایشان طلب مغفرت و رحمت کردم. ایشان می‌فرمودند:

در آن دوران مسائل انقلاب که ظاهراً آن شب آخر بود که دیگر مسائل داشت تمام می‌شد و قضایا داشت فیصله پیدا می‌کرد، آمدند و به ما گفتند: «ما یک فرستنده در اختیار گرفته‌ایم و از یک نقطه می‌توانیم اخبار و مطالب شما را به گوش مردم برسانیم.» فوراً ما حرکت کردیم و آمدیم و به آنجا رفتیم و گفتیم: خب ما چه چیزی بگوییم؟ گفتیم: مطلب انقلاب و اولین خبر و اولین ایده و مسئله‌ای را که با انظار و با اهداف انقلاب اسلامی ایران مطابق است، در آنجا مطرح کنیم. لذا سرودی در آنجا گذاشتیم - که لابد رفقا می‌دانند - و بعد کم‌کم مطالب دیگر آمد و خلاصه بحمدالله این مسئله به پیروزی رسید و مردم مسلمان بر قوای طاغوت، فاتح و غالب آمدند و مسئله فیصله پیدا کرد. من وقتی این مسئله را شنیدم، به یاد مطلب یکی از بزرگان افتادم که ایشان در همان زمان می‌فرمودند:

چه خوب بود که به جای این مطالبی که در همان ابتدای کار منتشر شد، آن مطالب توحیدی و آن کلامی منتشر می‌شد که پیغمبر اکرم هنگام فتح مکه و هنگام از بین بردن طاغوت و از بین بردن بت‌ها و از بین بردن شرک و کفر، در عاصمه عربستان و مرکز و محور انتشار اخبار در جزیره العرب فرمودند.<sup>۱</sup> هنگامی که سپاه مسلمین آمدند و بر شرک و بر کفر غلبه کردند و بت‌ها را شکستند و توحید را جایگزین شرک کردند و اسلام را جایگزین کفر کردند، در یک چنین شرایطی پیغمبر اکرم دستور دادند تا این‌طور ندا کنند و خود حضرت هم آمدند، و داریم که: دست‌ها را به پرده کعبه زدند و این کلمات را گفتند:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ

عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، يُحْيِي وَيُمِيتُ، وَيُؤْتِي وَيُحْيِي، وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.<sup>۱</sup>

نگاه کنید و ببینید که پیغمبر چه کار دارد می کند و چه دارد می گوید! او کجاست!؟

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ... أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَأَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ؛ «فقط او به تنهایی همه را از بین برد!»

ما و شما چه کاره هستیم؟! وقتی که پیغمبر توحید را جایگزین شرک و بت نمود، ببینید چه دارد می گوید؛ ندای توحید دارد سر می دهد:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...؛

«فقط تو خدا هستی، فقط حمد اختصاص به تو دارد، فقط کمک از تو برمی آید، هیچ وجودی غیر از تو نیست، هیچ تعین و هیچ تشخیصی غیر از تو نیست، همه کارها به دست توست، سلطنت به دست توست، میراندن و احیاء به دست توست!»

پیغمبر این شعار را در آن موقع داد؛ حالا ما که در یک چنین زمانی که طاغوت از بین رفته است، شرک از بین رفته است، کفر از بین رفته است، آیدای استعمار قطع شده اند و می خواهیم نظام توحید را جایگزین نظام کفر کنیم، باید به جای سرودها و به جای مسائل کذایی، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را پخش کنیم! اما به جای این حرفها، سرود می گذاریم!

اینجا است که تفاوت بین انظار و بین افکار، خودش را نشان می دهد و در اینجا است که رسیدن به ملاک، خودش را نشان می دهد! گفت: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!»<sup>۲</sup> ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾!

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۰، با قدری اختلاف؛ مصباح المتهجد، ج ۱، ص ۵۰.

۲. دیوان حافظ، (پژمان)، غزل ۵.

لذا برای رسیدن به عرف و رسیدن به معروف: ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۲</sup>، ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>۳</sup> باید به این ملاکات رسید؛ اگر خودمان هم نمی‌رسیم، باید از کسی بگیریم که او رسیده باشد! اینجا می‌توانیم مصداق این آیه واقع شویم.

امام سجّاد علیه السلام راجع به افرادی که برای مصاف با سیدالشهدا علیه السلام آمدند، می‌فرماید:

يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ؛<sup>۴</sup> «اینها آدم‌هایی بودند که آمده بودند و می‌خواستند به واسطه از بین بردن امام حسین، به خدا تقرّب پیدا کنند!»  
 حالا اگر نگوییم همه آنها، بعضی از آنها این طوری بودند! عرف این است!  
 اگر سر و کار ما با عرف بیفتد، به اینجا می‌رسیم: «يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ!»  
 طوری برای مردم شام تبلیغ کرده بودند و طوری مسئله را برای آنها جا انداخته بودند که واقعاً امام حسین علیه السلام را یک آدم خارجی می‌دیدند! وقتی داشتند اسرا را می‌آوردند، مردم روی کوی و برزن و پشت‌بام می‌رفتند و از پنجره هلله می‌کشیدند و خنده می‌کردند و کف می‌زدند که: «دارند خارجی‌ها را می‌آورند، و اینها بر امیر المؤمنین یزید خروج کرده‌اند!» حالا احمق‌ها نمی‌دانند که همین امیر المؤمنین آنها، کنار گوششان چه کارهایی دارد انجام می‌دهد! آن وقت اینها خارجی می‌شوند!  
 اما اهل بیت چه کار کردند؟! مگر اهل بیت ساکت نشستند! اصلاً یزید توطئه کرده بود؛ توطئه یزید این بود که مجلس و موقعیت را طوری ترتیب بدهد که اصلاً تمام اهل بیت را در همان شام از بین ببرد و مسئله را تمام کند! با آن جلال و آن

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳.

۲. سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۷.

۳. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۴.

۴. الأمالی، شیخ صدوق، ص ۴۶۲: «كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ.»

موقعیت و ... بیاید و بعد هم تمام اینها را از بین ببرد!

عبدالله العلائلی در کتاب خود راجع به تاریخ سیدالشهدا علیه السلام می‌نویسد:  
تمهید یزید در آن موقع به نحوی بود که اصلاً آثاری از ائمه و سیدالشهدا  
دیگر باقی نماند! لذا در وهله اول می‌خواست از هر وسیله‌ای برای إرعاب  
و إسکات اینها استفاده کند و بعد هم اینها را از بین ببرد و قضیه را تمام  
کند؛ اما اینها آمدند و زیر و رو کردند و شام را به هم ریختند!  
مگر کسی می‌تواند جلوی حضرت زینب را بگیرد؟! دختر امیرالمؤمنین  
است! مگر کسی می‌تواند حضرت سجاد را إسکات کند؟! اینها مقام امامت دارند!  
خلاصه، کار به آنجایی رسید که مسئله علیه یزید تغییر پیدا کرد و یزید که دید  
چاره‌ای ندارد، شروع به استمالت و دل‌جویی از اهل بیت کرد:

من انجام ندادم، من راضی نبودم! خدا پسر مرجانه را لعنت کند، او انجام  
داد، بدون اذن من بود! (و امثال ذلک).<sup>۱</sup>  
یزید یک روز اهل بیت را به مجلسش دعوت کرد و پس از عذرخواهی و  
اعتذار از مسائلی که اتفاق افتاده بود، به آنها پیشنهاد کرد:  
شما در هر جایی می‌توانید باشید: می‌توانید به مدینه برگردید یا در همین جا  
منزل کنید؛ دیگر اختیار با شما است!

حضرت سجاد علیه السلام رو به یزید کردند و فرمودند:

سه خواهش از تو دارم؛ خواهش اول اینکه: سر پدر ما را به ما برگردانی!  
تقاضای دوم اینکه: آنچه از اموال از ما به نهب و غارت رفته است، به ما  
بازگردانی! و سوم اینکه: اگر قصد از بین بردن من را داری، یک نفر را با  
این اهل بیت به مدینه بفرستی!

یزید گفت:

و اما برگرداندن سر، که محال است. و اما از اموال، آنچه را که از شما  
برده‌اند، من به اضعاف مضاعف می‌پردازم!

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۰۶؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۳۲.



حضرت فرمودند:

ما از این اموال، منظور مادی نداریم، بلکه در این اموالی که به سرقت رفته است، لباس‌هایی بوده است که با دست مادرم فاطمه زهرا بافته شده بود، و قِلاده و گردنبندی بوده است که به گردن آن حضرت افتاده بوده است!

یزید گفت:

و اما مطلب سوّم اینکه: خودت این قافله را به مدینه برمی گردانی!<sup>۱</sup>  
دستور می‌دهد نعمان بن بشیر بیاید و به جای شترهای عاری و برهنه‌ای که در تمام طول این سفر، اهل بیت بر آنها سوار شده بودند، کجاوه و هودج درست کنند؛ و دستور می‌دهد افرادی که بر اهل بیت احاطه داشتند و سرها را حمل می‌کردند و دائماً چشمشان به اهل بیت می‌افتاد، در دورادور حرکت کنند و از دور، مراقب باشند!<sup>۲</sup>  
به این کیفیت اهل بیت به سمت مدینه حرکت می‌کنند. نزدیک مدینه که می‌رسند، حضرت سجّاد بشیر بن جدّلم را طلب می‌کند و می‌فرماید: «آیا از شعر بهره‌ای داری؟» عرض می‌کند: «بله، یا ابن رسول الله!» حضرت می‌فرماید: «پس برو و با اشعار خود مردم را از آمدن ما باخبر کن!»

بشیر وارد مدینه می‌شود، هرکسی از او سؤال می‌کند که چه خبر است؟ چطور است؟ جوابی نمی‌دهد تا اینکه به قبر پیغمبر اکرم می‌رسد، آنگاه این اشعار را می‌خواند:  
یا أَهْلَ یَثْرَبَ لَا مُقَامَ لَکُمْ هَـٰهَا قُتِلَ الْحَسِیْنُ فَادْمَعِی مِدْرَارُ  
و الْجِسْمُ مِنْهُ بِکَرِیْبًا مُضَرَّجٌ وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقِنَاةِ یُدَارُ  
«ای اهل مدینه چه نشسته‌اید که اینک اهل بیت پیغمبر از راه می‌رسند! مردم مدینه کجا بودید ببینید که بدن پسر پیغمبر را بر روی زمین انداختند و سرش را بر نیزه از این شهر به آن شهر بردند؟!»

۱. اللّهوف، ص ۱۹۴.

۲. وقعة الطفّ، ص ۲۷۲.

تمام مردم مدینه بر سر زنان، حرکت کردند و صدای خود را به «وا محمداه!» بلند کردند و به طرف بیرون حرکت کردند تا به این قافله رسیدند.<sup>۱</sup>

نقل می کنند:

محمد بن حنفیه خدمت علی بن الحسین آمد و صدا زد: «یا ابنِ أُخَى، اَیْنَ أُخَى؟! ای پسر برادر، چرا بی برادر آمده ای؟!»

حضرت می فرماید: «یا عَمَّاهُ، أَتِیتُکَ یَتِیْمًا!... یا لَیْتَ کُنْتَ حاضِرًا حَتَّى تَرَى أَخالکَ کَانَ یَسْتَغِیثُ فِلا یُغَاثُ، وَ یَسْتَعِیْنُ وَ لا یُعَانُ عَلَیْهِ!» «ای عمو، ای کاش در کربلا بودی و برادرت را می دیدی که مدام استغاثه می نمود و جوابی نمی شنید، استعانت می نمود و کسی نبود کمکش کند!»

«قتلوه عطشاناً!»<sup>۲</sup> [«او را لب تشنه شهید کردند!»]

أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَىُّ مُنْقَلَبٍ

یَنْقَلِبُونَ!

۱. اللهوف، ص ۱۹۸.

۲. ناسخ التواریخ، مجلدات سیدالشهدا علیه السلام، ج ۳، ص ۱۷۷.

مجلس بیست و پنجم

معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و جاهلیت (۲)



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا و نبينا  
و حبيب قلوبنا و طيب نفوسنا أبي القاسم المصطفى محمد  
و على آله الطيبين الطاهرين  
و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

قال الله تعالى في كتابه:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾<sup>۱</sup>

یکی از مطالب مطروحه در السنه فقهاء این است که: آیا ملاکات کلی و احکام کلیه‌ای در شرع وجود دارد که بتوان از آن در هر برهه و زمانی و در هر موقعیت و ظرفی، استفاده خاصی نمود؛ یا اینکه باید در عمل کردن به مصادیق مسائل مطروحه در شرع، به مصادیق خاص زمان شارع اکتفا شود؟ به عبارت دیگر: آیا ما می‌توانیم در مصادیقی که با آنها برخورد می‌کنیم، از یک ملاک کلی استفاده

---

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۹. روح مجرد، ص ۱۸۷:

«عفو و اغماض را پیشه خود کن؛ و به کار ستوده شناخته شده، مردم را امر کن؛ و از مردمان جاهل روی گردان!»

کنیم، یا اینکه مصادیقِ همان ملاک‌های کلی هم باید به دست شارع باشد؟ با توجه به مطالبی که عرض شد، پاسخ این سؤال روشن می‌شود که نه‌خیر، دین مقدس اسلام به لحاظ تکامل و رشدی که لازمهٔ بقاء و استمرار او است، با در اختیار قرار دادن ملاکات و کلیات، مصادیق آنها را هم در هر زمانی در اختیار انسان قرار داده است و عمل بر این مصادیق، توفیقی و تعبّدی نیست. ولی صحبت در این است که پی بردن به این ملاکات - البته نه همهٔ آنها - یکی از مشکل‌ترین مشکلات است؛ و همان‌طوری که دیروز عرض شد، برای رسیدن به این منظور، صرف بحث و تدریس و تدرّس و تحقیق و تدقیق در متون و آثار، کفایت نمی‌کند و مطلب بالاتر از این و مهم‌تر و دقیق‌تر از این قضیه است. ولی همیشه بحث در صورت ثبوت موضوع است؛ به عبارت دیگر: در هر جا که موضوع تحقیق پیدا کند، حکم هم مترتب می‌شود.

اگر ما بخواهیم این بحث را از جنبهٔ فنی به مرتبهٔ خطابی بیاوریم، باید مطلب را به این نحو ادامه بدهیم:

ما در قرآن مجید آیاتی می‌بینیم که این آیات یک ملاک کلی برای ما بیان کرده‌اند؛ مثلاً در آیات مربوط به اعداد در قبال مشرکین و مخالفین، می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾<sup>۱</sup> «ای مسلمین، تا آنجا که در توان دارید برای مقابله با کفار و

مشرکین، به تجهیز قوا و نیرو پردازید!»

و این یکی از احکام واجب و ضروری دین اسلام است؛ یعنی به هر مقدار که در توان دولت و حکومت اسلامی است باید برای جلب نیرو و تحصیل عده و غده، جهت خنثی نمودن و اِرعاب و تخویف دشمنان اسلام بکوشد؛ و این یکی از واجبات است!

۱. سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

در زمان رسول اکرم، إعداد قوه به یک صورت بود و در این زمان به صورت دیگری است؛ در آن زمان، شمشیر و نیزه و تیر و کمان و اسب و مرکب و امثال ذلک بود و در این زمان، تمام اینها به کناری رفته و سلاح‌های جدیدی جایگزین شده است. به عبارت دیگر: جنگ در آن زمان، جنگ مردانه بود و در این زمان، نامردانه است! در آن زمان، مقابله مقابله تن به تن بود ولی در این زمانه، نامردانه دکمه‌ای را فشار می‌دهند و یک شهری از بین می‌رود؛ این می‌شود جنگ نامردانه! ولی در همین صورت و با همین کیفیت، اسلام باید با مشرکین مقابله کند و چاره‌ای نیست! همان‌طور که مشرکین در صدد إعداد قوا هستند، اسلام هم باید در صدد إعداد قوا بیاید و بلکه بالاتر.

خدا استعمار را لعنت کند! زمان و اوقاتی بر ما گذشت که کشور اسلامی ما یکی از بزرگ‌ترین و بلکه بتوان گفت بزرگ‌ترین حدّ مرزی جغرافیایی را در تاریخ داشت؛ ولی سیاست‌های حکام نادان و پادشاهان خودپرست و دنیاپرست و شکم‌پرست، و در رأس همه این امور، استعمار زیرک و زرنگ و گوش‌به‌زنگ، این کشور اسلامی را تکه‌تکه نمودند و به این کیفیت درآوردند. آنها برای از بین بردن اسلام بیدارتر و هشیارتر از ما بودند! کشور اسلامی عثمانی را به هجده قسمت تجزیه کردند!

این ممالک عربی که الآن می‌بینید در هر یک و جب، یک مملکت درست شده است، همه‌اش کار انگلیس است. امروزه تمام دنیا دارد زیر سیاست‌های نیرنگ‌بازانه انگلیس می‌چرخد؛ و کسی از این نکته اطلاع ندارد! اینها آمدند و همه کشورها را تکه‌تکه کردند که هیچ قدرتی نتواند در مقابل آنها بایستد، تا بیایند منابع اسلام را غارت کنند و امکانات را در خدمت خودشان بگیرند.

یکی از ارحام و آشنایان ما که در زمان شاه سابق مدتی در همین شرکت نفت بود، برای من گفت:

یک روز من با یکی از همین مأمورین عالی‌رتبه انگلیس آشنا و رفیق شدم. پس از ارتباط و مراوده، یک روز از او سؤال کردم: شما کی می‌خواهید دست از سر ما بردارید و ما را راحت بگذارید؟!!

اول استیحا ش کرد: «آقا این حرف‌ها چیست و به ما چه مربوط است؟! این مسائل یعنی چه؟ مسائل طبق قرارداد و اینها انجام می‌شود.»

گفتم: نه، با تو شوخی ندارم، شما کی می‌خواهید دست از سر ما بردارید؟! گفت: «جوابش را بعداً به شما خواهم داد!»

رفت و دو روز دیگر ملاقاتش کردم و گفتم: بالأخره جواب من چه شد؟! گفت: «من در این دو روز بین وجدان و بین سیاست، گیر کرده بودم؛ از یک طرف، مقتضای سیاست (سیاست شیطنی) به من اجازه ابراز این مطلب را نمی‌داد، و از طرف دیگر تو را شخص صادقی پنداشتم و دیدم وجدانم می‌گوید: باید مطلب را بگویی! بالأخره وجدانم را غالب کردم و الآن مطلب را به تو می‌گویم؛ ولی تو را به خدا قسم، این حرف را جایی نقل نکن و مطرح نکن و خلاصه سر ما را به باد نده!»

گفت: «جواب شما این است: شما تا وقتی نفت دارید بدبخت و بیچاره هستید! این جواب شما است!»

خب همین‌طور هم بوده است! خیلی زیرکانه و خیلی مرموزانه کار می‌کنند! ما می‌بایست از صد سال پیش، دویست سال پیش، سیصد سال پیش، خود را برای یک هم‌چنین روزی آماده می‌کردیم! آنها از آن موقع به فکر بودند و ما در اینجا به مسائل دیگری می‌پرداختیم!

خدا انگلیس را لعنت کند! هرچه هست زیر سر همین انگلیس است! هرچه بد و بیراه می‌خواهید بگویید، به این انگلیس بگویید! تمام دنیا را این دارد می‌گرداند! در تمام مدتی که از سابق به یاد داریم، یک نفر همچون امیرکبیر هم که چند صباحی آمد تا ایران را قدری جان بدهد، فوراً او را برداشتند و فوراً قطعش کردند! عجب، می‌خواهید برای ما دم دریاورید؟! می‌خواهید نفس بکشید؟! او را بردارید!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۶۴؛ *رساله نکاحیه* (کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین)، ص ۱۰۲ و ۲۳۵؛ *اسرار ملکوت*، ج ۳، ص ۱۹۹.



در زمان ناصرالدین شاه، مخترعی در ایران قبل از اینکه هنوز در دنیا تفنگ دولول دربیاید، تفنگ دولول ساخت، از وزارت داخله دستور دادند و دستش را قطع کردند و بریدند و گفتند: غلط کردی این را ساخته‌ای، این کارها به ما نیامده است!

البته دیگر کار از این حرف‌ها گذشته است! نیروهای اهریمنی آن‌چنان بر نظام عالم مسلط شده‌اند که غیر از توسل به حضرت بقیة‌الله و استدعای تعجیل در فرج، هیچ کاری از ما ساخته نخواهد بود!

صحبت در این است که این آیه می‌فرماید:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾<sup>۱</sup>

و «إعداد» را در اینجا به‌عنوان یک مسئله کلی ذکر کرده است، و در تحت این إعداد، قوه و رباط الخیل را آورده است؛ یعنی برای نبرد با دشمنان، اسب‌های جنگی و نیرو و اسلحه آماده کنید! اما همه اینها در تحت إعداد و تهیة قوه است. قطعاً در این زمان، آن وسائل با وسائل دیگری جایگزین می‌شوند. این را می‌گویند: مصادیق متعدده در تحت یک حکم کلی با یک ملاک کلی.

یا من باب مثال: ما این همه تأکید در احترام به والدین و در احترام به بزرگان و عطف و رحمت به کوچک‌تران و امثال ذلک داریم:

﴿وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وِارْحَمُوا صِغَارَكُمْ﴾<sup>۲</sup> «بزرگان را احترام کنید و کوچکان را ترحم کنید و از آنها دل‌جویی نمایید!»

این حکم و این مسئله کلی، در هر فرهنگ و در هر برهه‌ای مصادیق خاصی دارد. نحوه احترام به بزرگان در این روایت و در این کلام اخلاقی شریف، ذکر نشده است و واضح است که در هر فرهنگی، احترام به یک قسم و به یک نحو

۱. سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

۲. الأُمالی، شیخ صدوق، ص ۹۴.

است و تمام آنها داخل در تحت این حکم کلی هستند؛ و لازم نیست که اسلام آن نحوه را بیان کند، بلکه به واسطه بیان یک حکم کلی و به دست دادن یک ملاک، مصادیق جایگاه خودشان را پیدا می کنند.

ما از اینجا به این نکته می رسیم که: آنچه فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف در دنیا به آن پایبند هستند و مسائلی که از نقطه نظر عرف و غیر عرف و از نقطه نظر معروف و منکر بودن در میان آنها مطرح است، از نقطه نظر اسلام هم پسندیده و ممدوح و ممضا است.

هر جامعه‌ای ممکن است یک نوع آدابی داشته باشند که آداب آنها با مبانی اسلامی منافات نداشته باشد و اسلام هم آنها را امضا می کند؛ مثلاً در این جامعه ممکن است یک نوع رفت و آمد و یک نوع معاشرت داشته باشند و بعضی از عقاید و اعمال را برای خودشان به عنوان سنت بپذیرند، که با روح کلی شرع و با آن مسائل کلی اسلامی منافات ندارد. این مسئله اشکالی ندارد و عیبی ندارد و اسلام هم این را امضا می کند.

مسائل حقوق بشری که فعلاً در دنیا مطرح است و مسائلی است که وجدان آدمی - صرف نظر از دخالت ادیان مختلف و مذاهب مختلف - آنها را تدوین کرده است، از نقطه نظر اسلام محترم است؛ صرف نظر از اینکه خود جریان تشکیل حقوق بشر و سازمانی به نام سازمان حقوق بشر، آفریده و خلق شده دست استعمار جهانی است تا بتواند با این چهره موجّه و انسان دوستانه، اهداف خود و سیطره و هیمنه و چپاول اموال و نفوس و أعراض مردم را حفظ کند! آنها با این حربه می خواهند مقاصد و منافع خودشان را که از بین بردن قوا و توان عالم است، به دست بیاورند. در آن مواردی که اقتضا می کند وارد عمل بشوند، مسئله حقوق بشر را مطرح می کنند؛ درحالی که خود آنها از هر جانی و سفاکی در راستای اجرای این سیاست ددمنشانه، پلیدتر و سفاک تر هستند! شما می توانید جنایت و خبیثتی را در ذهن خود تصوّر کنید که اینها در تمام مدّت تصادم و مبارزه و نبرد بین انقلاب اسلامی ایران و

جمهوری عراق، از حمله به مراکز غیرنظامی، مسموم کردن آب‌ها، از بین بردن نفوس غیرنظامی، هتک أعراض و از بین بردن اموال مسلمین، انجام نداده باشند؟! تمام اینها یک‌به‌یک در شرع، محکوم و حرام است! ولی شما یک کلام یا یک عبارت از آنها شنیدید؟! ابدأ، این طور نبود! اما در جایی که خود همین عراق به کویت حمله می‌کند و می‌خواهد یک کشور را بگیرد، می‌بینیم که تمام دنیا و تمام محورهای استعماری دنیا در حول و حوش این قضیه، متمرکز می‌شوند؛ چون منافعشان در خطر است و آنها به دنبال منافعشان می‌گردند، لذا آنجا مسئله حقوق بشر مطرح می‌شود!

حالا صحبت در این است که ما می‌بینیم بسیاری از این مسائل - صرف نظر از این جهت سیاسی و ابزاری که در دست قدرت‌های بزرگ است که این رشته سر دراز دارد - مورد قبول و تأیید اسلام است. بسیاری از اینها، مثل مسئله عدم تجاوز به حقوق دیگران، مسئله عدم تخطی از حدود خود، مسئله کمک به محرومین و سیل زدگان و زلزله زدگان، مسئله کمک به مرضایی همچون جزامیان و امثال ذلک که اینها قدرت و استطاعت مالی برای مداوا ندارند، کمک به خانواده‌های افراد محروم و امثال ذلک، اینها همه مسائل ممدوح و ممضا و مورد تأیید اسلام است. صرف نظر از دخالت ادیان و مذاهب در خصوص اینها، فرهنگ جامعه بین‌المللی این مسائل را امضا می‌کند و نفس این مسائل ممضا است.

اما در مقابل، بسیاری از مسائل آنها هست که از نظر اسلام محکوم و مطرود است؛ مثلاً مسئله تساوی و تشابه بین زن و مرد در عالم، مسئله‌ای است که از نظر اسلام محکوم است، و از نقطه نظر حقوق و حدود و قوانین و احکام اسلام، بین زن و مرد اختلاف است.

من چند سال پیش از رادیو شنیدم که بعضی از افراد مطرح کرده بودند که باید تجدید نظری در مسائل بین زن و مرد بشود و آنچه را که در زمان گذشته مطرح بود، الآن باید جایگزین بشود! یعنی اسلام را کنار بگذاریم و چیز دیگری به جایش بیاوریم! نه خیر، اینها محکوم است!

مسئله عدم اجرای حدود و قصاص در بین جامعه بین‌الملل، از نظر اسلامی محکوم است و باید مجرم را مجازات کرد. کسی که دزدی می‌کند، با تحقق شرایط، باید حدّ را درباره او اجرا کرد. کسی که فردی را از بین می‌برد، با تحقق شرایط تعمّد، باید او را قصاص کرد و از بین برد. اینها محکوم است!

آنچه با ملاکات و با احکام کلیه اسلامی در تضاد نیست، از نقطه نظر اسلام ممدوح و ممضا است؛ و هرچه که با ملاکات اسلامی در تضاد است، از نقطه نظر اسلام مطرود است.

لذا ما در اینجا می‌بینیم خود رسول اکرم هم پایبند به همین سنت و همین مسئله ذهنی تعهد به مسائل و جامعه بین‌المللی بودند. خود پیغمبر اکرم قراردادهایی را که با مشرکین امضا می‌کردند، محترم می‌شمردند، و مسائلی که بین اسلام و مشرکین مطرح بود، پیغمبر اکرم و مسلمین به آن احترام می‌گذاشتند؛ مثلاً در جریان صلح حدیبیه پیغمبر اکرم به مفاد قرارداد با مشرکین عمل کردند. لازمه حسن هم‌جواری بین حکومت اسلام و بین سایر حکومت‌ها این است که به قراردادهایی که خود پای آن را امضا کرده‌اند، پایبند باشند.

﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ  
ءَامِنِينَ مُخْلِقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خداوند وعده داده است که إن شاء الله در آتیه نزدیک، شما مکه را فتح می‌کنید و بیت‌الله را از وجود اوثان و بت‌ها پاک و تطهیر می‌کنید، درحالی‌که سرتان را حلق کرده و تراشیده‌اید و تقصیر کرده‌اید!»

پیغمبر اکرم به مفاد این آیه حرکت می‌کنند و به مکه می‌روند، منتها در آنجا مصادف با مسائلی می‌شوند که نمی‌توانند مکه را فتح کنند؛ قراردادی امضا می‌کنند و برمی‌گردند. مردم در اینجا دچار شبهه می‌شوند! پیغمبر می‌فرماید: «حلق کنید!» یک عده حلق می‌کنند و عده دیگری حلق نمی‌کنند و می‌گویند: ما برگردیم چه

۱. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۷.

بگوییم؟! ما آمدیم و به زن و بچه‌مان بشارت دادیم که می‌رویم و مکه را می‌گیریم! خُب این چه وضعی است و این چه وعده‌ای است؟! ما جواب زن و بچه‌مان را چه بدهیم؟! به ما می‌گویند: شما عرضه نداشتید بروید یک مکه را بگیرید! بعد تازه سرتان را هم تراشیده‌اید مثلاً به‌عنوان اینکه حالا یک عملی انجام داده‌اید! نه‌خیر، ما این کار نمی‌کنیم! انجام ندادند و فقط تقصیر کردند.

رسول خدا فرمود: «رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ!» مقصّرین را نفرمود. گفتند: «یا رسول‌الله، مقصّرین را هم دعا کنید!» باز فرمود: «رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ!» مقصّرین را نفرمود. باز فرمود: «رَحِمَ اللهُ الْمُحَلِّقِينَ!» در مرتبه چهارم فرمود: «و الْمُقَصِّرِينَ!»<sup>۱</sup> دل آنها را هم به‌دست آورد! حالا یک غلطی کرده‌اید، اما دیگر از این کارها نکنید! صحبت در اینجا است که عالم، عالم امتحان و عالم آزمایش است! فقط نصرت و پیروزی این نیست که همیشه پیغمبر در نبرد و در غزوات پیروز بشود، و فقط نشانه ظفر و نشانه سعادت در اسلام این نیست که همیشه اسلام در نبرد پیروز بشود؛ گاهی از این طرف است و گاهی از آن طرف، به‌نحوی که راه هدایت و راه بینش و بصیرت برای طرفین از موافق و مخالف، همیشه باز باشد، تا نه آن کسی که موافق و مطیع است، به لحاظ ظاهر توجه کند و نه آن کسی که مخالف و معاند است، به لحاظ ظاهر بخواند نگاه کند!

راه باید راه بصیرت باشد، نه راه ظاهر. راهی که اصحاب سیدالشهدا علیه السلام رفتند راهی بود که قطع داشتند بر اینکه شهید می‌شوند، نه اینکه احتمال می‌دادند. امام حسین که اشتباه نمی‌کند؛ قطع داشتند بر اینکه شهید می‌شوند! نه شهادتی که یک گلوله بیاید و خود شخص نفهمد و متوجه نشود و یک مرتبه ببیند که در عالم دیگر است؛ نه‌خیر، شهادتی که با تیر و شمشیر و نیزه و با نبرد و در کوران نبرد است!

در اسلام توجه به فرهنگ و مبانی فرهنگی، یکی از موارد بسیار مهمی است که

۱. المقنع، ص ۲۷۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۴، با قدری اختلاف.

در استخراج احکام، چه از نقطه نظر عرفی و چه از نقطه نظر غیر عرفی، دخالت مستقیم دارد. اسلام، فرهنگ هر جامعه‌ای را اگر منافاتی با دستورات خود نداشته باشد، می‌پذیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نامه معروف به مالک اشتر می‌فرماید: ای مالک، آن سنت‌هایی را که مردم پایبند به آن سنت‌ها هستند، آن سنت‌های حسنه را نقض نکن! سنت جدیدی بر خلاف آن سنت‌های قبلی نگذار! آنها را مایوس نکن! سنت‌هایی که موجب ائتلاف و استیناس است، از مردم نگیر!<sup>۱</sup>

امیرالمؤمنین علیه السلام دارد دستورالعمل می‌دهد؛ می‌فرماید: باید به عرف هر جامعه‌ای عمل کرد و فرهنگ هر جامعه‌ای را باید پذیرفت تا مادامی که مخالف نباشد! و اگر فرهنگی به مسئله‌ای ارزش داد، آن ارزش از نظر اسلام محترم است. اگر عنوانی در یک فرهنگ به یک مورد خاصی اطلاق شد و اطلاق آن عنوان و اختصاص آن عنوان، مخالفت و تناقضی با فرهنگ اسلام ندارد، اسلام آن عنوان را امضا می‌کند و آن را طرد نمی‌کند و براساس آن عنوان، حکم جعل می‌کند.<sup>۲</sup>

ما امروزه روایات بسیاری داریم که به لحاظ مشابهت اسمی رجال حدیث، نمی‌توانیم به آنها عمل بکنیم؛ رجال سند حدیث از نقطه نظر اشتراک در اسم، موجب شبهه در وثاقت حدیث می‌شود و بالتبع از درجه حجیت و اعتبار ساقط می‌شود. حالا اگر کار به آنجا برسد که بین این لفظ، اشتراک مفهومی پیدا بشود و شخص نتواند کلام معصوم را از کلام افراد عادی بشر تشخیص بدهد، در آن صورت مقصّر کیست!؟

قضایایی که ما خود شاهد بودیم، بزرگ‌ترین و بهترین دلیل بر صحت این

۱. نهج البلاغه (عبده)، ج ۳، ص ۸۹.

۲. جهت اطلاع بیشتر از کیفیت تعامل اسلام با سنن و فرهنگ‌های دیگر و میزان قبول و عدم قبول آن سنن در فرهنگ اسلام، رجوع شود به *نوروز در جاهلیت و اسلام*، ص ۸۹-۹۲.

مطلب است؛ مخصوصاً با توجه به این نکته که ریشه این عنوان، ارزیابی بشود و مشخص بشود که از کجا نشئت گرفته است.<sup>۱</sup>

در آیه قرآن می‌خوانیم:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾<sup>۲</sup>

«وقتی حضرت ابراهیم خلیل (با آن مقام و مرتبه عصمت و مرتبه تلقی وحی و رسیدن به مقام خلقت) بر تمام مراتب امتحانات و اختباراتی که آخرین آنها ذبح فرزندش اسماعیل است، فائق می‌آید، خطاب امامت به او می‌رسد.»

آن‌هم چه اسماعیلی! بشری مافوق بشر، و انسانی مافوق انسان! کسی که جد پیغمبر اکرم، حضرت محمد بن عبدالله است و آثار نبوت در وجناتش پیداست و آثار وحی از جبینش هویداست! آن شخصی که پس از مدت‌های مدیدی دارای این فرزند شده است و ثمره عالم خلقت را در وجود این فرزند می‌بیند؛ که گذشت از یک‌چنین فرزندی نه کار من است و نه شما! حالا که به او یک‌چنین امری می‌شود و اطاعت می‌کند، ما هم مقام امامت را به حضرت ابراهیم می‌دهیم: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾. مسئله از این قرار است!

این یعنی مقام امامت از مقام نبوت و رسالت بالاتر است و اخص از آن است! مقام امامت، مقام صلوح است که به هیچ فردی عطا نخواهد شد مگر اوحدی من الرّجال!<sup>۳</sup> این مقام امامت بعد از گذشت آن مراحل نبوت و وحی و مراحل رسالت، و پس از گذشت مراتب و طی امتحاناتی، تازه آخر عمر به حضرت ابراهیم داده شد! مسئله از این قرار است!

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۲۰۸ - ۲۳۲.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۲۴.

۳. جهت اطلاع بیشتر از مقام صلوح، رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۴، ص ۲۶۸؛ *رسالة لبّ اللباب*، ص ۷۶؛ *حریم قدس*، ص ۲۶؛ *گلشن اسرار*، ص ۲۴۳.

لذا توجه به اینکه چطور بدعت‌ها ممکن است نشئت پیدا کنند و چطور بدعت‌ها ممکن است در یک جامعه رشد پیدا کنند، ما را به نکات بسیار دقیقی می‌رساند که یک مرتبه متوجه می‌شویم و سر از خواب بلند می‌کنیم و چشمان خود را باز می‌کنیم و می‌بینیم که دیگر کار از کار گذشته است!

شناخت ملاک احکام و تشخیص سنت و بدعت، یکی از مهم‌ترین وظایفی است که باید آن را پیگیری نمود و به این آسانی نمی‌توان از آن گذشت. وظیفه اهل علم، وظیفه مدرّسین و وظیفه علما این است که در هر برهه‌ای از برهه‌ها اگر متوجه اشتباه و خطا و لغزه‌ای شدند، از همان ابتدا جلوی آن را بگیرند!

سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذشتن به پیل<sup>۱</sup>  
پیغمبر اکرم «امیر المؤمنین» را برای علی بن ابی طالب وضع می‌کنند و قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «أنتَ أميرُ المؤمنین! یا علی، امیر المؤمنین تو هستی!» حتی سیدالشهدا هم امیر المؤمنین نیست، امام مجتبی هم نیست، امام سجّاد هم نیست، حضرت بقیةالله عجل الله فرجه و ارواحنا فداه هم امیر المؤمنین نیستند! این لقب اختصاص به حضرت علی دارد!<sup>۳</sup>

بعداً همین خلفای بنی امیه این لقب را به خودشان بستند! البته در اوّل از زمان عمر شروع شد و عمر این لقب را به خودش بست! می‌آمدند و به او می‌گفتند: «السّلامُ علیک یا امیر المؤمنین!»<sup>۴</sup> بعد عثمان و بعد یزید! امیر المؤمنین یزید!! آن‌هم چه یزیدی!! آن لقبی که اختصاص به علی بن ابی طالب دارد، در حق کسی گفته شد

۱. گلستان سعدی، باب اوّل: در سیرت پادشاهان، حکایت چهارم.

۲. الأملی، شیخ صدوق، ص ۳۶۷.

۳. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی؛ ج ۲، ص ۳۵.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۰۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۰؛ مروج الذهب، ج ۲،

ص ۳۱۳.



که شراب خوار و سگ باز و قمار باز و شطرنج باز و میمون باز و هر چه از این بازها می خواهید بیاورید، بود. چرا این لقب امیرالمؤمنین اختصاص به یزید پیدا کرد؟! چون از اوّل جلویش را نگرفتند! اگر از همان اوّل بلند می شدند و به عمر می گفتند: «ای عمر، به مسند خلافت تکیه داده‌ای، داده باش؛ حکومت را از علی غصب کرده‌ای، غصب کرده باش؛ ظلم کرده‌ای و آمده‌ای حضرت زهرا را از بین برده‌ای و کشته‌ای، عیبی ندارد؛ اما چرا آن لقب امیرالمؤمنین را که اختصاص به علی دارد، به خودت می بندی؟!» دیگر کار به آنجا نمی رسید که به نام امیرالمؤمنین یزید، بیایند و سر پسر رسول خدا را از بدن جدا کنند! گذشت و گذشت و این لقب استوار شد تا کار به آنجا کشید! آن هم چه شخصی!

چند روز پیش یک روایت خیلی جالب و مناسب و خیلی دقیقی دیدم و گفتم این روایت را برای رفقا بخوانم. از قول پیغمبر اکرم نقل می کنند که حضرت می فرمایند:

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ؛ «هیچ عبدی ایمان نمی آورد تا

اینکه من پیش او از خودش محبوب تر باشم،»

و يَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِيهِ؛ «و قوم و خویش های من پیش او از

قوم و خویش های خودش محبوب تر باشند،»

و يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِيهِ؛ «و زن و فرزند من پیش او از زن و

فرزند خودش محبوب تر باشند،»

و يَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِيهِ؛<sup>۱</sup> «(اینجا دیگر از همه دقیق تر است) و ذات

و سرّ و سويدای من از آن ذاتِ دقیق و لطیف و روح و سرّ و سويدای او

محبوب تر باشد!»

یعنی: اصلاً عبدی ایمان نمی آورد مگر اینکه سیدالشهدا را بر خودش و زن و

۱. الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۳۳۴.

بچه و... ترجیح بدهد! این روایت هم از آن روایاتی است که از زبان پیغمبر در رفته است!

آن وقت با این سیدالشهدا چه کردند؟! با عترت او و با اهل او چه کردند؟! اهل بیت پیغمبر را در بیرون مدینه آوردند و اهل بیت در همان جا قرار گرفتند!

مَدِينَةَ جَدَّنَا لَا تَقْبَلِينَا      فَبِالْأَشْجَانِ وَالْأَحْزَانِ جِئْنَا  
 [أَلَا فَأَخْبِرِ رَسُولَ اللَّهِ عَنَّا      بَأَنَّآ قَدْ فَجَعْنَا فِي أَبِينَا]  
 وَأَنَّ رِجَالَنَا بِالطَّفِّ صَرَعُوا      بَلَا رَأْسٍ وَقَدْ ذَبَحُوا الْبَنِينَ  
 [وَأَخْبِرِ جَدَّنَا أَنَّا أُسِرْنَا      وَبَعْدَ الْأَسْرِ يَا جَدًّا سُبِينَا]  
 وَرَهْطُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْحَوْا      عَرَايَا بِالطَّفُوفِ مُسَلِّبِينَآ  
 وَقَدْ ذَبَحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا      جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِينَا

حضرت سکینه خطاب می کند: «یا رسول الله، به مدینه برگشتیم اما چه برگشتنی! یا رسول الله، نبودی ببینی فرزندان را شهید کردند، اهل بیت را اسیر کردند و از این شهر به آن شهر گرداندند!»

یک خطابی هم به جانب مادرش فاطمه سلام الله علیها دارد:

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَى السَّبَايَا      بِنَاتِكَ فِي الْبِلَادِ مُشْتَتِينَآ

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷. ترجمه:

«ای مدینه جدّ ما، ما را نپذیر! چراکه حسرت‌ها و با حزن و اندوه‌ها آمده‌ایم! از جانب ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر برسان که ما در مصیبت پدرمان سخت دردمند و اندوهناک شدیم!

و مردان ما در وادی طف، بی سر به خاک افتاده‌اند و فرزندان ما را ذبح کرده‌اند! و به جدّ ما خبر برسان که ما اسیر شدیم و بعد از اسارت - ای جدّ ما - در شهرها گردانده شدیم! ای رسول خدا، مردان عشیره تو را در طف قربانی کردند و عریان و غارت زده رها نمودند، و حسین علیه السلام را ذبح نمودند و حقّ تو را در ما رعایت نکردند!» (محقق)

فلو دامت حیاتک لم تزلی إلى یوم القیامة تندبینا  
 می‌گوید: «ای مادر جان، نبودی ببینی چطور دخترانت را بر شتران برهنه  
 سوار کردند! ای مادر، اگر مصائب ما را می‌دید، مصائب خود را فراموش  
 می‌کردی و فقط بر مصائب فرزندت می‌گریستی!»

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا آلَ رَسُولِ اللَّهِ!  
 بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِّمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ،  
 يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ ...



## فهارس عامه

آيات

روايات

اشعار

كلمات مشهوره و ضرب المثلها

اشخاص

كتب

اماكن، قبائل و فرق

منايع و مصادر



## فهرست آیات<sup>۱</sup>

### الفاتحه (۱)

صفحه	رقم آیه	آیه
ج ۱: ۴۰۳	۱	﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾
ج ۲: ۱۴۷	۵	﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ...﴾

### البقرة (۲)

ج ۲: ۳۴، ۴۴	۲	﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾
ج ۲: ۱۵۹	۳	﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾
ج ۲: ۱۵۹	۴	﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ...﴾
ج ۲: ۱۵۹	۵	﴿أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾
ج ۱: ۴۵۰	۷	﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾
ج ۲: ۱۹۱	۲۵	﴿...جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾
ج ۱: ۷۷	۵۴	﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِنِّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ...﴾

۱. علامت «\*» برای مواردی که در پاورقی آمده لحاظ گردیده است.

- ﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ...﴾ ج ۲: ۲۱۵ . ۱۲۴
- ﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامٍ...﴾ ج ۱: ۶۴ . ۱۲۵
- ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا...﴾ ج ۱: ۵۹ . ۱۲۷
- ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا...﴾ ج ۱: ۵۹ . ۱۲۸
- ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ...﴾ ج ۱: ۵۹ . ۱۲۹
- ﴿...إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ ج ۲: ۱۵۲ . ۱۵۳
- ﴿...وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...﴾ ج ۱: ۴۶۲، ۴۶۳\*، ۴۶۴ . ۱۶۵
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا...﴾ ج ۲: ۹۰، ۹۱ . ۱۵۹
- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ...﴾ ج ۲: ۱۷۳\* . ۲۰۴
- ﴿وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ...﴾ ج ۲: ۱۷۳\* . ۲۰۵
- ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ...﴾ ج ۲: ۱۷۳\* . ۲۰۶
- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ...﴾ ج ۲: ۱۷۳\* . ۲۰۷
- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ...﴾ ج ۱: ۴۴۷ . ۲۱۸
- ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ ج ۱: ۴۶۳\* . ۲۵۷
- ﴿رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا...﴾ ج ۱: ۲۴۸، ۲۴۳ . ۲۸۶

## آل عمران (۳)

- ﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا جَلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي...﴾ ج ۱: ۱۷۷ . ۵۰
- ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾ ج ۲: ۱۹۹ . ۱۳
- ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا...﴾ ج ۱: ۱۵۹ . ۶۷
- ﴿وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ ج ۱: ۴۶۳\* . ۶۸
- ﴿وَلَتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ...﴾ ج ۲: ۱۸۴، ۱۸۷ . ۱۰۴
- ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾ ج ۲: ۱۹۸ . ۱۱۳



- ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ  
أَنقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...﴾ ١٤٤ ج ١: ١٧٥، ٢٦٠، ٢٦٥،  
٢٦٧، ٢٩٥
- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي  
الْأَلْبَابِ﴾ ١٩٠ ج ١: ١٠٩، \*١١٠،  
١١١\*
- ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي...﴾ ١٩١ ج ١: ١٠٩
- ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ ١٩٢ ج ١: ١٠٩
- ﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ...﴾ ١٩٣ ج ١: ١٠٩
- ﴿رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا  
تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ ١٩٤ ج ١: ١٠٩، \*١١٠،  
١١١\*

(٤) النساء

- ﴿الرِّجَالُ قَوَمُونَ عَلَىٰ النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ...﴾ ٣٤ ج ١: ٣٨٣، \*٣٨٤

(٥) المائدة

- ﴿...يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ ١ ج ١: ٣٨
- ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي...﴾ ٥٤ ج ٢: ٧١، ٧٢
- ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾ ٨٢ ج ١: ١٠٠
- ﴿...نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ...﴾ ١٥٠ ج ٢: ١١٩

(٦) الأنعام

- ﴿...وَأَوْحَىٰ إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْءَانَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ، وَمَنْ بَلَغَ...﴾ ١٩ ج ١: ٢١٠
- ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي ءَايَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي  
حَدِيثِ غَيْرِهِ، وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ...﴾ ٦٨ ج ٢: ٦٧، ٨٩، ١١٣،  
١٢٩

- ﴿وَإِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ ج ٢: ١٨٥، ١١٦
- ﴿...وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ أَوْلِيَاءَهُمْ...﴾ ج ١: ٢٣٧، ٤٥٠، ٤٥١، ١٢١
- ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ...﴾ ج ٢: ٣٢، ١٤٩

## الأعراف (٧)

- ﴿قَالَ ابْنُ أُمِّ إِيَّانٍ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ...﴾ ج ١: ٢٥١، ٤٢٣، ١٥٠
- ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ...﴾ ج ١: ٤٢٤، ١٥٥
- ﴿وَأَكْتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِلَيْكَ قَالِ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ ج ١: ١٧٨، ١٧٩، ٤٢٥، ١٥٦
- ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي السَّوَابِ وَالْأَنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ...﴾ ج ١: ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ٤٢٤، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٤، ٤٥٣، ١٥٧
- ﴿...سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ج ٢: ٨٢، ١٨٢
- ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ ج ٢: ١٨٣، ١٨٩، ٢٠٥، ١٩٩

## الأنفال (٨)

- ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ...﴾ ج ١: ٤٥٣، ٣٠
- ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً...﴾ ج ٢: ١٨٧، ٣٥
- ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ ج ١: ١٤٢؛ ج ٢: ١٠٨، ٤١
- ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ...﴾ ج ٢: ٢٠٦، ٢٠٩، ٦٠

## التوبة (٩)

- ﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ...﴾ ج ٢: ١٧٣\*، ٥١

- ﴿قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ...﴾ ۵۲ ج ۲: ۱۷۳\*  
 ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ ۱۲۸ ج ۱: ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵  
 ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنْ ... يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ...﴾ ۱۱۱ ج ۲: ۴۸، ۴۹

هود (۱۱)

- ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ ۸۸ ج ۱: ۲۶۷

يوسف (۱۲)

- ﴿...لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ۲ ج ۱: ۲۱۱  
 ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِءُ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَجَا بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ...﴾ ۲۴ ج ۱: ۳۱۲  
 ﴿وَكَايِنٍ مِّنْ آيَاتِهِ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا...﴾ ۱۰۵ ج ۲: ۱۴۲

الرعد (۱۳)

- ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ ۱۴ ج ۱: ۳۵۹\*

إبراهيم (۱۴)

- ﴿قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ...﴾ ۱۰ ج ۱: ۲۴۷  
 ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن...﴾ ۲۲ ج ۱: ۳۴۵، ج ۲: ۳۰  
 ﴿وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ...﴾ ۲۷ ج ۱: ۳۸  
 ﴿إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ...﴾ ۳۷ ج ۱: ۲۷۰

## الحجر (١٥)

- ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...﴾ ٢٩ ج ٢: ٩٨.
- ﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ ٩٤ ج ١: ٣٢٨، ٣٣١.
- ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ ٩٥ ج ١: ٣٢٨.

## النحل (١٦)

- ﴿وَإِذَا بُيِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾ ٥٨ ج ٢: ١٨٦.
- ﴿يَتَوَرَّى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُيِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ ٥٩ ج ٢: ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨.
- ﴿...نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَلْنَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ...﴾ ٩٢ ج ١: ١١٥.

## الإسراء (١٧)

- ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾ ٢٣ ج ٢: ١٩٦.
- ﴿وَمَا أَتَىٰ دَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْدِرُوا تَبْدِيرًا﴾ ٢٦ ج ١: ١٤٢.
- ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةً إِلْمَلِقِ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنْ...﴾ ٣١ ج ١: ٤٤؛ ج ٢: ١٨٥.
- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ ٣٦ ج ٢: ٣٠، ٣٢، ٣٦، ٤٣، ٥٥.
- ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ ٨١ ج ١: ٨٧.
- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ...﴾ ٨٥ ج ٢: ١٣٧، ١٣٩، ١٤٠.
- ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا...﴾ ٨٨ ج ١: ٢٠٨.

## الكهف (١٨)

- ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾ ٩ ج ١: ١٤١.

- ج ۱: ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۹۵ - ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۱۶  
 ۱۱۰ ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾

مریم (۱۹)

- ج ۱: ۴۲۹، ۴۲۹، ۴۲۹، ۴۲۹، ۱۷۷، ج ۲: ۳۳، ۳۴  
 ۱ ﴿كَهَيْعَصَ﴾  
 ۲ ﴿ذِكْرٌ رَّحِمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ وَزَكْرِهَا﴾  
 ۳ ﴿إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ وَنِدَاءٌ خَفِيًّا﴾  
 ۴ ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ...﴾  
 ۲۶ ﴿فَكُلِي وَأَشْرَبِي وَقرَىٰ عَيْنًا فِيمَا تَرِي مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي...﴾  
 ۴۳ ﴿يَتَأْتِبِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ...﴾

طه (۲۰)

- ج ۱: ۱۸۵، ۱۸۵، ۱۸۵، ۲۵۰، ج ۲: ۳۴  
 ۱۱ ﴿فَلَمَّا أَتَاهَا...﴾  
 ۱۲ ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى﴾  
 ۱۳ ﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾  
 ۹۴ ﴿يَبْنُوهُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي﴾  
 ۱۴۴ ﴿وقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾

الأنبياء (۲۱)

- ج ۱: ۲۴۴، ج ۱: ۲۴۴، ۲۵۵، ج ۱: ۳۹۱\*  
 ۲۶ ﴿وقالوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾  
 ۲۷ ﴿لَا يَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾  
 ۶۹ ﴿قُلْنَا يَنبَأُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبرٰهيمَ﴾

- ﴿وَذَا لَثُونٍ إِذْ ذَهَبَ مُغَضَّبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي...﴾ ۸۷ ج ۱: ۲۴۹، ۲۵۰.  
﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ ۱۰۷ ج ۱: ۲۵۲.

## الحجّ (۲۲)

- ﴿يَوْمَ تَرُوهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ...﴾ ۲ ج ۲: ۱۰۷.  
﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ...﴾ ۱۱ ج ۲: ۸۲.  
﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى...﴾ ۵۲ ج ۱: ۱۸۰، ۱۸۲.

## الشعراء (۲۶)

- ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ﴾ ۱۹۳ ج ۱: ۲۰۹.  
﴿عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ ۱۹۴ ج ۱: ۲۰۹.  
﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾ ۱۹۵ ج ۱: ۲۰۹.  
﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ ۲۱۴ ج ۱: ۱۸۸، ۲۳۵، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۷.  
﴿وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ۲۱۵ ج ۱: ۳۲۱.  
﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ ۲۲۴ ج ۱: ۲۰۱.

## القصص (۲۸)

- ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾ ۲۴ ج ۲: ۱۲۴\*.

## العنكبوت (۲۹)

- ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ ۵ ج ۱: ۲۹۶.

- ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا...﴾ ٤٨ ج ١: ١٦٠، ١٦٢، ١٧٣، ١٨٢.  
﴿أَوْ لَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ...﴾ ٥١ ج ١: ١٧٤\*.

## لقمان (٣١)

- ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾ ١٧ ج ٢: ١٩٩.

## الأحزاب (٣٣)

- ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ...﴾ ٤ ج ١: ٤٠٥\*.  
﴿أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ...﴾ ٥ ج ١: ٤٠٥\*.  
﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ ٢١ ج ١: ٤٠، ٤١، ٤٥، ٣٥١، ٣٥٨؛ ج ٢: ١٩.

- ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ...﴾ ٣٣ ج ١: ١٤٢؛ ج ٢: ١٠٨.

- ﴿الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا...﴾ ٣٩ ج ٢: ٧٠.

## سبا (٣٤)

- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ...﴾ ٢٨ ج ١: ٢١٠.

## يس (٣٦)

- ﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ ٨٣ ج ١: ٢٤٤.

## الصفّات (٣٧)

- ﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَئِي إِيَّيْ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبُكُ...﴾ ١٠٢ ج ١: ٧٩.

## ص (۳۸)

ج ۱: ۳۵۳	۵	﴿أَجْعَلُ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَجِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾
ج ۱: ۲۲۴، ۲۳۷، ۴۳۰	۸۲	﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعُوْبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾
ج ۱: ۲۲۴، ۴۳۰	۸۳	﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ﴾

## الزمر (۳۹)

ج ۱: ۱۱۷	۴۲	﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾
ج ۱: ۳۴۵	۵۶	﴿يَحْسُرُنِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ...﴾

## غافر (۴۰)

ج ۱: ۲۰۵	۱	﴿حَم﴾
ج ۱: ۲۰۵	۲	تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿
ج ۱: ۲۰۵	۳	غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا...﴾

## الشورى (۴۲)

ج ۱: ۱۵۹*	۷	﴿لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...﴾
ج ۲: ۱۰۸	۲۳	﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

## الزخرف (۴۳)

ج ۱: ۲۰۹	۳	﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾
ج ۱: ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۸	۳۶	﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾
ج ۱: ۲۲۳، ۲۳۶	۳۷	﴿وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾

## الفتح (۴۸)

ج ۲: ۲۱۲	۲۷	﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...﴾
----------	----	---



## الحجرات (٤٩)

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا...﴾ ج ١: ٤٠٧. ٢

## ق (٥٠)

﴿...وَقَوْمٌ تَبِيعَ...﴾ ج ١: ٦٠. ١٤

## الحديد (٥٧)

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَكُمُ وَاللَّهُ لَا...﴾ ج ٢: ١٣٨. ٢٣

## مجادلة (٥٨)

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ...﴾ ج ١: ٤٠٧. ١٢

﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقْتِ فَاذْ لَمْ...﴾ ج ١: ٤٠٨\*. ١٣

﴿ءَسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...﴾ ج ٢: ١٠٥. ١٩

## الحشر (٥٩)

﴿مَّا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي...﴾ ج ١: ١٤٢. ٧

## الجمعة (٦٢)

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ...﴾ ج ١: ٦٠. ١

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَ...﴾ ج ١: ٦٠، ١٥٨، ١٥٩. ٢

## التحریم (٦٦)

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...﴾ ج ١: ٢٣٥، ٣٢٩. ٦

## الملك (۶۷)

- ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...﴾ ج ۱: ۲۰۷. ۳
- ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ...﴾ ج ۱: ۸۴، ۸۵. ۵

## القلم (۶۸)

- ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ ج ۱: ۲۳۳. ۱
- ﴿مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾ ج ۱: ۲۳۳. ۲

## الحاقة (۶۹)

- ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ﴾ ج ۱: ۲۴۵. ۴۴
- ﴿لَا خَدْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾ ج ۱: ۲۴۵. ۴۵
- ﴿ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ ج ۱: ۲۴۵. ۴۶
- ﴿فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَلِيزِينَ﴾ ج ۱: ۲۴۵. ۴۷

## نوح (۷۱)

- ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ ج ۱: ۴۲۲. ۲۶

## الجن (۷۲)

- ﴿إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ...﴾ ج ۱: ۳۱۱. ۲۷

## المدثر (۷۴)

- ﴿يَتَأْتِيهَا الْمُدَّثِرُ﴾ ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۴. ۱  
۱۸۸، ۱۸۵.

ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۲	﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾
ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۳	﴿وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾
ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۴	﴿وَتِيَابِكَ فَطَهِّرْ﴾
ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۵	﴿وَالرُّجْزَ فَأَهْجُرْ﴾
ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۶	﴿وَلَا تَمُنْ تَسْتَكْبِرُ﴾
ج ۱: ۱۷۳، ۱۸۲.	۷	﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۱	﴿دَرْزِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۲	﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۳	﴿وَتَبِينَ شُهودًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۴	﴿وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۵	﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۶	﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۷	﴿سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۸	﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۱۹	﴿فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۲۰	﴿ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۶.	۲۱	﴿ثُمَّ نَظَرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۶.	۲۲	﴿ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۶.	۲۳	﴿ثُمَّ أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ﴾
ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۶.	۲۴	﴿فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُؤْتَرٌ﴾
ج ۱: ۱۹۹، ۲۰۶.	۲۵	﴿إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾
ج ۱: ۱۹۹.	۲۶	﴿سَأُصَلِّيهِ سَقَرَ﴾

## عبس (۸۰)

ج ۲: ۱۰۷.	۳۴	﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ﴾
-----------	----	---

## التَّكْوِير (۸۱)

- ﴿وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سِيلَتْ﴾ ۸ ج ۱: ۴۴؛ ج ۲: ۱۸۶.  
 ﴿يَأْتِي ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ ۹ ج ۱: ۴۴؛ ج ۲: ۱۸۶.

## الغاشية (۸۸)

- ﴿فَدَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ ۲۱ ج ۱: ۲۴۵.  
 ﴿لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ ۲۲ ج ۱: ۲۴۵.

## الضَّحَى (۹۳)

- ﴿وَالضُّحَى﴾ ۱ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾ ۲ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ ۳ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾ ۴ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ ۵ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ ۶ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ ۷ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَوَجَدَكَ عَابِلًا فَأَغْنَى﴾ ۸ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ ۹ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ ۱۰ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.  
 ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ ۱۱ ج ۱: ۳۷، ۷۱، ۹۵، ۱۲۱.

## الشرح (الانشراح) (۹۴)

- ﴿أَلَمْ نُنْشَرِّحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ ۱ ج ۱: ۱۴۷.

ج ۱: ۱۴۷.	۲	﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۳	﴿الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۴	﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۵	﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۶	﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۷	﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾
ج ۱: ۱۴۷.	۸	﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾

## العلق (۹۶)

ج ۱: ۲۳۰.	۱	﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾
ج ۱: ۲۳۰.	۲	﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾
ج ۱: ۲۳۰.	۳	﴿أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾

## البینة (۹۸)

ج ۱: ۱۵۹.	۵	﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ...﴾
-----------	---	---

## التكاثر (۱۰۲)

ج ۱: ۷۴، ۷۴.	۱	﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ﴾
ج ۱: ۷۴*، ۷۴.	۲	﴿حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾
ج ۱: ۷۴.	۳	﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾
ج ۱: ۷۴.	۴	﴿ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾
ج ۱: ۷۴.	۵	﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾
ج ۱: ۷۴.	۶	﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾

ج ۱ : ۴۴.	۷	﴿ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾
ج ۱ : ۴۴.	۸	﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾

## الإخلاص (۱۱۲)

ج ۱ : ۳۶۰.	۱	﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾
------------	---	----------------------------

## فهرست روایات

- أَنْتُمْ نِيَامُ، أَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ؛ أَمْ زَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ... (امام حسين عليه السلام) ج ۱: ۳۹۲.
- أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ أَقِرَّ لَكَ، أَلَيْسَ تَقْتُلُنِي كَمَا قَتَلْتَ الرَّجُلَ بِالْأَمْسِ... (امام سجّاد عليه السلام) ج ۲: ۲۵\*.
- أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَإِمَاءَكَ... (حضرت زينب عليها السلام) ج ۱: ۱۹۵.
- إِبْدَأْ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ بِالْآيَاتِ تَقْرَأُ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۱۱۰\*.
- أَبْلِغْ شِيعَتِي إِنْ زِيَارَتِي تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حَجَّةٍ... (امام رضا عليه السلام) ج ۱: ۳۹۹\*.
- أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَى أَبِكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ... (امام حسين عليه السلام) ج ۱: ۲۹۱.
- إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَاغْتَسِلْ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ثُمَّ الْبَسِ... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۶۳\*.
- إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ فُزْرُهُ وَأَنْتَ كَثِيبٌ حَزِينٌ مَكْرُوبٌ... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۶۳\*.
- إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ وَالْأَفْعَالِيهِ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۲: ۷۰.
- إِذَا قَامَ الْقَائِمُ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَهَدَمَ فِيهَا أَرْبَعَ مَسَاجِدَ... (امام باقر عليه السلام) ج ۱: ۳۸۸\*.
- أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ وَأُشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۸۳.
- أَعْجَبُ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتْلِي وَحَمْلِي (امام حسين عليه السلام) ج ۱: ۱۴۱\*.
- إِعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَيْمَةِ كُلِّهِمْ... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۳۵۹\*.
- إِغْتَمَّتْ سَارَةَ مِنْ ذَلِكَ عَمًّا شَدِيدًا... كَانَتْ تُؤَذِي إِبْرَاهِيمَ... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۲۷۰\*.
- إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۳۴.
- أَفَّ لِرَجُلٍ لَا يُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدُهُ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۱۵۵\*.
- أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَأَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۴۵۸.
- أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشْقَ كَأَنِّي... (امام سجّاد عليه السلام) ج ۲: ۱۵۴.

- أقیمونی! أقیمونی (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٤٣٩.
- ألا وإن لكل مأموم إمامًا يقتدى به ويستضيء بنور علمه... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٦٩.
- ألا وإنني قد أذنت لكم فانطلقوا جميعاً في حل ليس عليكم مني ذمام (امام حسين عليه السلام) ج ١: ٣٩٠.
- ألست أولى بكم من أنفسكم (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ٢: ٩٥.
- اللهم ارزقني حُبَّكَ و حُبَّ ما تُحِبُّهُ و حُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ و العَمَلَ الَّذِي يُبَلِّغُنِي إِلَى حُبِّكَ ج ١: ٤٦٥.
- اللهم أعم بصرة و أنكله بولده... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ١٩٢\*.
- اللهم اغفر لقومي، فإنهم لا يعلمون (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٤٣٧.
- اللهم إنك أعلمت سبيلاً من سُبُلِكَ جعلت فيه رضاك... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٤٨.
- اللهم و أعود بك عند ذلك من الجبن عند موارد الأهوال... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٥٢.
- أما بعد فإنني لا أعلم أصحاباً أوفى و لا خيراً من أصحابي... (امام حسين عليه السلام) ج ٢: ٣٩.
- ﴿أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ﴾... أعجب من أصحاب الكهف... (امام حسين عليه السلام) ج ١: ١٤١\*.
- إن أباطيل من رُفقاء النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٧٥\*.
- إن إبراهيم كان نازلاً في بادية الشام، فلما ولد له من هاجر... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٢٧٠\*.
- إن أصدق الحديث كتاب الله... و خير السنن سنة محمد... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٤٥\*.
- إن أطفال شيعتنا من المؤمنين تُربيتهم فاطمة عليها السلام (امام صادق عليه السلام) ج ٢: ٩٢\*.
- إن الجنة لأعشق لسلمان من سلمان للجنة (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٤٥٨.
- إن الدنيا و الآخرة عدوان متفانان و سبيلان مختلفان... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٤٢٩\*.
- إن الصدقة علينا أهل البيت حرام (حضرت ام كلثوم عليها السلام) ج ٢: ٨٥.
- إن العرب أمست تفتخر على العجم بأن محمداً فيه... (امام سجّاد عليه السلام) ج ٢: ١٨٠.
- إن العمل الدائم القليل على اليقين أفضل عند الله من العمل الكثير... (امام صادق عليه السلام) ج ٢: ٤٦.
- إن الله بعث أنبياءه فكانت فيهم كزاة و بعث محمداً بالرفقة و الرحمة (امام باقر عليه السلام) ج ١: ٤٣٦.
- إن الله جميل، يُحِبُّ الجمال (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٧٧.
- أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٢\*.
- إن الله يُحِبُّ من عبده إذا خرج إلى إخوانه أن يتهدأ لهم... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٣٧٨.
- إن الله يُقرئك السلام [خطاب به حضرت خديجه عليها السلام] (حديث قدسي) ج ١: ١٥٣.
- إن الله يُقرئك السلام و يقول لست أجمعها (حديث قدسي) ج ١: ٩٠.



- إِنَّ اللَّهَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ يَا مُحَمَّدُ، دَارِ خَلْقِي (حديث قدسي) ج ۱: ۲۴۸.
- إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ مَنْ عَمِلَ لِي وَ لِيغَيْرِي فَهُوَ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ دُونِي (حديث قدسي) ج ۱: \* ۲۹۸.
- إِنَّ النِّسَاءَ نَوَاقِصُ الْإِيمَانِ وَ نَوَاقِصُ الْحُظُوظِ وَ نَوَاقِصُ الْعُقُولِ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۱۱۷.
- إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ... (امام حسين عليه السلام) ج ۱: \* ۳۹۱.
- إِنَّ شِيعَتَنَا الْخُرَّسُ (امام باقر عليه السلام) ج ۱: \* ۳۷۲.
- إِنَّ لِعَمَى الْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً يَغِيظُهَا بِهَا جَمِيعُ الشَّهَدَاءِ... (امام سجّاد عليه السلام) ج ۲: ۱۲۲.
- إِنَّ مَثَلَنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ... (امام سجّاد عليه السلام) ج ۲: ۱۸۰.
- إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۳۳۵.
- إِنَّ هَذَا اللَّيْلَ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا (امام حسين عليه السلام) ج ۲: ۳۸.
- إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَ هُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ... (امام باقر عليه السلام) ج ۲: \* ۲۴.
- أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَ الصَّفَا أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى... (امام سجّاد عليه السلام) ج ۱: ۲۱۵.
- إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ عُيُونُنَا وَ لَا تَنَامُ قُلُوبُنَا... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: \* ۴۸.
- أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبُوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۴۳۱، ۴۳۲.
- أَنْتَ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَاثِرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۳۹۶.
- أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۲: ۲۱۶.
- أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۲: \* ۱۴۴.
- أَنْظُرْ إِلَيَّ مَا قَالَ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَيَّ مَنْ قَالَ (اميرالمؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۳۳۱.
- إِنَّمَا أُمِرْتُ لِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْتُ لِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۲۴۸.
- إِنَّمَا مَثَلُ الْمَرْأَةِ مَثَلُ الضَّلْعِ الْعَوْجَاءِ إِنْ تَرَكْتَهَا اسْتَمْتَعْتَهَا... (حديث قدسي) ج ۱: \* ۲۷۰.
- إِنَّهُ سَنَةُ الْفُرْسِ وَ مَحَاها الْإِسْلَامُ (امام كاظم عليه السلام) ج ۲: ۱۹۳.
- إِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۲۳۱.
- إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۴۳۸، ۴۳۹.
- إِنِّي قَدْ أَدْنَيْتُ لَكُمْ فَانظُرُوا جَمِيعًا فِي جِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ... (امام حسين عليه السلام) ج ۲: ۳۹.
- إِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي (امام حسين عليه السلام) ج ۱: ۳۹۰، ۳۹۲.
- إِنِّي لَا أَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ أَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ... (امام صادق عليه السلام) ج ۱: \* ۱۲۹.
- إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ عَذَابًا، إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۲۵۷.
- إِنِّي لَمَعَ غِلْمَانُ هُمْ أَسْنَانِي قَدْ جَعَلْنَا أَرْزَانَا عَلَى أَعْنَاقِنَا لِحِجَارَةٍ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: \* ۵۸.

- أولیائی نَحْت قِباي، لا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي (حديث قدسی) ج ١: ٢٨٠.
- أَيْكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَارِثِي... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٣٣٤.
- أَيْكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ، عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٣٣٦.
- أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَسْتُ أَوْلَىٰ مِنْكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٩٤.
- الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي (امام حسين عليه السلام) ج ٢: ١٢١، ١٣٣.
- بَشَّرْتَنِي بِالصَّلَاةِ، بَشَّرَكَ اللَّهُ بِالْجَنَّةِ (امام حسين عليه السلام) ج ١: ٤٠٨.
- بُعِثْتُ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ سَمَّحَةٍ سَهْلَةٍ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٤٢١.
- بِعْتَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ خَابِطُونَ فِي فِتْنَةٍ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٧٢\*.
- بَلِ اسْتِجَابًا لِمَحَبَّتِكَ وَ تَقَرُّبًا بِهِ إِلَيْكَ فَاجْعَلْهُ خَاتِمَةَ عَمَلِي... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٥٠.
- تَمِيدُ الرَّجُلُ لَا يُحِطُّ بِلَاَمٍ وَ لَا وَاحِطِيًّا مُصَقِّعًا... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٢٨٨\*.
- التَّحَدُّثُ بِنِعْمَةِ اللَّهِ شُكْرٌ وَ تَرْكُهَا كُفْرٌ وَ مَنْ لَمْ يَشْكُرْ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٦٩\*.
- تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ بِخَمْسَ عَشْرَةَ امْرَأَةً... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ١٥٧\*.
- تَقْتُلُنَا رِجَالَكُمْ وَ تَبْكِي عَلَيْنَا نِسَاءُكُمْ (حضرت ام كلثوم عليها السلام) ج ٢: ٨٥.
- تَنَاكَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّم... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٩٢، ٩٦.
- ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَقَالَ [يزيد] لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِلْفُرْسِيِّ... (امام باقر عليه السلام) ج ٢: ٢٥\*.
- الثَّنَاءُ بِأَكْثَرِ مِنَ الْإِسْتِحْقَاقِ مَلَقٌ، وَ التَّقْصِيرُ عَنِ الْإِسْتِحْقَاقِ عَمَلٌ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٤٠\*.
- جَهَّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٤٣٨.
- حَبَّدَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَ إِفْطَارَهُمْ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٤٧.
- الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَرَاخَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ مِنْكُمْ... ج ٢: ١٠٨.
- خَذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٣١.
- خَرَجَ [رسول الله] مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا وَ وَرَدَ الْأَخْرَةَ سَلِيًّا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٢٧\*.
- خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِلَىٰ يَنْبُعٍ فَلَمَّا خَرَجَ رَأَيْتُ عَلَيْهِ خُفًّا أَحْمَرَ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٣٦٨\*.
- خُفٌّ اتَّخَذْتُهُ لِلْسَّفَرِ وَ هُوَ بَقِيَ عَلَى الطِّينِ وَ الْمَطَرِ وَ أَحْمَلُ لَهُ... (امام صادق عليه السلام) ج ١: ٣٦٨\*.
- دَعُونِي وَ قَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٢٥٧.
- ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَبَقْتُ عَطْشَانًا بِطَلْفٍ كَرِيبَاءَ حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٥٤\*.
- رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ رَحِمَ اللَّهُ الْمُحَلِّقِينَ... وَ الْمُقْصِرِينَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٢١٣.

- رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا قُلْتُ مَا إِحْيَاءُ ذَكَرْتُمْ قَالَ التَّلَاقِي ... (امام جواد علیه السلام) ج ۱: \*۲۶۷.
- رَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ غَضَبَهُ  
ج ۱: ۱۷۹.
- زُورُوا مَوْتَاكُمْ وَصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَسَلَّمُوا عَلَيْهِمْ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: \*۳۶۱.
- الزَّهْدُ عَلَى عَشْرَةِ أَشْيَاءَ، فَأَعْلَىٰ دَرَجَةِ الزَّهْدِ أَدْنَىٰ دَرَجَةِ الْوَرَعِ... (امام سجّاد علیه السلام) ج ۲: ۱۳۸.
- سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۵۳.
- السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ  
(رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۲۵۹.
- سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ... زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَىٰ مِنَ الْحَقِّ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۱۴۱، ۱۴۲.
- صَبَّتْ عَلَىٰ مَصَائِبٍ لَوْ أَنَّهَا...  
(حضرت زهرا علیها السلام) ج ۱: ۴۴۱.
- الصَّمْتُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ وَإِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَىٰ كُلِّ خَيْرٍ  
(امام رضا علیه السلام) ج ۱: \*۳۷۳.
- الصَّمْتُ شِعَارُ الْمُحِبِّينَ، وَفِيهِ رِضَا الرَّبِّ...  
(امام صادق علیه السلام) ج ۱: \*۳۷۲.
- ضَمَّ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَىٰ أَحْسَنِهِ، حَتَّىٰ يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۰۳.
- طَبِيبٌ دَوَّازٌ بِطَبِّهِ؛ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَأَحْمَىٰ مَوَاسِمَهُ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶.
- الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ  
(رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۲: ۱۵۲.
- عِلَّةُ إِعْطَاءِ النِّسَاءِ نِصْفَ مَا يُعْطَى الرَّجَالُ مِنَ الْمِيرَاثِ... (امام رضا علیه السلام) ج ۱: \*۳۸۴.
- الْعَشِيَّةُ الَّتِي كَانَتْ تُصِيبُ رَسُولَ اللَّهِ إِذَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ... (امام صادق علیه السلام) ج ۱: \*۱۸۶.
- فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ اشْتَرَىٰ فِيهِ مِنْكَ نَفْسَهُ...  
(امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۵۰.
- فَأَحْجِمِ مِنْ شَكٍّ أَوْ أَمْضِي بِغَيْرِ يَقِينٍ، فَيَكُونُ سَعْيِي فِي تَبَابٍ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۵۲.
- فَأَعْرَضَ [رسول الله] عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۶.
- فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ... (امام عسکری علیه السلام) ج ۱: \*۲۷۸.
- فَإِنْ قَالَ: أَهَانُهُ فَقَدْ كَذَّبَ وَاللَّهِ الْعَظِيمِ بِالْإِفْكِ الْعَظِيمِ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۷.
- فَإِنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَىٰ الْحَوْضِ  
(رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۲۵۸.
- فَتَأْسَىٰ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَدَ لِمَنْ تَأْسَى... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: \*۳۲، ج ۲: \*۱۲۵.
- فَتَأْسَىٰ مُتَأْسٍ بِنَبِيِّهِ وَاقْتَصَصَ أَثْرَهُ... وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْمَلَكَ... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۷.
- فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
ج ۲: ۱۶۴.
- فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ (امام حسین علیه السلام) ج ۲: ۸۳.
- فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَلِي  
(حضرت سکینه علیها السلام) ج ۲: ۲۱۹.

- فَلْيَنْظُرْ نَازِرًا بِعَقْلِهِ أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ؛ أَمْ أَهَانَهُ؟!... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ٢: \* ١٢٦.
- فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفَ حَقَّهُمْ جَعَلَتْ لَهُ عِنْدَ الْجَهْلِ عِلْمًا... (حدیث قدسی) ج ١: \* ١٨٠.
- فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَدْعَ مِنْ شُرْبِ الْفُقَاعِ وَاللَّعِبِ بِالشُّطْرَنِجِ... (امام رضا علیه السلام) ج ٢: \* ١٥٥.
- فَمَنْ كَذَبَ عَلِيَّ مَتَعَمَّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: \* ٧٧.
- فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النُّحُولُ... (امام حسین علیه السلام) ج ١: \* ٣٩٢.
- فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ، عَلَى عُسْرِ أُمِّ عَلَى يُسْرِ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: \* ٤٥٩، \* ٤٦٠.
- فَيَا لَيْتَنِي لَمْ تَلِدْنِي أُمِّي وَلَمْ يَكُنْ قَدْ كَذَبَ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيئًا... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ٢: \* ٧٧.
- فَضَمَّ الدُّنْيَا قَضْمًا وَلَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمَ أَهْلَ الدُّنْيَا كَشْحًا... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ٢: \* ١٢٥.
- ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...﴾ قَالَ إِنَّا نَا عَنِي وَعَلَى أَوْلَانَا... (امام باقر علیه السلام) ج ١: \* ٣٥٩.
- قُلْ لِلْمُعَيَّبِ تَحْتَ أَطْبَاقِ الشَّرَى (حضرت زهرا علیها السلام) ج ١: \* ٤٤١.
- قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ٢: \* ١١٦، ١٢٢.
- قُلُوبٌ خَلَّتْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ، فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ (امام صادق علیه السلام) ج ١: \* ٤٥٧.
- الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يُنْفَدُ (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ٢: \* ١٢٢.
- كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ] دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ١: \* ٥٤.
- كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ] يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ١: \* ٥٤.
- كَانَ [رَسُولُ اللَّهِ] يَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَيُرْجِلُ حِمَّتَهُ وَيَتَمَشَّطُ (ج ١: \* ٣٧٦).
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ فَحًا مُفَخَّمًا يَتَلَأَلُ وَجْهَهُ تَلَأَلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ... (امام مجتبی علیه السلام) ج ١: \* ٤٩.
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَحْزَنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ، وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُنْفَرُهُمْ... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ١: \* ٥٢.
- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَيَرُدُّنَّ، وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... (امام صادق علیه السلام) ج ١: \* ٣٧١.
- [كَانَ رَسُولُ اللَّهِ] إِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ فَلَبَّهَا (امام مجتبی علیه السلام) ج ١: \* ٥١.
- [كَانَ رَسُولُ اللَّهِ]... طَوِيلَ الزَّنْدَيْنِ، رَحِبَ الرَّاحَةِ، شَتِينَ الْكَفَيْنِ... (امام مجتبی علیه السلام) ج ١: \* ٥٠.
- كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعِ الْجِلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ١: \* ٥٥.
- كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ... (امیر المؤمنین علیه السلام) ج ١: \* ٥٣.
- كَانَ مِمَّا مَنَّ اللَّهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ... (امام صادق علیه السلام) ج ١: \* ١٦٠.
- كَانَ يُدَاعِبُ أَصْحَابَهُ (ج ١: \* ٣٧٥).

- كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۳۰۲.
- كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّيَ لِرَبِّكَ وَقَدْ انْبَعَثَ أَشْقَى الْأَوْلِينَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۲: ۵۱.
- كَذَبَ الْمُنَافِقُونَ يَا عَلِيُّ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ أَخِي... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۲: ۱۴۴\*.
- كُلُّ مَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ فَهَوَ صَنَمُكَ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۴۲۹\*.
- كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالظَّمْأُ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۴۷.
- كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۱۱۴.
- كُنْتُ مَعَ مَنْ عَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَفَيْنَ... فَشَكَا الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ... ج ۲: ۵۳\*.
- لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إلهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۲: ۱۹۷.
- لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۳۴۲.
- لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَصْلِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۲: ۷۸.
- لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۴۵.
- لَا يَنْكَلِمُ فِي غَيْرِ حَاجَةٍ... (امام مجتبی عليه السلام) ج ۱: ۳۷۱.
- لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۱: ۴۶۹.
- لَا يَمَسُّونَ أُمَّ الْحَدِيدِ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۳۹۱.
- لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ... (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۲: ۲۱۷.
- لَيْتَكَ اللَّهُمَّ لَيْتَكَ ج ۲: ۱۸۹.
- لَقَدْ طَرَقَ الْمَدِينَةَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ شَرُّ عَظِيمٍ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۴۳۸.
- لَمْ أُبْعَثْ عَذَابًا؛ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۲۱۴.
- لَمْ أَوْتَمِ النَّبِيُّ مِنْ أَبَوَيْهِ؟ قَالَ لَيْلًا يَجِبُ عَلَيْهِ حَقُّ لِمَخْلُوقٍ (امام سجّاد عليه السلام) ج ۱: ۵۶\*.
- لَمْ سُمِّيَ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ؟ قَالَ نُسِبَ إِلَى مَكَّةَ وَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ... (امام باقر عليه السلام) ج ۱: ۱۵۹\*.
- لَمْ يُتِمَّ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ أَبَوَيْهِ؟ فَقَالَ لَيْلًا يَكُونُ عَلَيْهِ حَقُّ لِمَخْلُوقٍ (امام صادق عليه السلام) ج ۱: ۵۶\*.
- لَمْ يَضَعِ [رَسُولُ اللَّهِ] حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ۲: ۱۲۷\*.
- لَمَّا أُسْرِىَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَ حَوْلَهُ أَطْفَالٌ ج ۲: ۹۲\*.
- لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ أَرَادَ أَبُو طَالِبٍ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الشَّامِ فِي عَيْرِ قُرَيْشٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ... ج ۱: ۱۰۵\*.
- لَمَّا نَشَأَتْ... لَمْ أَهْمَّ بِشَيْءٍ مِمَّا كَانَتْ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ تَفْعَلُهُ (رسول الله صَلَّى الله عليه و آله) ج ۱: ۱۲۶\*.
- لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لَأَحْتَرَقْتُ (جبرئيل عليه السلام) ج ۱: ۲۲۴.

- لَو وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي شِمَالِي... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٣٥٤.
- ما أَعَالَ مَنْ اقْتَصَدَ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٢٢.
- ما الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ... (امام صادق عليه السلام) ج ٢: ١٦٥\*.
- مَا أُودِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُودِيَْتُ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٢٥٣.
- مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالٌ خَدِيجِيَّةَ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ١٣٧\*.
- مَا يَقُولُ النَّاسُ؟ ... كَذَبُوا، عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ... (امام جواد عليه السلام) ج ١: ١٦١.
- مَاذَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرَبَةِ أَحْمَدَا... (حضرت زهرا عليها السلام) ج ١: ٤٤١.
- مَدِينَةَ جَدْنَا لَا تَقْبَلِينَا... (حضرت سكينه عليها السلام) ج ٢: ٢١٨.
- المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٩.
- المُسْتَهْزِءُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ خَمْسَةٌ: الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةَ وَالْعَاصُ بْنُ وَاثِلٍ... ج ١: ١٩٢\*.
- مَنْ أَحْسَنَ لِي النَّبِيُّ الْمَصْطَفَى مِنْ أَحْسَنَ لِي الرَّبِيعُ الْمُرْتَضَى... (حضرت خديجه عليها السلام) ج ١: ٢٥٧.
- مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ يَعْلَمُهُ فَكَتَمَهُ أُجِزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ... (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٩٠.
- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ١: ٢٢٩.
- مَنْ كَانَ مَوْطِنًا عَلِيًّا لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا (امام حسين عليه السلام) ج ٢: ٣٨.
- مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ (رسول الله صَلَّى الله عليه وآله) ج ٢: ٩٥، ٩٤.
- مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ ج ٢: ٦٩.
- مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُتَمَعِّمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ (امام رضا عليه السلام) ج ٢: ٦٩\*.
- نَامَتِ الْعُيُونُ وَعَلَتِ النَّجُومُ، وَأَنْتَ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... (امام سجّاد عليه السلام) ج ٢: ٢١\*.
- نَحْنُ حَجَّجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَجَدْتُنَا فَاطِمَةَ حَجَّجَةَ اللَّهِ عَلَيْنَا (امام عسكري عليه السلام) ج ١: ٣٥٩\*.
- النُّومُ أَوَّلُ النَّهَارِ خُرْقٌ وَالْقَائِلَةُ نِعْمَةٌ وَالنُّومُ بَعْدَ الْعَصْرِ حُمَقٌ... (امام باقر عليه السلام) ج ١: ٣٦٤\*.
- وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتِمِّمًا (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٤٦٢.
- وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهُدَى، وَاسْتَنْوُوا بِسُنَّتِهِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٥٨، ٤٦، ٣١\*.
- وَ أَكْرَمَهَا لَدَيْكَ... ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ٤٩.
- وَأَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا ضَعْفُ رَأْيِ النِّسَاءِ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١١٧.
- وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ١٥٢.
- وَإِنْ شِئْتَ ثَلَّثْتَ بِدَاوُدَ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ وَقَارِيءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٢٤\*.

- و إن شئت ثبیت بموسى... ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۴.
- و إن شئت قلت فی عیسی ابن مریم، فلقد کان یتوسد الحجر... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۵.
- و إن لربکم فی آیام دهرکم نفحات؛ ألا فتعرضوا لها... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۱: ۳۰۶.
- و إن من البیان لسحرا (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ۲: ۹۷.
- و إياك و مشاورة النساء فإن رأيتن إلى أفن و عزمهن إلى وهن (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۱۷.
- و تجعلن فی الأحياء المرزوقين بأیدی العداة و العصاة... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۵۱.
- و ذلك فی سلامة من دینی؟ (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۵۱.
- و قد بعثت إليکم أخی و ابن عمی و ثقتی من أهل بيتی (امام حسین علیه السلام) ج ۲: ۶۰.
- و قلبه يزهر كما يزهر المصباح (امام صادق علیه السلام) ج ۱: ۲۸۸.
- و لقد قرن الله به من لدن أن كان فطيما أعظم ملك... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۵۷، ۵۸، ۳۰۸.
- و لقد كان فی رسول الله كاف لك فی الأسوة... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۴.
- و لقد كان فی رسول الله ما يدلک علی مساوی الدنيا... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: \*۳۳؛ ج ۲: \*۱۲۶.
- و لقد كان فی رسول الله كاف لك فی الأسوة... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۳۲.
- و لقد كان يأكل علی الأرض و یجلس جلسة العبد... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۶.
- و لقد كان يتجمل لأصحابه (ج ۱: ۳۷۶).
- و لقد كان يجاوز فی كل سنة بجراة، فأراه و لا يراه غیری (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۱۸۳.
- و لقد كنت أتبعه أتباع الفصيل أثر أمه... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۵۷، ۳۰۹.
- و لم تكن له زوجة تفتنه، و لا مال و لا ولد یحزنه (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: ۱۲۴.
- و لو استنطقوا عنهم عرصات تلك الديار الخاوية... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: \*۷۴.
- و لو لم يكن فينا إلا حبنا ما أبغض الله و رسوله... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۶.
- و محامها الإسلام، و معاذ الله أن نحیی ما محاه الإسلام (امام كاظم علیه السلام) ج ۲: ۱۹۴.
- و من أتى قبر الحسين ماشيا كتب الله له بكل خطوة ألف حسنة... (امام صادق علیه السلام) ج ۱: \*۶۳.
- و منأخ ركاب و مصارع عشاق شهداء لا يسبهم من كان قبلهم... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۱: ۴۶۹.
- و يكون الستر علی باب بيته فتكون فيه التصاوير، فيقول... (امیرالمؤمنین علیه السلام) ج ۲: \*۱۲۶.
- و محمدها! و اعلیاه! هذا حسين مجزوز الرأس من القفا... (حضرت زينب علیها السلام) ج ۱: ۳۴۷.
- و الله انكسر ظهري و قلت حيلتي و اخاه و عباساه... (امام حسین علیه السلام) ج ۱: ۲۹۱.

- والله لقد رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٢٧\*.
- والله ما سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ؛ لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ... (امير المؤمنين عليه السلام) ج ٢: ١٢٤\*.
- الورع عن محارم الله (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ٢: ١٣٨.
- وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَاِرْحَمُوا صِغَارَكُمْ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٣٦٠؛ ج ٢: ٢٠٩.
- هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا... (امام حسين عليه السلام) ج ٢: ٣٩.
- هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي، هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ الرَّسُولِ (امام حسين عليه السلام) ج ١: ٤٧٠.
- هُمْ أَضْرَّ عَلِيٌّ ضَعْفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (امام صادق عليه السلام) ج ٢: ١١٦.
- يَا ابْنَ آدَمَ إِعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ (حديث قدسي) ج ١: ٢٢٩.
- يَا أَبَةَ لَا تَحْزَنْ فَإِنَّ لِي رَبًّا لَا يُضِيعُنِي... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ١٠٤\*.
- يَا أَخَا، أَدْرِكَ أَخَاكَ (حضرت ابا الفضل عليه السلام) ج ٢: ١٣٢.
- يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْحَتَلِ وَالْحَذَلِ أَتَبْكُونَ فَلَا رَقَاتٍ الْعَبْرَةَ... (حضرت زينب عليها السلام) ج ١: ١١٥.
- يَا رَبِّ إِلَى أَيِّ مَكَانٍ... إِلَى حَرَمِي وَأُمْنِي وَأَوَّلِ بُقْعَةٍ خَلَقْتَهَا مِنَ الْأَرْضِ... (حديث قدسي) ج ١: ٢٧٠\*.
- يَا شَيْخَ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾... (امام سجاد عليه السلام) ج ٢: ١٠٨.
- يَا عَلِيُّ، أَلَمْ أَحْلِفْكَ عَلَى الْمَدِينَةِ؟ نَعَمْ، وَلَكِنَّ الْمَنَافِقِينَ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ٢: ١٤٤\*.
- يَا عَمَّ، عَلِيٌّ مَنْ تُخَلِّفُنِي؟! لَا عَلِيٌّ أُمَّ وَلَا عَلِيٌّ أَبٌ... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ١٠٥\*.
- يَا عَمَّاهُ، أَتَيْتِكَ يَتِيمًا... يَا لَيْتَ كُنْتُ حَاضِرًا حَتَّى تَرَى أَخَاكَ... (امام سجاد عليه السلام) ج ٢: ٢٠٢.
- يَا فِضَّةُ، خُذْنِي! فَوَاللَّهِ سَقَطَ مَا فِي أَحْشَائِي (حضرت زهرا عليها السلام) ج ١: ٤١٥.
- يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدُهُ وَزُورًا مَا أَغْفَلُهُ وَخَطَرًا مَا أَفْطَعُهُ! (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٧٤\*.
- يَا مُحَمَّدَا يَا رَسُولَ اللَّهِ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ فِي أَيِّ وَاذِ أَنْتَ مُلْقَى (حضرت خديجه عليها السلام) ج ١: ٢٥٦.
- يَا مُحَمَّدَاهُ! هَذَا حُسَيْنُكَ بِالْعِرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ الصَّبَا... (حضرت زينب عليها السلام) ج ١: ٣٤٧.
- يَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ! وَيَا هَانِ بْنَ عُرْوَةَ! يَا حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ... (امام حسين عليه السلام) ج ١: ٣٩٢.
- يَا وَلَدِي، قَتَلُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْهَاءِ مَنَعُوكَ (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ١: ٣١٨.
- يَأْتُونَ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ يَزُورُونَكُمْ وَيُرِيدُونَ بِذَلِكَ بَرِي... (رسول الله صلى الله عليه وآله) ج ٢: ١٠٦.
- يَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ (امام سجاد عليه السلام) ج ٢: ١٩٩.
- يُسَاقُونَ كَمَا تُسَاقُ السَّبَايَا (ج ٢: ١٥٣).
- يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا [وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ] (امير المؤمنين عليه السلام) ج ١: ٣٠٩.
- يُسَاقُونَ كَمَا تُسَاقُ السَّبَايَا (حضرت زينب عليها السلام) ج ٢: ١٥٤.



## فهرست اشعار عربی

- ج ۱: ۲۴۰. أَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا  
 ج ۲: ۲۱۸. أُفَاظُمُ لَوْ نَظَرْتُ إِلَى السَّبَايَا (حضرت سكينه سلام الله عليها)  
 ج ۲: ۱۵۴. أَقَادُ ذَلِيلًا فِي دِمَشَقٍ كَأَنِّي (امام سجّاد عليه السلام)  
 ج ۱: ۴۱۴. أَيَهْجُمُ الْعَدِيَّ عَلَى بَيْتِ الْهُدَى (غروي اصفهانی)  
 ج ۱: ۹۸\*. أَحْضَرُهُمَا أُمُّ حَضْرٍ أَخْرَجَ خَاضِبٍ (ابن أبي الحديد)  
 ج ۱: ۲۹۱. أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ (امام حسين عليه السلام)  
 ج ۱: ۲۹۱. أَخُوهُ وَابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ (امام حسين عليه السلام)  
 ج ۱: ۲۹۱. أُنْبِئْتُ أَنْ قَدْ أُصِيبَ بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدِ (ام البنين عليها السلام)  
 ج ۱: ۴۶۱. إِنِّي عَشِيقْتُ وَ مَا فِي الْعِشْقِ مِنْ بَأْسٍ (صدر المتألهين)  
 ج ۱: ۴۴۱. صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا (حضرت زهرا عليها السلام)  
 ج ۲: ۱۵۴. فَيَا لَيْتَنِي لَمْ تَلِدْنِي أُمِّي وَ لَمْ يَكُنْ (امام سجّاد عليه السلام)  
 ج ۱: ۴۴۱\*. قُلْ لِلْمُعْجِبِ تَحْتِ أَطْبَاقِ الثَّرَى (حضرت زهرا عليها السلام)  
 ج ۱: ۱۹۳. لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا (يزيد)  
 ج ۱: ۱۴۰. لَهَا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَ أَشْرَقَتْ (يزيد)  
 ج ۱: ۳۱۶. لِي حَبِيبٌ عَرَبِيٌّ مَدَنِيٌّ قُرَشِيٌّ (جامی)  
 ج ۱: ۹۱. مَا تَوَهَّمْتُ يَا سَقِيقُ فُوَادِي (حضرت زينب عليها السلام)  
 ج ۱: ۴۶۱. مَا لِي وَ لِلنَّاسِ، كَمْ يُؤْذُونَنِي سَفَهًا (صدر المتألهين)  
 ج ۲: ۱۷۹. مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ (أم لقمان بنت عقيل بن أبي طالب)

- مَازَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرَبَةِ أَحَدَا (حضرت زهرا عليها السلام)  
 ج ۱: ۴۴۱.
- مَدِينَةَ جَدَّنَا لَا تَقْبَلِينَا (حضرت امّ کلثوم سلام الله عليها)  
 ج ۲: ۲۱۸.
- مَذَاهِبُ شَتَّى لِلْمُحِبِّينَ فِي الْهَوَى (صدقات المتأهلين)  
 ج ۱: ۴۶۱.
- نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَحَّ أَوْ لَا تَصِحَّ (يزید)  
 ج ۱: ۱۴۰.
- وَ أَيْضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ (ابوطالب)  
 ج ۱: ۱۰۴، ۲۶۰، ۴۴۰.
- وَ الْاسْمُ مِنْهُ مُعَرَّبٌ وَ مَبْنِيٌّ (ابن مالک)  
 ج ۲: ۹۷.
- وَ الْبَابُ وَ الْجِدَارُ وَ الدَّمَاءُ (غروی اصفهانی)  
 ج ۱: ۴۱۵.
- وَ قَوْلِي كَلِمًا جَسَّاتٍ وَ جَاشَتْ (عترة)  
 ج ۲: ۱۷۳.
- وَ لَسْتُ أُدْرِي خَبَرَ الْمِسْمَارِ (غروی اصفهانی)  
 ج ۱: ۴۱۴.
- وَ لَنْ أَنْسَ سِبْطَ الْمُصْطَفَى وَ هُوَ ظَائِمِيٌّ (الصّیمری)  
 ج ۲: ۱۰۷.
- وَ وَكَّرُ نَعْلِ السَّيْفِ فِي جَنَبِهَا (غروی اصفهانی)  
 ج ۱: ۴۱۵.
- وَ يَلِي عَلِيٌّ شَيْلَى أَمَالٍ بِرَأْسِهِ رَأْسُ الْعَمَدِ (امّ البنین عليها السلام)  
 ج ۱: ۲۹۱.
- يَا أَهْلَ يَثْرَبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ هَا (بشیر بن جدلم)  
 ج ۲: ۲۰۱.
- يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلْمِ (امام سجّاد عليه السلام)  
 ج ۲: ۲۱\*.
- يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هَوْنِي (حضرت ابالفصل عليه السلام)  
 ج ۲: ۱۳۲.
- يَا هَلَالًا لَمَّا اسْتَتَمَّ كَمَا لَا (حضرت زینب سلام الله عليها)  
 ج ۱: ۹۱؛ ج ۲: ۸۶.

## فهرست اشعار فارسی

- از آن چرخه که گرداند زن پیر (نظامی) ج ۲: ۱۶۷.  
از کرامات شیخ ما این است ج ۱: ۳۰۰.  
اگر درویش در حالی بماندی (سعدی) ج ۱: ۱۸۸.  
اگر گرگ اجل خونین دهن نیست (غروی اصفهانی) ج ۱: ۹۲.  
آن بی کسی که نعش پدر را ز بعد قتل (جودی) ج ۱: ۲۱۷.  
آن یوسفی که گشت به زندان غم اسیر (جودی) ج ۱: ۲۱۶.  
آه از آن ساعت که آن بیمار زار (عباس حسینی جواهری «ذاکر») ج ۱: ۱۴۳.  
ای اهل شام! مظهر لطف خدا منم (جودی) ج ۱: ۲۱۶.  
ای حسینی که به هر کوی، عزای تو به پاست (احمد مهران) ج ۱: ۶۷\*.  
ای دواى نِخوَت و ناموس ما (مولوی) ج ۱: ۴۶۶.  
این ندانستند ایشان از عمی (مولوی) ج ۱: ۴۱۳.  
این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست (میرزا حبیب‌الله خراسانی) ج ۱: ۲۸۶.  
آینه شو وصال پری طلعتان طلب (صائب تبریزی) ج ۱: ۳۰۶\*.  
با خرابات نشینان ز کرامات ملاف (حافظ) ج ۲: ۲۴\*.  
با لب تشنه بریدند سر از جسم شریف (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۹۶.  
بر این محمّدی که مؤذّن دهد اذان (جودی) ج ۱: ۲۱۷.  
بر جمله انبیا منم امروز جانشین (جودی) ج ۱: ۲۱۶.  
برو به کار خود ای واعظ، این چه فریاد است (حافظ) ج ۱: ۳۴۴.  
بگفت احوال ما برق جهان است (سعدی) ج ۱: ۱۸۸.

- به کام تا نرساند مرا لبش چون نای (حافظ) ج ۱: ۳۴۵.
- به خدا هم تو خلیلی به خدا هم تو ذبیحی (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۹۶.
- بیا بلبل که تا با هم بنالیم (غروی اصفهانی) ج ۱: ۹۲.
- تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سرِ توست (احمد مهران) ج ۱: ۶۷.
- تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سرِ توست (مهران) ج ۲: ۸۵.
- تا به کی ناله و فریاد که آن یار کجاست؟ (منصور حلاج) ج ۲: ۳۶.
- ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی (سعدی) ج ۱: ۴۵۷.
- تو مگو ما را بدان شه بار نیست (مولوی) ج ۱: ۴۶۷.
- جز با قدم خضر حقیقت که دلیل است (میرزا حبیب‌الله خراسانی) ج ۱: ۲۸۶.
- جز با نفس پیر طریقت که خلیل است (میرزا حبیب‌الله خراسانی) ج ۱: ۲۸۶.
- جفا و جور فزون بوده در جهان، لیکن (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۱۸.
- جمله عالم زین سبب گمراه شد (مولوی) ج ۱: ۴۱۳.
- چرا زان آشیان بیگانه گشتی (جامی) ج ۲: ۹۸.
- چرخ با این اختران، نغز و خوش و زیباستی (میرفندرسکی) ج ۱: ۳۰۰.
- چه سروها که ز بستان ما به خاک افتاد (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۱۸.
- چو علم آموختی از حرص آنگه ترس کاندل شب (سنائی) ج ۲: ۹۶.
- خاتم سلیمان را اهرمن به جادو برد (غروی اصفهانی) ج ۱: ۴۴۳، ۲۶۱.
- خواست «مهران» بزند بوسه سراپای تو را (احمد مهران) ج ۱: ۶۷\*.
- خواهر غم‌زده‌ات دید سرت بر نی و گفت (احمد مهران) ج ۱: ۶۷.
- درس مردانگی عباس به عالم آموخت (احمد مهران) ج ۱: ۶۷.
- دلا تا کی در این چرخ مجازی (جامی) ج ۲: ۹۸.
- روز نوحه قرآن در مصیبت طاهاست (غروی اصفهانی) ج ۱: ۴۴۲.
- روستایی گاو در آخور بیست (مولوی) ج ۱: ۳۹۶.
- ز مصرش بوی پیراهن شنیدی (سعدی) ج ۱: ۱۸۷.
- سر چشمه شاید گرفتن به بیل (سعدی) ج ۲: ۲۱۶.
- سؤال از حال غمناکان ثواب است (غروی اصفهانی) ج ۱: ۹۲.
- سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود (غروی اصفهانی) ج ۱: ۴۱۵.
- شاد باش ای عشق خوش سودای ما (مولوی) ج ۱: ۴۶۶، ۴۶۷.

- شاهباز وحدت را بند غم به گردن شد (غروی اصفهانی) ج ۱: ۴۴۳.
- شد چو در شام اختران برج دین (نیر) ج ۱: ۱۶۹.
- شهر شام و عترت پاک رسول (نیر) ج ۱: ۱۶۹.
- صفت باده عشقش ز من مست مپرس (جامی) ج ۱: ۳۱۶.
- عشق آن بگزین که جمله انبیا (مولوی) ج ۱: ۴۶۶.
- عشق آن زنده گزین کو باقی است (مولوی) ج ۱: ۴۶۶.
- فغان که شمع هداییم و نیست در شبها (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۱۸.
- فلک فغان ز جفای تو، آه از دل ما (صغیر اصفهانی) ج ۱: ۱۱۸.
- فهم رازش نکنم، او عربی، من عجمی (جامی) ج ۱: ۳۱۶.
- قرعه فال به نام من دیوانه زدند (حافظ) ج ۱: ۳۸.
- کار پاکان را قیاس از خود مگیر (مولوی) ج ۱: ۴۱۳، ۱۱۱.
- کعبه را سزد امروز، رو نهد به ویرانی (غروی اصفهانی) ج ۱: ۲۶۱.
- کیست مولا، آن که آزادت کند (مولوی) ج ۲: ۵۵.
- گاه‌گاهی این رکوع و این سجود (وحدت کرمانشاهی) ج ۱: ۴۱۰.
- گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است (حافظ) ج ۱: ۳۴۵.
- گر تو سنگ خاره و مرمر بوی (مولوی) ج ۲: ۱۴۷.
- گرچه صد مرحله دورست ز پیش نظرم (جامی) ج ۱: ۳۱۶.
- گفت: ای گروه، هر که ندارد هوای ما (نیر تبریزی) ج ۲: ۳۸.
- گلی از گلشن من رفت بر باد (غروی اصفهانی) ج ۱: ۹۲.
- گهی بر طارم اعلا نشینیم (سعدی) ج ۱: ۱۸۸.
- ما زنده به آنیم که آرام نگیریم (صائب) ج ۱: ۳۳۲.
- ماتم جهان سوز خاتم النبیین است (غروی اصفهانی) ج ۱: ۴۴۲.
- ماتم جهان سوز خاتم النبیین است (غروی اصفهانی) ج ۱: ۲۶۱.
- مر مرا تقلیدشان بر باد داد (مولوی) ج ۲: ۵۵.
- مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز (حافظ) ج ۲: ۱۰۴.
- مصلحت نیست مرا سیری از آن آب حیات (جامی) ج ۱: ۳۱۶.
- من که از تب نیست تاب اندر تنم (عباس حسینی جواهری «ذاکر») ج ۱: ۱۴۳.
- من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان (حافظ) ج ۱: ۴۳۶.

- ج ۱: ۱۶۵. من ملک بودم و فردوس برین جایم بود (حافظ)
- ج ۱: ۳۳۱. ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست (حافظ)
- ج ۱: ۳۴۴. نام احمد نام جمله انبیاست (مولوی)
- ج ۱: ۲۸۱. نفست اژدرهاست او کی مرده است (مولوی)
- ج ۱: ۴۶۰. هر کجا یوسف رخی باشد چو ماه (مولوی)
- ج ۱: ۱۹۵. هم تو پرورده دوش علی و دامن زهرا (صغیر اصفهانی)
- ج ۱: ۱۴۳. همدمم جز ناله شب گیر نیست (عباس حسینی جواهری «ذاکر»)
- ج ۱: ۴۱۳. همسری با انبیا برداشتند (مولوی)
- ج ۱: ۱۹۵. یا حسین ای که شهید از ستم قوم دغائی (صغیر اصفهانی)
- ج ۲: ۱۴۷. یک زمانی صحبتی با اولیا (مولوی)
- ج ۱: ۱۸۷. یکی پرسید از آن گم کرده فرزند (سعدی)

## کلمات مشهوره و ضرب المثلها

ج ۱: ۳۹۰.	آرزو بر نوجوانان عیب نیست
ج ۱: ۲۷۷.	اهل بخیه بودند
ج ۲: ۱۳۰.	بین تفاوت ره از کجا تا کجاست
ج ۲: ۱۲۰.	تَضَحَّكَ بِه التَّكْلِی
ج ۱: ۴۰۷.	در دیزی باز است، حیای گربه کجاست
ج ۱: ۳۵۳.	علی می ماند و حوضش
ج ۲: ۱۷۶.	فَیَا بَئْسَ الرَّامِی
ج ۱: ۳۸.	قرعه فال به نام من دیوانه زدند
ج ۱: ۱۵۴.	کار پاکان را قیاس از خود مگیر
ج ۱: ۲۷۶، ۲۸۰.	گاه دود راه می اندازند
ج ۱: ۲۷۶.	نه دری دارد و نه دروازه‌ای!
ج ۲: ۲۴.	هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد
ج ۲: ۱۲۰.	یا رومی رومی یا زنگی زنگی





## فهرست اشخاص

### الف) أسماء أنبياء و أولياء صلوات الله عليهم أجمعين

٤٦٢، ٤٦٥، ٤٦٨، ٤٦٩؛ ج ٢: ٣١، ٣٢، ٣٥، ٤٧ -  
٥٤، ٦١، ٧٢ - ٧٧، ١٠٥، ١١٧، ١٢٠، ١٢٤،  
١٣٠، ١٤١، ١٤٣ - ١٤٥، ١٥١، ١٧١، ١٧٧،  
١٧٩، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٤، ٢١٦.

حضرت فاطمة زهرا، صديقه عليها السلام:  
ج ١: ٩٠، ١٣٧ - ١٤٠، ١٥٢، ١٩٤، ٢١٦،  
٢٦٠، ٣١٨، ٣٣٠، ٣٤٦، ٣٥٩، ٣٦٥\*، ٤١٤،  
٤١٥\*، ٤٣٩ - ٤٤١؛ ج ٢: ٩٢\*، ١٠٥، ١٧٩،  
٢١٧، ٢١٩.

حضرت امام حسن بن علي بن ابي طالب،  
امام مجتبي عليه السلام: ج ١: ٢٧، ٤٩\* -  
٥١\*، ٢٨٩، ٣٢٩، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٧٠، ٣٨٣؛  
ج ٢: ١٧٣، ١٧٤، ١٧٩، ٢١٦.

حضرت امام حسين، حسين بن علي،  
سيد الشهداء، ابا عبدالله عليه السلام: ج ١: ٢٧،  
٥١\*، ٥٣\*، ٦٧، ٨١، ٩٠، ١٩٤، ١٩٥، ٢٤٠،

حضرت رسول الله محمد، رسول اكرم،  
رسول خدا، رسول، پیامبر اكرم، پیغمبر  
اسلام، پیغمبر اكرم، پیغمبر آخرالزمان،  
پیغمبر خاتم، محمد، محمد بن عبدالله،  
احمد، المصطفى، محمد امين، النبي،  
ابالقاسم، يتيم بنى هاشم صلى الله عليه و آله  
وسلم: ج ١ و ج ٢: اكثر صفحات.

حضرت امير المؤمنين، امام علي، علي بن  
أبي طالب عليه السلام: ج ١: ٣١، ٤٠، ٤٦، ٥٧،  
٦٢، ٧١، ٧٣ - ٧٥، ٩٠، ٩٨\*، ٩٩، ١١١، ١١٤،  
١١٥، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٨،  
١٥٢، ١٥٣، ١٦٨، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٨،  
١٨٩، ٢٣٠، ٢٣٥، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٨،  
٢٦١، ٣٠٢، ٣٠٢، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣٢٦ - ٣٣٦،  
٣٤٢، ٣٤٦، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٩ -  
٣٧١، ٣٧٩، ٣٨٣، ٣٩٥، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤١٤،  
٤٣٢، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٨، ٤٥٣ - ٤٥٦، ٤٦٠،

- ۳۷۳\*، ۳۸۰، ۳۸۴\*.
- حضرت ابو جعفر امام محمد تقی، ابی جعفر  
الثانی، امام جواد علیه السلام: ج ۱: ۱۶۱،  
۲۶۷\*، ۳۸۰، ۳۹۹\*.
- حضرت امام حسن عسکری علیه السلام:  
ج ۱: ۳۵۹\*، ۳۸۰.
- حضرت قائم امام زمان، بقیة الله علیه  
السلام: ج ۱: ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۸۸؛ ج ۲: ۴۵،  
۲۰۹، ۲۱۶.
- حضرات معصومین، اهل بیت، اهل بیت  
رسول خدا، ائمه، عترت، ذراری پیغمبر،  
آل پیغمبر، چهارده معصوم علیهم السلام:  
ج ۱: ۲۶، ۹۰، ۹۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۴۱ -  
۱۴۳، ۱۶۲ - ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۵،  
۲۰۴، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۷، ۳۰۱،  
۳۴۰، ۳۵۷ - ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰،  
۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۷، ۴۲۲، ۴۳۸،  
۴۳۹؛ ج ۲: ۴۴، ۷۳، ۸۴، ۸۵، ۹۸، ۱۰۷،  
۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳،  
۱۷۱، ۱۸۰، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۱۸.
- \* \* \*
- حضرت آدم، صفی الله علیه السلام: ج ۱:  
۸۶، ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۱۶، ۳۱۸.
- حضرت نوح علیه السلام: ج ۱: ۱۹۴، ۲۱۶،  
۴۲۲.
- حضرت ابراهیم، ابراهیم خلیل علیه السلام:  
ج ۱: ۵۹، ۶۴، ۷۹، ۱۵۴، ۱۵۹\*، ۱۸۰، ۱۹۴،  
۲۶۸ - ۲۷۲، ۳۱۸، ۳۹۱\*؛ ج ۲: ۳۳، ۹۲\*،  
۲۱۵.
- ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۹، ۳۴۶،  
۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۹ -  
۳۹۱، ۳۹۹، ۴۶۸، ۴۷۰؛ ج ۲: ۳۷، ۳۸، ۴۰،  
۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰ - ۶۴، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۴ -  
۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۴،  
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۳،  
۲۱۶، ۲۱۸.
- حضرت امام سجاد، سید الساجدین،  
زین العابدین، علی بن الحسین علیهما  
السلام: ج ۱: ۴۹\*، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۱۷،  
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۴، ۲۱۵،  
۳۴۰، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۲؛ ج ۲: ۲۲ -  
۲۷\*، ۸۴، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۵۴،  
۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۹ - ۲۰۲، ۲۱۶.
- حضرت امام محمد باقر، باقر، ابی جعفر  
علیه السلام: ج ۱: ۴۸\*، ۶۵\*، ۱۰۰\*، ۱۵۹\*،  
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۵۹\*، ۳۶۲، ۳۶۴\*، ۳۸۸،  
۳۹۱\*؛ ج ۲: ۲۵\*، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷.
- حضرت امام صادق، ابی عبدالله، جعفر بن  
محمد الصادق علیه السلام: ج ۱: ۵۶، ۶۳،  
۷۵\*، ۸۵، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۵۷\*، ۱۵۹،  
۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۶\*، ۲۴۷، ۲۴۸،  
۲۷۱\*، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸\*، ۳۱۷، ۳۵۹،  
۳۶۲، ۳۶۸\*، ۳۷۱\*، ۳۷۵، ۴۵۶، ۴۵۸؛ ج ۲:  
۴۶، ۹۲\*، ۱۱۶، ۱۶۵\*، ۱۷۵، ۱۷۶.
- حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام:  
ج ۱: ۱۰۰\*، ۳۶۵؛ ج ۲: ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۲.
- حضرت امام رضا، علی بن موسی علیهما  
السلام: ج ۱: ۴۸\*، ۴۹\*، ۱۶۸، ۳۰۵، ۳۶۲،

- حضرت موسیٰ، کلیم الله علیه السلام: ج ۱: ۳۲\*، ۷۷، ۷۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۳۱۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵؛ ج ۲: ۱۲۴، ۱۴۴\*، ۱۴۵\*.
- حضرت عیسیٰ، عیسیٰ بن مریم علیه السلام: ج ۱: ۳۲\*، ۵۹، ۸۵، ۱۷۷، ۲۳۳، ۳۱۸؛ ج ۲: ۳۶، ۱۲۴، ۱۲۵\*، ۱۲۸.
- حضرت اسماعیل علیه السلام: ج ۱: ۵۹\*، ۷۹، ۸۱، ۸۹، ۲۶۹، ۲۷۱\*، ۲۷۲؛ ج ۲: ۲۱۵.
- حضرت اسحاق علیه السلام: ج ۱: ۱۸۰.
- حضرت داود علیه السلام: ج ۱: ۳۲\*.
- حضرت خضر علیه السلام: ج ۱: ۱۹۶، ۲۷۷، ۲۷۸.
- حضرت زکریا علیه السلام: ج ۱: ۴۲۹\*.
- حضرت یعقوب علیه السلام: ج ۱: ۱۸۰.
- حضرت یوسف علیه السلام: ج ۱: ۲۱۶، ۳۱۲، ۴۶۰؛ ج ۲: ۳۶.
- حضرت یونس، یونس بن متی علیه السلام: ج ۱: ۲۴۹، ۲۵۰، ۴۲۲، ۴۰۳.
- حضرت هارون علیه السلام: ج ۲: ۱۴۴\*، ۱۴۵\*.
- حضرات پیامبران، پیغمبران، انبیا علیهم السلام: ج ۱: ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱ - ۲۵۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۴۴، ۴۱۳، ۴۲۱ - ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۹؛ ج ۲: ۴۴.



## ب) سائر اشخاص

- اباسلمه: ج ۱: ۱۸۴.
- ابان بن محمد: ج ۱: ۷۵\*.
- ابراهیم غمر، فرزند عبدالله محض، ابراهیم بن عبدالله بن الحسن: ج ۲: ۱۷۶، ۲۸\*.
- ابراهیم فرزند پیغمبر: ج ۱: ۹۰.
- ابلیس، شیطان: ج ۱: ۸۵، ۸۷، ۱۷۹، ۱۸۰ - ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۷، ۳۴۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۴۹، ۴۵۲.
- ابن ابی الحدید: ج ۱: ۷۴.
- ابن ابی لیلی: ج ۱: ۶۲.
- ابن حجر [هیتمی]: ج ۱: ۲۳۹.
- ابن زیاد عبیدالله، پسر مرجانه، عبیدالله بن زیاد: ج ۱: ۱۱۵ - ۱۱۷، ۱۴۰، ۲۱۵؛ ج ۲: ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۱۰۵، ۲۰۰.
- ابن شهر آشوب: ج ۱: ۶۰، ۴۴۱\*.
- ابن عباس [عبدالله]: ج ۱: ۹۰، ۴۶۹.
- ابن ملجم، عبدالرحمن بن ملجم مرادی: ج ۱: ۳۰۲؛ ج ۲: ۷۳، ۷۶.
- ابهری (هادی): ج ۱: ۳۰۳.
- ابوالفضل اصفهانی: ج ۱: ۱۵۷.
- حضرت ابوالفضل العباس، قمر بنی هاشم علیه السلام: ج ۱: ۱۹۶، ۲۸۷ - ۲۹۲، ۳۸۱، ۳۹۰؛ ج ۲: ۸۵، ۹۸، ۱۲۱، ۱۳۰ - ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۴.
- ابوأيوب سلمی: ج ۲: ۵۴\*.
- ابوبصیر: ج ۱: ۳۸۸\*؛ ج ۲: ۹۲\*.
- ابوبکر [ابن ابی قحافه]: ج ۱: ۹۸، ۳۲۷، ۴۱۴، ۴۳۸، ۴۳۹؛ ج ۲: ۳۱، ۳۲، ۶۱، ۷۴، ۱۵۰.
- ابو ثمامه صیداوی: ج ۱: ۴۰۸، ۴۰۹.
- ابوجهل (عمرو بن هشام): ج ۱: ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۴۵۰، ۴۵۲.
- ابوسفیان: ج ۱: ۱۶۰\*، ۱۹۲، ۱۹۳.
- حضرت ابوطالب علیه السلام: ج ۱: ۷۵، ۸۱، ۸۷، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱ - ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۹ - ۱۹۲، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۰۱، ۴۴۸، ۴۴۹.
- ابوقیس (صرمة بن ابی انس): ج ۱: ۱۲۲\*.
- ابولهب [عبدالعزی بن عبدالمطلب]: ج ۱: ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۳۳.
- ابونعیم اصفهانی: ج ۱: ۶۰.
- ابوهریره: ج ۲: ۷۴.
- ابی الصامت: ج ۱: ۶۳\*.
- آخوند خراسانی: ج ۲: ۱۱۴.
- ارتشبد اویسی، اویسی: ج ۲: ۱۰۰، ۱۰۱.
- آزر: ج ۲: ۳۳.
- الاسود بن عبد یغوث: ج ۱: ۱۹۲\*.
- الاسود بن عبدالمطلب: ج ۱: ۱۹۲\*.
- حضرت آسیه علیها السلام: ج ۱: ۱۳۹، ۱۹۴.
- إشراقی بزرگ: ج ۲: ۹۷.
- اصمعی: ج ۱: ۳۸۰؛ ج ۲: ۲۱، ۲۲\*.
- أعرجی کاظمینی (سید جعفر): ج ۲: ۷۹.
- ام‌البین [فاطمه بنت حزام]: ج ۱: ۲۹۱.
- ام‌ایمن [برکه بنت ثعلبه]: ج ۱: ۱۰۰، ۱۰۱؛ ج ۲: ۱۰۶.

- امّ سلمه [هند بنت ابی امیه]: ج ۱: ۳۴۶.
- حضرت امّ کلثوم علیها السلام: ج ۱: ۹۱، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۹۴؛ ج ۲: ۸۵.
- حضرت آمنه بنت وهب علیها السلام: ج ۱: ۵۷، ۸۳، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱.
- امیّه بن ابی الصلت ثقفی: ج ۱: ۱۲۲\*.
- امین جبل عاملی (سید محسن): ج ۲: ۲۳، ۲۴.
- امینی (علامه [شیخ عبدالحسین]): ج ۲: ۲۸\*.
- انس بن مالک: ج ۱: ۳۷۹.
- انصاری [شیخ محمدجواد]: ج ۱: ۴۰۴.
- انصاری (مرتضی)، شیخ انصاری: ج ۱: ۳۲۶.
- اویس قرن: ج ۲: ۱۴۷.
- بابا طاهر [عریان]: ج ۱: ۳۸۷.
- برغانی (شیخ محمدتقی): ج ۲: ۱۱۵.
- بروجردی (شیخ علی محمد): ج ۲: ۱۶۸\*.
- بروجردی [سید حسین]: ج ۱: ۳۵۶.
- برید بن معاویه: ج ۱: ۳۵۹\*؛ ج ۲: ۲۵\*.
- بریر [بن خضیر همدانی]: ج ۱: ۳۸۹، ۳۹۲.
- بزظی [احمد بن ابی نصر]: ج ۱: ۳۹۹\*.
- بشیر بن جذلم: ج ۲: ۲۰۱.
- بهبهانی (وحید): ج ۲: ۷۹ - ۸۱.
- بهشتی [سید محمد حسین]: ج ۱: ۳۴۳.
- بهلول [بن عمرو الصیرفی]: ج ۱: ۲۲۶.
- بیاتی (محمدحسن): ج ۱: ۳۰۳.
- پاک نژاد (سید رضا): ج ۱: ۳۴۳.
- پاول جوزف گوبلز: ج ۲: ۵۸\*.
- تبان اسعد: ج ۱: ۱۲۲\*.
- تبریزی (محمد رضا): ج ۱: ۳۱۴، ۳۱۵.
- تبع [اسعد ابو کرب]: ج ۱: ۶۰.
- ثعلبی [ابو اسحاق احمد بن محمد]: ج ۱: ۱۱۱\*.
- جابر بن عبدالله انصاری: ج ۱: ۶۳ - ۶۶، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۸۴، ۳۷۹، ۳۹۱\*.
- جامی (عبدالرحمن): ج ۱: ۳۱۶\*.
- جبرئیل، روح الامین: ج ۱: ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۳۰ - ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۱\*، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۴۶، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱؛ ج ۲: ۲۳، ۹۲\*، ۱۷۹.
- جعفر بن یحییای برمکی: ج ۲: ۵۷.
- جعفر طیار: ج ۱: ۱۸۸، ۲۳۰، ۴۲۷ - ۴۲۹.
- جولا (ملاقلی): ج ۱: ۳۲۴ - ۳۲۶.
- الحارث بن طلائط الخزاعی: ج ۱: ۱۹۲\*.
- حائری (شیخ مرتضی): ج ۱: ۲۷۶.
- حبیب بن مظاهر: ج ۱: ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۹؛ ج ۲: ۴۰.
- حجاج بن یوسف ثقفی، غلام ثقفی: ج ۱: ۳۰۲؛ ج ۲: ۱۷۸.
- حجّار بن ابجر: ج ۲: ۶۰.
- حدّاد (سید هاشم): ج ۱: ۲۷۹، ۳۳۸، ۴۰۴، ۴۶۶؛ ج ۲: ۱۶۲.
- [حسینی طهرانی (علامه آیه الله سید محمد حسین)] [آیه الله والد، علامه والد، حضرت آقا: ج ۱: ۲۸ - ۳۱، ۳۳۸، ۴۰۴، ۴۰۸؛ ج ۲: ۱۰۱، ۱۶۱، ۱۶۲.

- [حسینی طهرانی] سید محمدصادق: ج ۱: ۳۰۳.
- حفص بن غیاث: ج ۱: ۱۷۹.
- حکیم: ج ۲: ۱۷۴.
- [حلی] [حسن بن یوسف]، علامه: ج ۱: ۳۵۶.
- حلیمة سعديه: ج ۱: ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶.
- حضرت حمزه، حمزه سید الشهدا: ج ۱: ۲۳۹، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۴۴۸.
- حمید بن مسلم: ج ۲: ۲۲.
- حضرت حوا علیها السلام: ج ۱: ۱۹۴.
- خالد بن سنان: ج ۱: ۱۲۲\*.
- حضرت خدیجه بنت خویلد، خدیجه علیها السلام: ج ۱: ۱۳۵ - ۱۴۰، ۱۴۸ - ۱۵۷، ۱۸۳ - ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۳۰ - ۲۳۵، ۲۵۶ - ۲۵۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۰۱، ۴۴۸، ۴۴۹.
- خراسانی (میرزا حبیب الله): ج ۲: ۱۱۴.
- خمینی (آیه الله [سید روح الله])، رهبر کبیر انقلاب: ج ۱: ۲۹ - ۳۱، ج ۲: ۱۵۰.
- داود رقی: ج ۱: ۳۶۸\*.
- دکنی (سید علی رضاشاه): ج ۱: ۳۱۴، ۳۱۵.
- دکنی (معصوم علی شاه): ج ۱: ۳۱۴.
- ذوالنُدی: ج ۲: ۷۵، ۷۶.
- ربعی بن عبد الله: ج ۱: ۳۷۱\*.
- ربیع بن خثیم: ج ۲: ۴۷.
- رحیمی (سید فخرالدین): ج ۱: ۳۴۳.
- رشتی (میرزا حبیب الله): ج ۱: ۲۸۱، ۲۸۲.
- زبیر [بن عبد المطلب]: ج ۱: ۱۰۴، ۱۰۸.
- زراره [بن اعین]: ج ۱: ۱۸۶\*.
- زنجانی (ملاً قربان علی): ج ۱: ۲۸۱.
- زهیر بن ابی سلمی: ج ۱: ۱۲۲\*.
- زهیر بن قین: ج ۱: ۳۹۰، ۳۹۲؛ ج ۲: ۳۹، ۸۴.
- زید بن ارقم: ج ۱: ۱۱۷.
- زید بن حارثه: ج ۱: ۱۸۸، ۳۲۷، ۴۰۱ - ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱.
- زید بن علی: ج ۲: ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷.
- زید بن عمرو بن نفیل: ج ۱: ۱۲۲\*، ۲۳۱.
- زینب بنت جحش، زینب: ج ۱: ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۱.
- حضرت زینب، زینب کبری علیها السلام: ج ۱: ۹۱، ۱۱۵ - ۱۱۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۳۴۷، ۴۶۸؛ ج ۲: ۸۴، ۸۶، ۱۵۴، ۲۰۰.
- ساره: ج ۱: ۲۷۰، ۲۷۱\*.
- سامری [موسی بن ظفر]: ج ۱: ۲۵۱.
- سبط بن جوزی: ج ۱: ۵۹.
- سردار کابلی: ج ۲: ۷۹ - ۸۱.
- سعد بن ابی وقاص: ج ۲: ۱۵۱.
- سعدی [مصلح بن عبدالله]: ج ۱: ۱۸۷.
- حضرت سکینه علیها السلام: ج ۱: ۱۹۴؛ ج ۲: ۱۵۴، ۲۱۸.
- سلمان فارسی: ج ۱: ۳۶۵\*، ۲۸۷؛ ج ۲: ۱۲۱، ۱۷۹.
- سمرة بن جندب: ج ۲: ۷۲\* - ۷۴.
- سهل بن سعد ساعدی: ج ۲: ۱۵۴.
- سواده بن قیس: ج ۱: ۲۵۹.
- سید مرتضی [علم الهدی]: ج ۱: ۱۶۲، ۱۶۶.
- شبت بن ربعی: ج ۱: ۲۸۹؛ ج ۲: ۶۰.

- شریح قاضی: ج ۲: ۸۲، ۸۳، ۱۰۴، ۱۷۸.
- شفتی رشتی (سید محمدباقر): ج ۲: ۴۴، ۴۵.
- شمر ابن ذی الجوشن: ج ۱: ۱۴۰؛ ج ۲: ۸۶.
- شوشتری (سید علی): ج ۱: ۳۲۳-۳۲۶.
- شیخ طوسی [محمد بن حسن]: ج ۱: ۳۵۶.
- شیخ علی بن شیخ مفید: ج ۲: ۸۰.
- شیخ مفید: ج ۲: ۸۰، ۸۱.
- شیرازی (میرزا حسن): ج ۱: ۲۸۱، ۲۸۲.
- شیطان: ج ۲: ۳۱، ۸۲، ۸۹، ۱۰۴.
- صابونی: ج ۲: ۱۱۴.
- صاحب جواهر: ج ۱: ۲۸۷.
- صدام: ج ۲: ۱۹۶.
- صدرالمتألهین: ج ۱: ۴۶۱.
- صهیب: ج ۱: ۴۳۸.
- طالقانی (شیخ مرتضی): ج ۲: ۱۱۴.
- طاووس یمانی: ج ۱: ۳۷۹.
- طباطبائی (علامه [سید محمد حسین]): ج ۲: ۳۴، ۱۱۸، ۱۴۹.
- طبرسی: ج ۱: ۱۱۱\*.
- طبری: ج ۱: ۳۱۱، ۳۳۶؛ ج ۲: ۹۴.
- طرمّاح بن عدی بن حاتم: ج ۱: ۳۱۷.
- عابس بن شیب شاکری: ج ۱: ۳۹۱.
- العاص بن وائل: ج ۱: ۱۹۲\*.
- عایشه، حمیرا: ج ۱: ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۸، ۳۷۹، ۴۱۰، ۴۳۸؛ ج ۲: ۱۱۷.
- عبّاس بن عبدالمطلب: ج ۱: ۱۶۰\*، ۱۸۹.
- عبدالرحمن بن غنم: ج ۲: ۹۲\*.
- عبدالسلام عارف: ج ۲: ۱۷۴.
- عبدالله العلائلی: ج ۲: ۲۰۰.
- عبدالله اهوازی: ج ۱: ۲۸۸.
- عبدالله بن قیس: ج ۲: ۵۴\*.
- حضرت عبدالله [بن عبدالمطلب]، پدر پیغمبر: ج ۱: ۵۵، ۸۱-۸۳، ۸۷، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷.
- عبدالله علائلی: ج ۱: ۱۹۲.
- عبدالله محض: ج ۲: ۲۸\*.
- حضرت عبدالمطلب: ج ۱: ۷۵، ۷۶، ۸۰-۸۲، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۹۹-۱۰۱، ۱۰۴، ۲۳۱.
- عبید بن زراره: ج ۱: ۱۸۶\*.
- عبدالله بن جحش: ج ۱: ۱۲۲\*، ۲۳۱.
- عبدالله بن عباس: ج ۲: ۶۳.
- عبیده [بن عبدالمطلب]: ج ۱: ۱۰۸.
- عثمان بن حنیف: ج ۱: ۳۶۹، ۳۷۰.
- عثمان بن حویرث: ج ۱: ۱۲۲\*، ۲۳۱.
- عثمان [بن عفان]: ج ۱: ۹۸، ۱۹۳؛ ج ۲: ۳۱، ۱۷۱، ۲۱۶.
- عدّاس: ج ۱: ۲۳۲-۲۳۴، ۲۳۹، ۴۰۱-۴۰۳.
- عراقی (ضیاءالدین): ج ۲: ۹۶.
- عزرائیل: ج ۱: ۳۰۰.
- عطیه: ج ۱: ۶۵، ۶۶.
- حضرت علی اصغر علیه السلام: ج ۱: ۶۷؛ ج ۲: ۸۵، ۹۸.
- حضرت علی اکبر، اکبر علیه السلام: ج ۱: ۶۷، ۱۹۶، ۲۸۷، ۳۸۱؛ ج ۲: ۲۳، ۸۵، ۹۸، ۱۲۱، ۱۳۰.
- علی بن اسباط: ج ۱: ۱۵۹\*.
- علی بن یقظین: ج ۲: ۱۷۰، ۱۷۱.



- عمارة بن ولید: ج ۱: ۳۵۴، ۴۲۸.
- عمر بن خطاب: ج ۱: ۹۸، ۱۶۷، ۲۲۵، ۲۳۱، ۳۶۲، ۴۳۸؛ ج ۲: ۳۱، ۳۲، ۷۴، ۲۱۶، ۲۱۷.
- عمر بن سعد، عمر سعد: ج ۱: ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۱۷؛ ج ۲: ۵۴، ۶۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۰.
- عمرو بن عاص: ج ۱: ۴۲۸.
- غیاث بن ابراهیم: ج ۲: ۷۷.
- فاطمه بنت اسد علیها السلام: ج ۱: ۸۷.
- فاطمه بنت الشاطی: ج ۱: ۱۱۶.
- فاطمه بنت مره: ج ۱: ۸۳.
- فرعون: ج ۱: ۲۵۱.
- فضة: ج ۱: ۴۱۵.
- فضل بن عباس: ج ۱: ۴۳۹.
- فهر بن مالک: ج ۱: ۱۲۲\*.
- حضرت قاسم علیه السلام: ج ۱: ۳۸۱، ۳۹۰.
- قاضی [آیت الحق سید علی]: ج ۲: ۱۹۱.
- قاضی [سید علی]: ج ۱: ۳۳۸، ۴۶۴.
- قس بن ساعدة ایادی: ج ۱: ۱۲۲\*.
- قمی (شیخ عباس، محدث): ج ۲: ۲۳، ۲۶، ۲۷\*.
- قوچانی (شیخ عباس): ج ۱: ۴۶۴.
- قیس بن عاصم: ج ۱: ۷۲.
- کاتوزیان: ج ۲: ۱۰۰.
- کربلانی (سید احمد): ج ۲: ۱۶۷، ۱۶۸\*.
- کرمانشاهی (ملاً اسدالله)، شیخ اسدالله: ج ۲: ۷۹، ۸۰، ۸۱.
- کشمیری (سید حسن): ج ۲: ۱۶۸\*.
- کشمیری (سید مرتضی): ج ۲: ۱۱۴.
- کلباسی (میرزا محمد ابراهیم)، حاجی کلباسی: ج ۲: ۴۴، ۴۵.
- کمپانی (شیخ محمد حسین اصفهانی): ج ۲: ۱۶۸، ۱۶۷.
- گلیاگانی (سید جمال الدین): ج ۱: ۱۵۷، ۱۵۸؛ ج ۲: ۱۰۱.
- گوبلز: ج ۲: ۵۸.
- لیلی: ج ۱: ۴۶۷.
- مالک اشتر: ج ۲: ۱۱۹، ۲۱۴.
- مالک بن انس: ج ۱: ۲۷۴.
- مالک بن نضر: ج ۱: ۱۲۲\*.
- متوکل بن هارون: ج ۲: ۱۷۵.
- مجلسی [محمد باقر]: ج ۱: ۱۸۴.
- مجنون [قیس بن ملوح]: ج ۱: ۴۶۷.
- محقق [حلی، ابوالقاسم، جعفر]: ج ۱: ۳۵۶.
- محلّاتی (شیخ فضل الله): ج ۲: ۱۹۶.
- محمد بن اشعث: ج ۲: ۶۲.
- محمد بن حنفیه: ج ۱: ۱۱۱\*، ۳۲۹؛ ج ۲: ۲۰۲.
- محمد بن سنان: ج ۱: ۳۸۴\*.
- محمد بن عبدالله بن الحسن، فرزند عبدالله محض: ج ۲: ۲۸\*، ۱۷۵.
- محبی الدین عربی: ج ۱: ۲۷۲، ۲۷۳.
- حضرت مریم علیها السلام: ج ۱: ۷۷، ۱۳۹، ۱۹۴.
- مسقطی (سید حسن): ج ۲: ۱۶۸\*.
- مسلم بن عقبه مرّی: ج ۲: ۲۵، ۲۶\*.
- مسلم بن عقیل: ج ۱: ۳۹۲؛ ج ۲: ۶۰، ۶۱، ۶۳.
- مسلم بن عوسجه: ج ۱: ۳۹۰، ۳۹۲؛ ج ۲: ۳۷، ۴۰.

- معاویة بن وهب: ج ۱: ۱۰۹.
- معاویة [بن ابی سفیان]: ج ۱: ۲۸، ۲۸۹؛ ج ۲: ۵۳، ۷۲، ۷۳، ۱۶۵\*.
- منصور دوانیقی: ج ۲: ۱۹۲.
- منهال بن عمرو، منهال: ج ۱: ۱۴۱، ۱۶۸؛ ج ۲: ۱۸۰.
- مهدی عباسی: ج ۲: ۷۷، ۷۸.
- میسره: ج ۱: ۱۳۳، ۱۳۴.
- میکائیل: ج ۱: ۸۶، ۲۳۰، ۴۳۷، ۴۴۰.
- نابغة جعدی: ج ۱: ۱۲۲\*.
- ناصرالدین شاه: ج ۲: ۲۰۹.
- نائینی [میرزا محمد حسین]: ج ۲: ۱۱۴.
- نجاشی: ج ۱: ۴۲۷-۴۳۰.
- نجم آبادی (میرزا حسن): ج ۱: ۲۸۱-۲۸۳.
- نضر بن کنانة: ج ۱: ۱۲۲\*.
- نعمان بن بشیر: ج ۲: ۲۰۱.
- نعمان بن منذر: ج ۱: ۱۱۳.
- نوری [میرزا حسین]، محدث نوری: ج ۱: ۲۸۷، ۴۵۶، ۴۵۸.
- نوری (شیخ فضل الله): ج ۲: ۱۱۴.
- نوری (محدث): ج ۲: ۱۲۱.
- حضرت هاجر علیها السلام: ج ۱: ۲۶۹-۲۷۲.
- هارون الرشید، هارون: ج ۱: ۲۲۶؛ ج ۲: ۵۷، ۱۷۱.
- هانی بن عروة: ج ۱: ۳۹۲؛ ج ۲: ۶۲.
- هشام بن حکم: ج ۲: ۵۷.
- هند بن ابی هالة: ج ۱: ۴۹\*.
- هیتلر: ج ۲: ۵۷.
- هیکل (محمد حسین): ج ۱: ۱۵۳، ۳۳۶.
- ورقة بن نوفل: ج ۱: ۱۲۲\*، ۱۴۹، ۲۳۱-۲۳۴.
- ولید بن مغیره مخزومی: ج ۱: ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴-۲۰۶.
- یحیی بن ابی کثیر: ج ۱: ۱۸۴.
- یحیی بن زید: ج ۲: ۱۷۵.
- یزید بن معاویه، یزید: ج ۱: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷؛ ج ۲: ۲۳، ۲۴، ۲۵\*، ۲۵، ۲۶\*، ۲۶\*، ۲۷\*، ۵۴، ۵۷، ۸۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۶، ۲۱۷.
- یونس بن ابی وهب القصری: ج ۱: ۳۵۹\*.

## فهرست كتب

- قرآن: ج ۱: ۶۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۳۶، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۷، ۳۳۷، ۳۳۸، ۴۳۹، ۴۶۴؛ ج ۲: ۳۴، ۷۰، ۱۰۸، ۱۰۷.
- نهج البلاغه: ج ۱: ۳۱، ۷۱، ۷۴، ۱۱۴، ۳۰۸، ۳۴۱؛ ج ۲: ۱۱۹-۱۲۶.
- نهج البلاغه (صبحی صالح): ج ۱: ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۸۳؛ ج ۲: ۱۲۲.
- نهج البلاغه (عبده): ج ۱: ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۶، ۵۷، ۷۲، ۷۴، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴.
- الصحيفة السجّادية: ج ۲: ۱۷۵.
- \* \* \*
- الإتحاف بحبّ الأشراف: ج ۱: ۵۶، ۱۰۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۸۳.
- آتشکده تیر ⇐ دیوان آتشکده حجة الاسلام تیر.
- إثبات الهداة: ج ۱: ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۳۱.
- إثبات الوصیة: ج ۱: ۸۳، ۱۰۳، ۱۲۷.
- الإحتجاج: ج ۱: ۱۷۵، ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۷۸، ۳۸۰، ۴۳۵.
- الإحتجاج: ج ۲: ۱۱۶.
- احياء العلوم: ج ۱: ۴۶.
- إحياء علوم الدين: ج ۱: ۲۸۰، ۳۰۶.
- الأخبار الطوال: ج ۱: ۲۶.
- الاختصاص: ج ۱: ۱۷۴، ۴۱۴.
- اربعين در فرهنگ شيعه: ج ۱: ۳۶۱، ۲۵۲، ۴۳۹، ۲۵۸.
- الإرشاد: ج ۱: ۱۱۷، ۱۲۷، ۲۶۰، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۴۰؛ ج ۲: ۳۷، ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۷۶، ۸۴، ۱۷۱، ۱۷۹.

- الاستیعاب: ج ١: ١٠١.
- أسد الغابة: ج ١: ١٠١، ٢٣١، ١٠٤.
- اسرار الشهادة: ج ٢: ١٥٥.
- اسرار ملكوت: ج ١: ٨١، ٩٨، ٢٧٩، ٢٨٨، ٤٠٨، ٤١٠؛ ج ٢: ١٧٥، ٢٠٨، ١٧٣.
- الإصابة: ج ١: ٩٧، ١٤٩، ١٥٦، ٢٨٩، ٣٥٢؛ ج ٢: ٧٥، ٧٦، ٧٧.
- الأصول الستة عشر: ج ٢: ١٩١.
- اصول الفقه: ج ١: ٤١.
- أطيب البيان في تفسير القرآن: ج ١: ٣٥٩.
- إعلام الوری: ج ١: ٣٠، ٩٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٤، ١١٢، ١٣٦، ١٣٩، ١٥٦، ٢٣٩، ٢٥٣، ٢٦٠، ٣١٧، ٣٥٥، ٣٩٠، ٤٠١، ٤٣٠، ٤٣٧، ٤٥٥؛ ج ٢: ٣٢، ٧٦.
- الأعلام: ج ١: ٢٣١.
- أعيان الشيعة: ج ١: ٩٥، ٩٧، ١٠٠، ١٠١، ١٠٥، ١٣٥؛ ج ٢: ٢٣.
- الأغانى: ج ١: ٧٣.
- افق وحی: ج ١: ٤١، ٢١٣، ٢٧٣، ٣٥٦، ٤٥٠، ٤٦٢؛ ج ٢: ٣٤.
- الألفية في النحو (ابن مالك): ج ٢: ٩٧، ٩٧.
- الله شناسی: ج ١: ٤٤، ٢٦٧، ٢٨٧، ٢٩٦، ٣٢٢، ٣٥١، ٣٩٥، ٤٦٥، ٤٦٩؛ ج ٢: ١٩، ١٤٢.
- الهی نامه (عطار): ج ٢: ١٤٨.
- الأمالی (شيخ مفيد): ج ١: ٤٥.
- الأمالی (شيخ صدوق): ج ١: ٨٢، ٨٤، ٨٥، ٩٩، ١٨٦، ٢٤٠، ٢٦٠، ٣٦٠، ٣٦٦، ٣٨٦، ٤٥٧، ٤٧٠؛ ج ٢: ٥٦، ٩٢، ١٠٩، ١٢٢، ١٣٠، ١٣٨، ١٧٧، ١٩٩، ٢٠٩، ٢١٦، ٢١٧.
- الأمالی (شيخ طوسي): ج ١: ٤٧، ١٢٧، ١٢٩، ١٣١، ١٣٧، ٣٣٥، ٣٦٥، ٣٩٩؛ ج ٢: ٢٠، ١٩١.
- الإمام الحسين عليه السلام: ج ١: ١٩٢، ١٩٣.
- امام شناسی: ج ١: ٣١، ٦٥، ٩٩، ١٠٤، ١٥٦، ١٦٤، ١٦٧، ٢٤٣، ٢٦٥، ٢٩٥، ٣٠٢، ٣٢١، ٣٢٨، ٣٣١، ٣٣٧، ٣٤٥، ٣٦٣، ٤٠٦، ٤١١، ٤١٣، ٤١٥، ٤٢٤، ٤٤٠، ٤٤٨.
- امام شناسی: ج ٢: ٢٣، ٢٤، ٢٧، ٢٨، ٣٢، ٧٦، ٨٣، ٩٤، ١٠٨، ١٤٤، ١٥٠، ١٧٥، ١٨٥، ٢١٥، ٢١٦.
- الإمامة و السياسة: ج ١: ٢٦، ٢٣٩، ٢٦١.
- إمتاع الأسماع: ج ١: ٤٠١.
- امثال و حکم: ج ١: ٢٧٦.
- انجيل: ج ١: ٢٣٢، ٢٣٣، ٤٠٣، ٤٢٠، ٤٢٥.
- انساب الأشراف: ج ١: ١٠٤، ١٥٨، ١٨٨، ١٩٢، ٢٦٠، ٤٣٨.
- الأنوار القدسيّة: ج ١: ٤١٥.
- انوار الملكوت: ج ١: ١٤٢، ١٦٠، ٢٧٠، ٣١٨، ٣٩٢، ٤٠٩؛ ج ٢: ٢٢، ١٠٥.
- الأنوار النعمانيّة: ج ١: ١٩٤.
- الأنوار في مولد النبي: ج ١: ٨١، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٦.
- أوائل المقالات: ج ١: ١٦٧.
- اولين دانشگاه و آخرين پیامبر: ج ١: ٣٤٣.
- إيمان أبي طالب: ج ١: ٧٦، ١٠٤.
- بحار الأنوار: ج ١: ٤٨، ٥٨، ٩٢، ٩٦، ١٢٤، ١٢٥، ١٣٠، ١٣١، ١٣٩، ١٥٧، ١٦٧، ١٧٥.

- ١٨٣، ١٨٥، ٢٠١، ٢٠٤، ٢١٤، ٢٣٠، ٢٣٤،  
٢٤٠، ٢٥٨، ٣٣٣، ٣٤٦، ٣٦٣، ٣٧١، ٤٠٢،  
٤١٥، ٤٣٥، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٥٥، ٤٥٨، ٤٦٩؛ ج ٢:  
٥٠، ٥٣، ٧٠، ٨٥، ١٧٦، ١٧٩، ٢١٨، ٢١٩.
- بحر المعارف: ج ١: ٤٢٩، ٤٦٥.
- البداية والنهاية: ج ١: ٢٣١، ٣٠٧؛ ج ٢: ٢٠٠.
- البرهان فى تفسير القرآن، تفسير البرهان:  
ج ١: ٩٩؛ ج ٢: ٩١.
- بشارات عهدين: ج ١: ٦٢.
- بشارة المصطفى: ج ١: ٦٤، ٦٧.
- بصائر الدرجات: ج ١: ٤٨، ١٦١، ١٦٧، ٢٠٧.
- بلاغات النساء: ج ١: ١٠٣.
- پيامبر اُمّى: ج ١: ١٦١.
- تاريخ الإسلام: ج ١: ١٥٠، ٢٣١؛ ج ٢: ٣١.
- تاريخ الأمم والملوك: ج ١: ٩٦.
- تاريخ الخلفاء: ج ١: ٢٦.
- تاريخ الطبرى: ج ١: ١٠٥، ١٥٨، ١٩٢، ٣٠٧،  
٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٧، ٣٢٧، ٣٣٦؛  
ج ٢: ٣١، ٢٠٠، ٢١٦.
- تاريخ المدينة: ج ١: ٢٢٥.
- تاريخ اليعقوبى، تاريخ يعقوبى: ج ١: ٨٤،  
١٠٥، ٣٠٨، ٤٤٩؛ ج ٢: ٢١٦.
- تاريخ پیامبر اسلام: ج ١: ١٢٢.
- تاريخ حکماء و عرفای متأخر: ج ١: ٣٢٦.
- تاريخ مدينة دمشق: ج ١: ٥٩، ٢٣١، ٣٤٧،  
٣٧٠؛ ج ٢: ٨٢.
- تحف العقول: ج ١: ٤٦، ٣٨٠.
- تحفة المراد: ج ١: ٢٢٣، ٣٠٠.
- تذكرة الأولياء: ج ٢: ١٤٨.
- التذكرة الحمدونية: ج ١: ٢٢٦.
- تذكرة الشهداء: ج ١: ١٩٣، ٢١٤.
- تذكرة العلماء: ج ٢: ١١٦.
- تسليّة المُجالس (مقتل الحسين عليه السلام):  
ج ٢: ٦٢، ٦٣، ١٠٥.
- تسليّة المجالس: ج ١: ٤٠٨.
- تطهير الجنان و اللسان: ج ٢: ٩٤.
- تفسير الألوسى ⇨ روح المعانى فى تفسير  
القرآن العظيم.
- تفسير الألوسى: ج ١: ١٧٦.
- تفسير البرهان ⇨ البرهان فى تفسير القرآن.
- تفسير الرازى: ج ٢: ٩٣.
- تفسير السمرقندى: ج ١: ٧٤.
- تفسير الصافى: ج ١: ١١٢، ٢٠٧.
- تفسير العياشى: ج ١: ٤٧، ١٥٣، ١٥٩، ١٧٨،  
١٨٧، ٢٩٨، ٣٤٥، ٣٦٧، ٣٨٩.
- تفسير الفرات الكوفى: ج ١: ١٨٩.
- تفسير القرآن العظيم: ج ١: ٧٤، ١٧٦.
- تفسير القمى، تفسير على بن إبراهيم: ج ١:  
٣٠، ٤٥، ٧٨، ٧٩، ١٧٨، ١٨٠، ١٩٠، ١٩٢،  
٢٣٠، ٢٤٨، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٣٢٧، ٣٢٨،  
٣٣١، ٣٣٤، ٣٥٣، ٣٥٥، ٤٢٧، ٤٣٠، ٤٣٨،  
٤٥٥؛ ج ٢: ٩٢، ١٤٤، ٢١٣، ٥٦، ١٤٥.
- التفسير الكبير: ج ١: ٩٨.
- تفسير المحيط الأعظم: ج ١: ٢٨٠.
- التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى  
عليه السلام: ج ١: ٤٦٠.
- تفسير الميزان: ج ٢: ١٧٣.

- تفسیر جوامع الجامع: ج ١: ١١٢.
- تفسیر طبری: ج ١: ٣٣٦.
- تفسیر فرات الکوفی: ج ١: ١٦٩، ٣٣٥؛ ج ٢: ١٠٩.
- تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین: ج ١: ٢٣٠.
- تفسیر نور الثقلین: ج ١: ١١١، ٣٨٨.
- تقریب المعارف: ج ١: ٣٦٢.
- تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام): ج ١: ٣٦١، ١٥٢.
- تهذیب الأحكام: ج ١: ٧٩، ١١١، ٣٨٩.
- تهذیب الکمال: ج ١: ٣٤٧.
- توحید علمی و عینی: ج ١: ٤٦٢، ٤٦٣.
- التوحید: ج ١: ١٨٦.
- تورات: ج ١: ٢٣٢، ٤٠٣، ٤٢٠، ٤٢٥.
- جامع الأخبار (شعیری): ج ٢: ٩٢، ١٩٠.
- جامع الأخبار: ج ١: ١٨٦، ١٨٧.
- جامع الأسرار و منبع الأنوار: ج ١: ٣٢٢.
- جامع البیان عن تأویل آی القرآن: ج ٢: ٣١.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن: ج ١: ٣٣٦، ٤١١.
- جامع السعادات: ج ١: ٤٥٨.
- جرعه ای از دریا: ج ٢: ٤٥.
- الجعفریات: ج ١: ٣٧٩.
- جلاء العیون (مجلسی): ج ٢: ٨٤.
- جواهر العقود (منهاجی): ج ٢: ٩٣.
- جواهر الکلام فی سوانح الأيام: ج ٢: ٨٣.
- جواهر الکلام: ج ١: ٢٨٧، ٢٨٧.
- حریم قدس: ج ٢: ٢١٥.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة: ج ١: ٤٦١.
- حیات جاوید: ج ١: ٥٦، ١٣٤، ٢٠١؛ حیات جاوید: ج ٢: ١١٧.
- حیة محمد صلی الله علیه و آله و سلم: ج ١: ١٥٣، ١٥٤، ١٥٨، ٣٣٦.
- الخرائج و الجرائح: ج ١: ٥٩، ١٠١، ١٠٥، ١٣١، ١٣٤، ١٣٧، ١٤١، ٢٤٠، ٣٩١، ٤٦٩.
- الخرائج و الجرائح: ج ٢: ٧٦.
- خزائن الأشعار: ج ١: ١٤٣.
- الخصال: ج ١: ١٣٨، ١٣٩، ١٥٧، ١٩١، ٣٣٢؛ ج ٢: ١٢٢، ١٣٠، ١٥٢.
- خصائص الأئمة علیهم السلام: ج ٢: ١٥١.
- خورشید مغرب: ج ١: ٦٠.
- در محضر علامه طباطبایی: ج ٢: ١١٨.
- الدرّ المشور: ج ٢: ٣١، ١٨٨.
- الدرّ النظیم: ج ١: ٩٨، ١٨٧، ٣٧٥.
- الدرر: ج ١: ١٢٤، ٤٠٢.
- دعائم الإسلام: ج ١: ١٨٧؛ ج ٢: ١٢٨.
- الدعوات (راوندی): ج ٢: ١٥٥.
- دلائل النبوة: ج ١: ٥٨، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٦، ١٠٩، ١١١، ١٢٢، ١٢٤، ١٢٩، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٧، ٣٢٧، ٤٠٢، ٣٧٩، ٤٤٨؛ ج ٢: ٣١.
- الدمعة الساکبة: ج ٢: ١٥٤.
- دو بیتهای بابا طاهر: ج ١: ٣١٠.
- دیوان آتشکده حجة الاسلام تیر، آتشکده تیر، دیوان تیر: ج ١: ١٦٩؛ ج ٢: ٣٨.

- دیوان اشعار صائب تبریزی، دیوان صائب: ج ۱: ۳۰۶، ۳۳۲.
- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام: ج ۱: ۲۰۴.
- دیوان جودی: ج ۱: ۲۱۷.
- دیوان حافظ: ج ۱: ۳۸، ۱۶۵، ۳۳۱، ۳۴۵، ۴۳۶؛ ج ۲: ۲۴، ۱۰۴، ۱۹۸.
- دیوان حکیم سنائی غزنوی: ج ۲: ۹۶.
- دیوان صغیر اصفهانی: ج ۱: ۱۹۶.
- دیوان منصور حلاج: ج ۲: ۳۷.
- دیوان میرزا حبیب الله خراسانی: ج ۱: ۲۸۶.
- دیوان تیر ⇐ دیوان آتشکده حجة الاسلام تیر.
- دیوان وحدت کرمانشاهی: ج ۱: ۴۱۰.
- ذخائر العقبی: ج ۱: ۱۰۱.
- الرسالة السعدیة: ج ۱: ۱۶۷.
- رساله مودت: ج ۲: ۱۰۸.
- رسالة اجتهاد و تقلید: ج ۱: ۴۱، ۲۸۳، ۳۵۶؛ ج ۲: ۳۳، ۱۱۴.
- رسالة سه اصل: ج ۱: ۴۶۱.
- رسالة سير و سلوك منسوب به بحر العلوم: ج ۱: ۳۰۵.
- رسالة لبّ اللباب: ج ۱: ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۷۲، ۳۲۳؛ ج ۲: ۲۱۵.
- رسالة لقاء الله: ج ۱: ۲۹۶.
- رسالة مودت: ج ۱: ۴۴۱.
- رسالة نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین): ج ۱: ۴۴؛ ج ۲: ۵۹، ۱۱۷، ۱۸۷، ۲۰۸.
- رسالة نوین: ج ۲: ۷۲.
- رسائل الشریف المرتضی: ج ۱: ۱۶۲، ۱۶۷.
- روح مجرد: ج ۱: ۱۸۶، ۳۱۵، ۳۲۹، ۳۹۸، ۴۰۵؛ ج ۲: ۲۰۵.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تفسیر الآلوسی: ج ۱: ۱۷۶.
- الروض الأنف فی شرح السيرة النبویة لابن هشام: ج ۱: ۱۰۱، ۱۰۲.
- روضة الشهداء: ج ۲: ۲۳، ۸۴.
- الروضة المختارة: ج ۱: ۹۸.
- روضة الواعظین: ج ۱: ۱۳۹، ۱۹۳، ۴۵۸؛ ج ۲: ۳۹.
- زن و مسائل قضایی و سیاسی: ج ۲: ۱۲۰.
- زندگانی سردار کابلی: ج ۲: ۸۱، ۷۸.
- السرائر: ج ۱: ۳۲۷.
- سفینه البحار: ج ۱: ۲۹۱.
- السقیفة و فدک: ج ۱: ۲۳۹، ۲۶۱؛ ج ۲: ۶۱.
- سنن الترمذی: ج ۱: ۲۶۰.
- سير أعلام النبلاء: ج ۱: ۱۵۰.
- سيرة ابن اسحاق: ج ۱: ۹۶.
- السيرة الحلبيّة: ج ۱: ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۳۹۶، ۴۴۹.
- السيرة النبویة: ج ۱: ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۵۸، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۸.
- سيرة ابن هشام: ج ۱: ۱۰۱.
- سيرة حلبیة: ج ۱: ۹۷، ۱۰۱.
- شجرة طوبی حائری: ج ۱: ۱۳۷، ۴۰۲.
- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام: ج ۱: ۱۴۹، ۱۸۹، ۲۳۰؛ ج ۲: ۱۵۳.

- شرح الکافی (مولا صالح مازندرانی): ج ٢: ٧٨.
- شرح فصوص الحکم قیصری: ج ١: ٢٥١.
- شرح نهج البلاغة (ابن أبی الحدید): ج ١: ٧٥، ١١٤، ١٧٦، ١٨٤، ٢٢٦، ٢٣٩، ٣١١، ٣٥٥، ٣٦٢؛ ج ٢: ٢٥، ٥٠، ٦١، ٧٢، ١٧١، ١٧٦.
- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ج ١: ٤٣٧.
- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی: ج ١: ١١٧.
- الصحاح: ج ١: ٣٦١.
- صحيح البخاری: ج ١: ١٤٩، ٢٧١، ٣٣٢، ٣٧٥.
- صحيح مسلم: ج ١: ١٤٩، ١٦٧، ٢٧٤، ٣٣٢، ٣٦١، ٣٦٦.
- الصواعق المحرقة: ج ١: ٢٣٩، ٢٤٠.
- الطبقات الكبرى: ج ١: ٩٩، ١٠١، ١٠٥.
- ١١٢، ١٣٠، ١٨٨، ٣٠٨، ٣٣٠، ٤٣٨.
- الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: ج ١: ١٣١، ١٦٧؛ ج ٢: ٣٢.
- طرائق الحقائق: ج ١: ٣٠٦، ٣٢٦.
- العدد القويّة: ج ١: ١٣٤، ١٤٨.
- علل الشرائع: ج ١: ٢٦، ١٦٠، ١٦١، ١٧٦، ٢٦٩، ١٨٢، ٢١٢، ٢٨٩، ٤٥٧؛ ج ٢: ١٩٨.
- علم اليقين في أصول الدين: ج ٢: ٣٢.
- عمدة عيون صحاح الأخبار: ج ١: ١٣١.
- عوالي اللئالي العزيزية: ج ١: ٢٠٧.
- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ١: ٤٧، ٤٨، ٥٦، ٨١، ١٦٨، ٣٧١، ٣٧٣، ٤٣١؛ ج ٢: ١٧٦، ٦٩.
- عيون الأثر: ج ١: ١١٢، ١٢٣.
- الغارات: ج ١: ٣٧٩.
- الغدیر: ج ١: ١٩١؛ ج ٢: ٢٨.
- غرر الحکم و درر الکلم: ج ١: ٢٢٩، ٣٣١.
- فتح الباری: ج ١: ١٧٦.
- الفتوحات المکیّة، فتوحات مکيّه: ج ١: ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦؛ ج ٢: ٢٧٢.
- فرائد الأصول: ج ٢: ١٦٦.
- فرهنگ فارسی عمید: ج ٢: ٣٤.
- فروع ابدیت: ج ١: ١٦٨.
- فصوص الحکم: ج ١: ٢٥١.
- فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: ج ٢: ٥١.
- فضائل (ابن شاذان قمی)، الفضائل: ج ٢: ٣٢.
- فقاہت در تشييع: ج ١: ٣١؛ ج ٢: ١٦٠.
- فلاح السائل: ج ١: ١٨٧.
- فوائد الأصول ميرزای قمی: ج ١: ٤١.
- قصص الأنبياء: ج ١: ٥٦، ٨٣، ١٨٣، ٣٧٥، ٤٥٥.
- قوانين الأصول: ج ١: ٤١.
- الکافی: ج ١: ٧٧، ٧٨، ٨٠، ٨٧، ١٠٧، ١٢٩، ١٥٥، ١٦٢، ١٦٥، ١٦٧، ١٧٨، ١٨٧، ٢٠٧، ٢٣٠، ٢٣٩، ٢٤٨، ٢٨٨، ٣٤٢، ٣٥٩، ٣٦٦، ٣٦٨، ٣٧١، ٣٧٥، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٢، ٣٨٨، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٢١، ٤٤١، ٤٥٨؛ ج ٢: ٢٤، ٣٦، ٤٦، ٥٢، ٧٧، ٧٨، ١٠٣، ١٣٨، ١٥٢، ١٦٢، ١٦٥، ١٧٢، ١٧٦، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٥.
- کامل الزيارات: ج ١: ٦٣، ٣١٧، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٦٩؛ ج ٢: ٥٦، ١٥١، ١٩١، ١٠٦.
- الکامل في التاريخ: ج ١: ١٩٢؛ ج ٢: ٣١.
- کتاب الأم (شافعی): ج ٢: ٩٣.



- كتاب سليم بن قيس: ج ١: ١٧٥، ٢٠٧، ٢٦١.  
 كشف الأسرار و عدة الأبرار: ج ١: ٢٠٦، ٢٣٠.  
 كشف الغمّة: ج ١: ٩٩، ١٤٨، ٣٣٢، ٣٧٩، ٣٨٠.  
 كشف المشكل: ج ١: ١٧٦.  
 كشف اليقين: ج ١: ٣٩٦.  
 كفاية الأصول: ج ١: ٤١.  
 كلمات الإمام الحسين ← موسوعة كلمات الإمام الحسين.  
 كليات خمسة نظامي: ج ١: ٤٦٨.  
 كليات ديوان آية الله غروي اصفهاني (ديوان كمپاني): ج ١: ٩٢، ٢٦١، ٤١٥، ٤٤٣.  
 كليات نظامي، قسمت خسرو و شيرين: ج ٢: ١٦٧.  
 كمال الدين و تمام النعمة: ج ١: ٨٤، ١٠٥، ١١٢، ١٢٩، ١٤٨؛ ج ٢: ٥٧.  
 كنز العمال: ج ١: ٩٨، ٤٣٨.  
 كنز الفوائد: ج ١: ٧٥.  
 گلستان سعدي: ج ١: ١٨٧، ١٨٨، ٤٥٧؛ ج ٢: ٢١٦.  
 گلشن اسرار: ج ٢: ٢١٥.  
 لسان العرب: ج ١: ٤٢١.  
 لغت نامه دهخدا: ج ١: ١٠٢، ١٠٧، ١١٤، ١٢٤، ١٢٥، ١٤٣، ٢٧٦، ٣١٠.  
 اللهوف: ج ١: ١١٥، ١٤١، ١٤٣، ٢١٦، ٢٩١، ٣٤٧، ٣٩٠؛ ج ٢: ٣٨، ٤٩، ٨٣، ١٠٥، ١٠٩، ١٥٣، ٢٠١، ٢٠٢.  
 لواعج الأشجان: ج ١: ١٤٠؛ ج ١: ١١١، ١٥٤، ٢١١، ٢٨١، ٣٤٤، ٣٩٦، ٤١٣، ٤٦٠، ٤٦٦.
- مثنوى معنوي، مثنوى: ج ١: ٣٣٨؛ ج ٢: ٣٦، ٥٥، ١٤٧.  
 مثنوى هفت اورنگ، جامي: ج ٢: ٩٩.  
 مثير الأحزان: ج ١: ١٩٤، ٢١٦.  
 مجمع البحرين: ج ١: ٦٠.  
 مجمع البيان في تفسير القرآن، مجمع البيان: ج ١: ٧٤، ١١٢، ١٧٤، ٢٠٦، ٤٢٧.  
 المحاسن، محاسن (برقي): ج ١: ٣٩، ٣٦٢، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٩، ٤٠٢؛ ج ٢: ٣٦، ١٥٢.  
 مدينة معجز الأئمة الإثني عشر: ج ٢: ١٧٥.  
 مروج الذهب: ج ١: ٨٠، ٩٥، ١٠٥، ١٩٣؛ ج ٢: ٢١٦.  
 مستدرک الوسائل: ج ١: ١٦٨، ٣٣٨، ٣٧٥.  
 المستدرک على الصحيحين: ج ١: ٩٨.  
 المسترشد في إمامة عليّ بن أبي طالب: ج ١: ٣٠٢.  
 مسند أحمد: ج ١: ٢٦٠.  
 مشارق أنوار اليقين: ج ١: ١٢٩، ٢٢٩.  
 مشكاة الأنوار: ج ١: ٤٥٨.  
 مصادقة الإخوان: ج ١: ٢٦٧.  
 مصباح الشريعة: ج ١: ٢٢٩، ٣٧٢؛ ج ٢: ١٦١.  
 مصباح المتهجد: ج ١: ٤٦٢؛ ج ٢: ١٩٨.  
 المصنّف: ج ١: ٤٣٨.  
 مطارح الأنظار: ج ١: ٤١.  
 مطلع انوار: ج ١: ٣١، ٤٦، ١٥٨، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٨، ٣٣٨، ٣٦٥، ٤٥٧، ٤٦٥؛ ج ٢: ١٠٠، ١٠٤، ١١٤، ١٥١، ١٦٨، ١٧١، ١٧٣، ١٨٧، ١٩١.  
 معاد شناسي: ج ١: ٥٩، ٦٤، ٧٨، ٢٠٠، ٢٢٣، ٢٣٥، ٢٣٨، ٢٥٥، ٢٨٠، ٣٠٠، ٣٦١، ٣٨٣.

- ٣٨٥؛ ج ٢: ٨٢، ٩٢، ٢١٥.  
 معالی السبطین (مازندرانی) : ج ١: ١٩٥؛  
 ج ٢: ٤٠، ١٥٤.  
 معانی الأخبار: ج ١: ٤٨، ٤٠٢؛ ج ٢: ٣٦.  
 معرفة السنن و الآثار (بیهقی): ج ٢: ٩٣.  
 المغازی: ج ٢: ٣١.  
 مفاتیح الجنان: ج ٢: ١٦٣.  
 مفاهیم القرآن: ج ١: ١٨٦.  
 مقاتل الطالبیین: ج ١: ٢٦، ٣٨١؛ ج ٢: ١٧٧.  
 مقتل الحسين (مقرّم): ج ٢: ١٣٣، ١٦٤.  
 مقتل ابی مخنف: ج ٢: ١٥٥.  
 مقتل الحسين (خوارزمی): ج ١: ١١٦، ١٩٥،  
 ٢١٥، ٣٩١؛ ج ٢: ١٢١.  
 المقنع: ج ٢: ٢١٣.  
 المقنعة: ج ١: ١٧٩.  
 مکارم الأخلاق: ج ١: ٤٨، ٣٧٦، ٣٧٨، ٣٨٠.  
 الملل و النحل شهرستانی: ج ١: ١٢٢.  
 من لا يحضره الفقيه: ج ١: ٧٩، ٣٦٤، ٣٦٥،  
 ٣٨٢؛ ج ٢: ٩٧.  
 مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ج ١:  
 ٢٦، ٣٠، ٥٦، ٥٩، ٦٠، ٦٢، ٧٦، ٨٠، ٨٢، ٨٣،  
 ٨٨، ٩٠، ٩٥، ٩٧، ١٠٤، ١٠٨، ١١٤، ١٤٠،  
 ١٦٩، ١٨٤، ١٩٢، ٢٢٤، ٢٣٥، ٢٥٣، ٢٨٩،  
 ٣٢٧، ٣٣١، ٣٥٢، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٧٩، ٣٨٠،  
 ٤٠٣، ٤٣١، ٤٤١، ٤٤٨؛ ج ٢: ٢٠، ٢١، ٣٩،  
 ١٥١، ١٩٣، ١٩٤.  
 المنتخب: ج ١: ١٩٤.  
 المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك: ج ١:  
 ٩٦، ٥٩.
- منتهى الآمال: ج ١: ١٠٠، ١٠١؛ ج ٢: ٢٨.  
 منطق الطير: ج ١: ٢٢٩.  
 منهاج السنة: ج ١: ٩٨.  
 مهر تابان: ج ١: ١٢٧، ١٢٩، ١٩٩؛ ج ٢: ٨٩.  
 مهر تابناک: ج ١: ٣٣٨؛ ج ٢: ١٩١.  
 مهر فروزان: ج ٢: ١٩٧.  
 موسوعة الإمام الحسين عليه السلام: ج ١:  
 ١١٥، ٢٩١، ٣١٨، ٤٠٩؛ ج ٢: ٦٤، ٦٢، ١٣٣،  
 ١٥٤، ١٨٠.  
 موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام:  
 ج ١: ٣٩٢؛ ج ٢: ٦٤.  
 الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء: ج ١:  
 ١٣٧.  
 موسوعة كربلا: ج ٢: ١٥٥.  
 الميزان في تفسير القرآن: ج ١: ١٢٢، ١٨٦،  
 ٢٠٧، ٣٢٧، ٤٠٦.  
 ناسخ التواريخ: ج ١: ٣١٨، ٣٩٢؛ ج ٢: ٢٠٢.  
 نبرد برلین: ج ٢: ٥٧.  
 نبوة في الفكر الاستشراقي: ج ١: ١٦١.  
 نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ج ٢: ٦٩.  
 النصّ و الاجتهاد: ج ٢: ٧٥.  
 نفس الرحمن في فضائل سلمان: ج ١:  
 ٢٨٧، ٤٥٧؛ ج ٢: ١٢١.  
 نفس المهموم: ج ١: ٣٨٩.  
 نگرشی بر مقاله قبض و بسط تثوریک  
 شریعت: ج ١: ٢١٣.  
 نهاية الأفكار: ج ١: ٤١.  
 نهاية الحكمة: ج ١: ٣٠١.

- ۳۶۷، ۳۸۴، ۳۸۵.  
 الوضّاعون و أحاديثهم الموضوعة: ج ۱: ۳۳۸.  
 وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت  
 اسلام: ج ۱: ۳۱.  
 الوقایع و الحوادث: ج ۲: ۱۳۲.  
 وقعة الطّف: ج ۱: ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۰۸، ۴۰۹؛  
 ج ۲: ۱۷۹، ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۲۰۱.  
 وقعة صفّین: ج ۱: ۳۲۹؛ ج ۲: ۴۷، ۵۳، ۷۳.  
 ولایت فقیه در حکومت اسلام: ج ۱: ۴۰۵؛  
 ج ۲: ۸۲، ۱۷۵، ۱۹۳.  
 ینابیع المودة: ج ۱: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۸،  
 ۳۰۲.  
 نهج الحق و كشف الصدق: ج ۱: ۱۶۷، ۱۶۸.  
 نهج الفصاحة: ج ۱: ۳۷۸؛ ج ۲: ۱۹۰.  
 النوادر: ج ۱: ۱۵۲.  
 نور ملکوت قرآن: ج ۱: ۳۸، ۶۰، ۱۰۹،  
 ۱۱۱، ۱۴۲، ۲۱۳، ۲۳۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۳۸،  
 ۴۵۰؛ ج ۲: ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۹۳، ۹۷، ۱۵۹،  
 ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۸.  
 نوروز در جاهلیت و اسلام: ج ۱: ۲۱۳؛  
 ج ۲: ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۱۴.  
 الهدایة الکبری: ج ۱: ۹۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۶۱،  
 ۳۱۸، ۳۳۵، ۳۴۷.  
 هفت اورنگ ⇐ مثنوی هفت اورنگ.  
 الوافی: ج ۱: ۷۹، ۴۲۱.  
 وسائل الشّیعة: ج ۱: ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۰۳،



## فهرست اماکن

- |  |   |
|--|---|
| خرم آباد: ج ۱: ۳۴۳.  | ابواء: ج ۱: ۱۰۰، ۱۰۱.                               |
| دریاچه ساوه: ج ۱: ۸۴.  | آتشکده فارس: ج ۱: ۸۳.                               |
| دمشق: ج ۱: ۱۴۰، ۱۴۱*.  | اتیوی: ج ۱: ۹۶.                                     |
| . دروازه ساعات: ج ۱: ۱۴۱.  | اصفهان: ج ۲: ۴۴، ۴۵*.                               |
| . مسجد جامع دمشق: ج ۱: ۱۴۱.  | آفریقا: ج ۱: ۹۶.                                    |
| روم: ج ۲: ۱۷۸.   | ایران: ج ۱: ۲۸، ۲۹، ۸۷، ۳۰۴؛ ج ۲: ۵۸، ۷۹، ۲۰۸، ۲۰۹. |
| زنجان: ج ۱: ۲۸۱.   | ایوان مدائن: ج ۱: ۸۴.                               |
| شاطئ الفرات: ج ۱: ۶۳*.   | بُصری: ج ۱: ۱۰۶.                                    |
| شام: ج ۱: ۵۵، ۸۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۷۰*، ۲۷۱*؛ ج ۲: ۲۳، ۷۳، ۸۴، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۹۹، ۲۰۰. | بغداد: ج ۲: ۱۶۲.                                    |
| . دروازه ساعات: ج ۲: ۱۵۴.  | پاکستان: ج ۱: ۴۰۴.                                  |
| شاهرود: ج ۲: ۱۰۱، ۱۰۲.   | پاکستان: ج ۲: ۷۹.                                   |
| شوشتر: ج ۱: ۳۲۳.   | تبریز: ج ۱: ۳۱۴.                                    |
| صقین: ج ۱: ۴۶۹.  | ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ: ج ۲: ۱۴۴*.                    |
| طائف: ج ۱: ۳۱۷، ۴۰۱، ۴۱۳.  | جُحْفَه: ج ۱: ۱۰۰*.                                 |
| طهران: ج ۱: ۲۹، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۴۳.   | جُرْف: ج ۲: ۱۴۴*.                                   |
|  | حاضرین: ج ۲: ۱۱۷.                                   |
|  | حبشه: ج ۱: ۹۶، ۴۲۷، ۴۳۰.                            |

- . بهشت زهرای طهران: ج ۲: ۱۹۱.
- . مسجد قائم: ج ۲: ۲۸.
- . عثمانی: ج ۲: ۲۰۷.
- . عراق: ج ۱: \* ۳۹۱؛ ج ۲: ۷۳.
- . عتبات عالیات: ج ۲: ۷۹.
- . عربستان: ج ۱: ۱۰۵، \* ۱۲۲، ۱۳۳، ۳۵۲.
- . عمورا: ج ۱: \* ۳۹۱.
- . فلسطین: ج ۱: ۲۶۹.
- . بیت المقدس: ج ۱: ۳۰۷، ۲۴۰.
- . قبر (حضرت آمنه): ج ۱: ۱۰۱.
- . قم: ج ۱: ۲۹، ۲۷۶.
- . کربلا، الطّف: ج ۱: ۹۰، ۱۱۵، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۷۹، ۲۸۹، ۳۴۶، \* ۳۴۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۱؛ ج ۲: ۴۰، \* ۵۴، ۱۰۶، ۱۳۰، ۲۰۲، ۲۱۸.
- . حرم حضرت سیدالشهدا: ج ۲: ۴۷، ۱۰۷، ۱۳۰، ۱۳۱.
- . قبر سیدالشهدا، \* ۶۳، ۶۵، ۶۶.
- . حرم حضرت ابوالفضل: ج ۱: ۲۸۸.
- . فرات: ج ۱: \* ۶۳، ۲۷۹، \* ۶۴.
- . قزوین: ج ۲: ۱۱۵، ۱۱۶.
- . کاظمین: ج ۲: ۱۶۲.
- . کرمانشاه: ج ۲: ۷۹، ۸۱.
- . کوفه: ج ۱: ۹۰، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۹۳، ۳۰۲، \* ۳۸۸، ۴۶۸؛ ج ۲: ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۶۲، \* ۶۴، ۸۲، ۸۴، ۱۰۵، ۱۵۴، ۱۷۷.
- . دار الإمامه: ج ۱: ۱۱۵، ۱۱۶، ۹۰؛ ج ۲: ۶۱، ۶۳.
- . محراب مسجد کوفه: ج ۱: ۳۰۲.
- . منزل هانی بن عروه: ج ۲: ۶۲.
- . کویت: ج ۱: ۳۰۴.
- . لرستان: ج ۱: ۳۴۳.
- . مدین: ج ۱: ۱۰۶.
- . مدینه: ج ۱: ۴۶، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۸۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۷، \* ۱۶۰، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۶۱، ۳۶۷، \* ۳۶۸، ۴۰۲، ۴۳۸، ۴۵۴، ۴۵۵؛ ج ۲: ۲۴، ۲۵، \* ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۷۵، ۷۶، ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۸.
- . بقیع: ج ۱: ۲۵۸، ۳۹۸، ۳۶۱.
- . قبر رسول خدا، قبر پیغمبر اکرم: ج ۱: \* ۴۴۱؛ ج ۲: ۲۰۱.
- . خانه حضرت زهرا سلام الله علیها: ج ۱: ۲۵۹، ۳۴۶.
- . درب خانه حضرت زهرا: ج ۱: ۱۵۲.
- . فدک: ج ۱: ۴۱۴.
- . قلعه خبیر: ج ۱: ۹۸.
- . مسجد ذوقبالتین: ج ۱: ۳۰۷.
- . مسجد [النبی]: ج ۲: ۳۵، ۷۴، ۱۷۸.
- . مشهد: ج ۱: \* ۳۳، ۲۷۷، ۳۰۵؛ ج ۲: ۱۱۴، ۱۱۸.
- . بیمارستان قائم مشهد: ج ۱: ۴۱.
- . حرم امام رضا: ج ۱: ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۰۵.
- . گنبد امام رضا علیه السلام: ج ۱: ۳۸۸، ۳۸۷.
- . ضریح: ج ۱: ۳۰۵.
- . مکه: ج ۱: ۴۶، ۵۵، ۶۱، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۴، \* ۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۴، \* ۲۷۰، \* ۲۷۱، ۳۰۳، ۳۰۴.

- منزل حضرت ابوطالب: ج ۱: ۱۳۶.
- منزل حضرت خدیجه: ج ۱: ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۲۵۵.
- خانهٔ اَبی سفیان: ج ۱: ۳۰.
- منزل حضرت عبدالمطلب: ج ۱: ۸۸.
- دار الندوه: ج ۱: ۲۰۱، ۴۴۹.
- شعب اَبی طالب (خیابان حجون): ج ۱: ۴۴۸، ۱۹۱، ۳۳۰.
- نجف: ج ۱: ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶؛ ج ۲: ۱۰۱.
- بازار نجف: ج ۱: ۱۵۸.
- وادی السلام نجف: ج ۱: ۱۵۷، ۳۲۶.
- نینوا: ج ۱: ۴۶۸، ۴۶۹.
- همدان: ج ۱: ۳۸۷، ۴۰۴.
- قبر بابا طاهر: ج ۱: ۳۸۷.
- هند: ج ۱: ۴۰۴.
- یزد: ج ۱: ۳۴۳.
- یمن: ج ۱: ۱۳۴.
- یَسُوع: ج ۱: ۳۶۸\*.
- ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۴۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۷، ۴۵۵، ۴۶۷؛
- ج ۲: ۲۴، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۳.
- کوه ابوقبیس: ج ۱: ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۹۰.
- غار ثور: ج ۱: ۴۵۵.
- کوه نور: ج ۱: ۱۵۴.
- غار حرا: ج ۱: ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۳۱.
- مسجد الحرام: ج ۱: ۷۶، ۸۱، ۱۲۳، ۲۰۵، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۵۲؛
- ج ۲: ۲۱.
- کعبه، بیت الحرام، خانهٔ خدا، بیت الله: ج ۱: ۶۱، ۶۴\*، ۶۵\*، ۷۶، ۸۰، ۲۶۱، ۲۷۰\*، ۲۷۱\*، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۹۹؛ ج ۲: ۲۱، ۲۲\*، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۲.
- مقام ابراهیم: ج ۱: ۹۹\*.
- کوه صفا، صفا: ج ۱: ۲۵۵، ۲۶۹.
- کوه مروه، مروه: ج ۱: ۲۵۵، ۲۶۹.
- حجر اسماعیل: ج ۱: ۲۵۳، ۳۵۲.
- عرفات: ج ۱: ۱۰۳.
- منزل پیغمبر: ج ۱: ۳۳۳.





## فهرست قبایل و فرق

- اسلام، دین، شریعت پیغمبر، شریعت: ج ۱: ۲۷، ۲۸، ۴۲، ۵۹\*، ۶۲، ۶۴، ۶۵\*، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۱۲۲\*، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۴، ۳۰۶، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۴۲: ج ۲: ۲۴\*، ۲۵\*، ۲۹، ۴۳، ۴۶، ۷۷، ۸۹، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۴.
- مسلمان، مسلمانان، مسلم، مسلمین، مسلمان‌ها، اُمت [پیامبر]، اُمت واحده، مردم مسلمان: ج ۱: ۳۲، ۴۴، ۵۲\*، ۵۳\*، ۵۹، ۶۲، ۷۶، ۷۸، ۸۷، ۱۰۰\*، ۱۰۱، ۱۵۸، ۱۵۹\*، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸ - ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۵ - ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۱.
- ۴۴۸، ۴۴۹: ج ۲: ۵۳، ۵۴\*، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۲۸\*، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۲.
- جامعهٔ مسلمین، جامعهٔ اسلام، عالم اسلام، اُمت اسلام: ج ۱: ۲۸: ج ۲: ۱۹۳، ۷۲، ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۲۹، ۱۸۴.
- معاندین اسلام، دشمنان اسلام: ج ۲: ۴۷، ۱۱۳، ۲۰۶.
- بلاد اسلامی: ج ۲: ۶۸.
- آل ابی سفیان: ج ۱: ۲۱۴، ۲۱۵.
- اُمت، قوم [حضرت یونس]: ج ۱: ۲۴۹، ۴۲۲.
- اهل تصوف، صوفیه: ج ۱: ۳۱۴.
- اهل کتاب: ج ۱: ۸۳.
- بکر بن وائل: ج ۱: ۴۰۲.
- بنی امیه: ج ۱: ۱۹۲، ۱۹۳.
- بنی سعد: ج ۱: ۹۶.
- بنی لخم: ج ۱: ۲۳۱.
- بنی هاشم: ج ۱: ۲۱۴، ۲۵۳، ۴۵۲.

- تشیع: ج ۱: ۳۳۷؛ ج ۲: ۲۷\*، ۱۰۰، ۱۲۸، ۲۱۴.
- شیعه، شیعیان: ج ۱: ۳۰، ۶۳، ۶۴، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۶۸، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۷۲\*، ۳۹۸، ۳۹۹؛ ج ۲: ۲۳، ۲۷\*، ۲۹، ۵۸، ۹۰، ۹۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۹۴.
- علمای شیعه، علمای امامیه، مفاخر شیعه: ج ۱: ۱۶۲، ۴۵۸؛ ج ۲: ۷۹.
- فقه‌های شیعه: ج ۱: ۲۷۹\*.
- اطفال شیعیان: ج ۲: ۹۲\*.
- خوارج: ج ۲: ۷۶.
- زرتشتی‌ها: ج ۲: ۱۹۳.
- سنی، عامه، اهل تسنن، اهل سنت: ج ۱: ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۸۱، ۲۷۳، ۳۲۷، ۳۵۳، ۴۰۵، ۴۱۱؛ ج ۲: ۵۱، ۷۶، ۹۳، ۱۷۰، ۱۷۱.
- علمای اهل سنت: ج ۲: ۹۴.
- قحطان: ج ۱: ۴۰۲.
- قریش، قوم [پیامبر]: ج ۱: ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۲، ۲۵۷، ۳۱۶\*، ۳۵۲، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۳۷؛ ج ۲: ۲۴\*، ۲۵\*، ۱۸۰.
- أشراف قریش، بزرگان قریش، رؤسای قریش، سران قریش، بزرگان قوم پیغمبر: ج ۱: ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۳۸، ۲۵۳، ۳۲۸، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۴۹.
- قرشئ: ج ۲: ۲۵.
- جوانان قریش: ج ۱: ۱۹۱.
- مشرکین قریش: ج ۱: ۲۵۳، ۴۲۶.
- کنانه: ج ۱: ۱۱۳.
- مذهب نصاری، شریعت حضرت عیسی: ج ۱: ۷۶، ۱۷۷، ۲۳۱.
- نصرانی، نصاری، نصرانی‌ها، نصرانیون، اقوام نصاری: ج ۱: ۶۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۵۹\*، ۳۶۰، ۴۰۳، ۴۳۰؛ ج ۲: ۴۸، ۵۸، ۷۲.
- راهب نصرانی، راهبان نصرانی، رؤسای نصرانی، رهبانئون: ج ۱: ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۱.
- علمای نصاری: ج ۱: ۹۶، ۱۳۲، ۲۳۱.
- مُضَر: ج ۱: ۱۰۳.
- هوازن: ج ۱: ۱۱۲، ۱۱۳.
- یهود، شریعت حضرت موسی: ج ۱: ۶۰، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰\*، ۱۰۴\*، ۱۰۶، ۱۱۲.
- یهودی، یهودیان، یهودی‌ها، اقوام یهود: ج ۱: ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۵۹\*، ۴۳۴؛ ج ۲: ۵۸، ۷۲، ۱۱۶.
- عالم یهودی، علمای یهود، عالمان یهودی، احبار و علمای یهود: ج ۱: ۹۶، ۱۳۲، ۴۳۲.
- بنی اسرائیل، قوم حضرت موسی: ج ۱: ۷۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۵۱؛ ج ۲: ۱۸۰.

## فهرست منابع و مصادر

القرآن الكريم.

نهج البلاغة: حضرت أمير المؤمنين عليه السلام، محققين: محمد بن حسين شريف الرضى، و صبحى صالح؛ ۱ ج، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق، قم - ايران.

نهج البلاغة: حضرت أمير المؤمنين عليه السلام، محققين: محمد بن حسين شريف الرضى، محمد عبده؛ ۴ ج.

الصحيفة السجادية: حضرت امام سجّاد عليه السلام، ۱ ج، انتشارات دفتر نشر الهادى، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه. ش، قم - ايران.

\* \* \*

الإتحاف بحبّ الأشراف: شبراوى، جمال الدين، ۱ ج، انتشارات دارالكتاب، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه. ق، قم - ايران.

إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات: شيخ حرّ عاملى، محمد بن حسن، ۵ ج، انتشارات أعلمى، چاپ اول، ۱۴۲۵ ه. ق، بيروت - لبنان.

إثبات الوصية للإمام على بن أبى طالب عليهما السلام: مسعودى، على بن حسين، ۱ ج، انتشارات انصاريان، چاپ سوم، ۱۴۲۶ ه. ق، قم - ايران.

الإحتجاج على أهل اللجاج: طبرسى، أبى منصور أحمد بن على بن أبى طالب، محقق: سيد محمدباقر موسى خراسان، ۲ ج، انتشارات نشر مرتضى، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه. ق، مشهد - ايران.

إحياء علوم الدين: غزالى، ابو حامد محمد، محقق: عبدالرحيم بن حسين حافظ عراقى، ۶ ج، انتشارات دارالكتاب العربى، چاپ اول، بيروت - لبنان.

- الأخبار الطوال: الدينوري، ابو حنيفه احمد بن داود، محقق: عبدالمنعم عامر، ۱ ج، انتشارات منشورات الرضى، ۱۳۶۸ هـ. ش، قم - ايران.
- الاختصاص: شيخ مفيد، محمد بن محمد، محققين: على اكير غفارى، محمود محرمى زرندي؛ ۱ ج، انتشارات المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ايران.
- اربعين در فرهنگ شيعه: آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد محسن، ۱ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ دوّم، ۱۴۳۷ هـ. ق، قم - ايران.
- إرشاد القلوب إلى الصواب: ديلمى، حسن بن محمد، ۲ ج، انتشارات الشّريف الرضى، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، قم - ايران.
- الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: شيخ مفيد، محمد بن محمد، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۲ ج، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ايران.
- الإستيعاب فى معرفة الأصحاب: ابن عبدالبرّ، ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد، محقق: على محمد البجاوى، ۴ ج، انتشارات دارالجيل، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- أسد الغابة فى معرفة الصحابة: الجزرى، عزالدّين بن الأثير ابوالحسن على بن محمد، ۶ ج، انتشارات دار الفكر، ۱۴۰۹ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- اسرار ملكوت: آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمد محسن، ۳ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ دوّم، ۱۴۳۴ هـ. ق، قم - ايران.
- الإصابة فى تمييز الصحابة: العسقلانى، أحمد بن على بن حجر، محققين: عادل أحمد عبدال موجود و على محمد معوض؛ ۸ ج، انتشارات دارالكتب العلميّة، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- الأصول الستّة عشر: عدّه‌اى از علما، ۱ ج، انتشارات دارالشبستري للمطبوعات، چاپ اول، ۱۳۶۳ هـ. ش، قم - ايران.
- اصول الفقه: مظفر، محمد رضا، ۲ ج، انتشارات اسماعيليان، چاپ پنجم، قم - ايران.
- أطيب البيان فى تفسير القرآن: طيب، سيد عبدالحسين، ۱۴ ج، انتشارات إسلام، چاپ دوّم، ۱۳۷۸ هـ. ش، تهران - ايران.
- إعلام الورى بأعلام الهدى: طبرسى، فضل بن حسين، ۱ ج، انتشارات اسلاميه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ هـ. ق، تهران - ايران.
- الأعلام: الزركلى، خيرالدّين، ۸ ج، انتشارات دارالعلم للملايين، چاپ هشتم، ۱۹۸۹ م، بيروت - لبنان.
- ايعان الشيعة: امين عاملى، سيد محسن، محقق: حسن أمين، ۱۰ ج، انتشارات دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- الأغانى: الإصفهاني، ابوالفرج، ٢٥ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربى.
- افق وحى: آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد محسن، ١ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ دوّم، ١٤٣٥ هـ. ق، قم - ايران.
- الله شناسى: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، ٣ ج، انتشارات علامه طباطبائي، چاپ چهارم، ١٤٢٦ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران.
- الهي نامه: عطار نيشابوري، فريد الدين، محقق: فؤاد روحاني، انتشارات كتابفروشي زوار، چاپ هشتم، ١٣٨٤ هـ. ق، طهران - ايران.
- الألفية (في النحو): الأندلسي، محمد بن عبدالله بن مالك، محقق: علي رضا عقيقي بخشايشي، ١ ج، انتشارات دفتر نشر نويد اسلام، چاپ دوّم، ١٤٢١ هـ. ق، قم - ايران.
- الأمالى: شيخ طوسي، محمد بن الحسن، محقق: مؤسسه البعثة، ١ ج، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ايران.
- الأمالى: شيخ مفيد، محمد بن محمد، محققين: حسين استادولي، علي اكبر غفاري، انتشارات كنگره شيخ مفيد، چاپ اول، ١٤١٣ هـ. ق، قم - ايران.
- الإمام الحسين عليه السلام (سمو المعنى في سمو الذات أو أشعة من حياة الحسين عليه السلام): العائلي، عبدالله، ١ ج، انتشارات دار مكتبة التربية، چاپ دوّم، ١٩٨٦ م، بيروت - لبنان.
- الإمامة و السياسة: الدينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، محقق: علي شيري، ٢ ج، انتشارات دارالأضواء، چاپ اول، ١٤١٠ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- امام شناسى: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، ١٨ ج، انتشارات علامه طباطبائي، چاپ پنجم، ١٤٢٨ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران.
- إمتاع الأسماع: المقرئ، تقي الدين احمد بن علي، محقق: محمد عبدالحميد النميسي، ١٥ ج، انتشارات دارالكتب العلميه، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- امثال و حكم: دهخدا، علي اكبر، ٤ ج، انتشارات امير كبير، چاپ ششم، ١٣٦٣ هـ. ش، تهران - ايران.
- أنساب الأشراف: البلاذري، احمد بن يحيى بن جابر، محققين: سهيل زكار، رياض زركلي، ١٣ ج، انتشارات دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٧ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- الأنوار القدسيّة: اصفهاني، محمد حسين (كمپاني)، ١ ج، انتشارات مؤسسة الوفاء، ١٤٠٢ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- أنوار الملكوت: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، مقدمه و ترجمه: آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني، ٢ ج، انتشارات مكتب وحى، چاپ اول، ١٤٣٥ هـ. ق، طهران - ايران.

- الأنوار النعمانية: جزائری، سیّد نعمت الله بن عبدالله، ۴ ج، انتشارات دارالقاری، چاپ اول، ۱۴۲۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- الأنوار فی مولد النبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم: البکری، ابوالحسن بن عبدالله، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۵ هـ. ق، قم - ایران.
- أوائل المقالات: شیخ مفید، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات المؤتمر العالمی للشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ. ق، قم - ایران.
- إیمان أبی طالب (الحجّة علی الذاهب إلی تکفیر أبی طالب): موسوی، فخّار بن معد، محقّق: محمد بحر العلوم، ۱ ج، انتشارات سیّد الشهداء، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق، قم - ایران.
- بحار الأنوار: علامه مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، محقّق: جمعی از محقّقان، ۱۱۱ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- بحر المعارف: همدانی، ملا عبدالصمد، محقّق: حسین استادولی، ۳ ج، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ. ش، طهران - ایران.
- البدایة و النّهایة: الدمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، ۱۵ ج، انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- البرهان فی تفسیر القرآن: بحرانی، سیّد هاشم بن سلیمان، تحقیق: قسم الدراسات الإسلامیة مؤسسة البعثة، ۵ ج، انتشارات مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۳۷۴ هـ. ش، قم - ایران.
- بشارات عهدین: صادقی تهرانی، محمد، محقّق: گروه محقّقین جامعه علوم القرآن، ۱ ج، انتشارات شکرانه، ۱۳۹۲ هـ. ش، تهران - ایران.
- بشارة المصطفی لشیعة المرتضی: طبری آملی، محمد بن أبی القاسم عمادالدین، ۱ ج، انتشارات المكتبة الحیدریّة، چاپ دوّم، ۱۳۸۳ هـ. ق، نجف - عراق.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام: صفار، محمد بن حسن، محقّق: محسن بن عباسعلی کوجه باغی، ۱ ج، انتشارات مكتبة آية الله المرعشي النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ایران.
- بلاغات النساء: طیفور، احمد بن أبی طاهر، ۱ ج، انتشارات الشریف الرضی، چاپ اول، قم - ایران.
- پیامبر اُمّی: شهید مطهری، مرتضی، ۱ ج، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۳ هـ. ش، قم - ایران.
- تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام: الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، محقّق: عمر عبدالسلام تدمری، ۵۲ ج، انتشارات دار الکتب العربی، چاپ دوّم، ۱۴۰۹ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الأمم و الملوک: طبری، محمد بن جریر، محقّق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دار التراث، چاپ دوّم، ۱۳۷۸ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ الخلفاء: السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر، محقّق: ابراهیم صالح، ۱ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.

- تاریخ الطبری: الطبری، أبوجعفر محمد بن جریر، محقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ ج، انتشارات دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تاریخ المدينة المنورة: النمیری البصری، أبوزید عمر بن شبة، محقق: فهیم محمد شلتوت، ۴ ج، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، قم - ایران.
- تاریخ الیعقوبی: الیعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، ۲ ج، انتشارات دار صادر، بیروت - لبنان.
- تاریخ پیامبر اسلام: آیتی، محمد ابراهیم، ۱ ج، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸ ه. ش، تهران - ایران.
- تاریخ حکماء و عرفای متأخر: صدوقی سها، منوچهر، ۱ ج، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش، تهران - ایران.
- تاریخ مدینه دمشق: ابن عساکر الشافعی، علی بن الحسن، محقق: علی شیری، ۸۰ ج، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۵ ه. ق، بیروت - لبنان.
- تحف العقول: ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، محقق: علی اکبر غفاری، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- تحفة المراد (شرح قصیده میرفندرسکی): شریف دارابی شیرازی، عباس، محقق: محمدحسین اکبری ساوی، ۱ ج، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش، تهران - ایران.
- تذکره الاولیاء: عطّار نیشابوری، فریدالدین، محقق: محمد استعلامی، ۱ ج، انتشارات زوار، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۶ ه. ش، طهران - ایران.
- التذکره الحمدوتیة: ابن حمدون، محمد بن حسن، محققین: احسان عباس و بکر عباس؛ ۱۰ ج، انتشارات دار صادر، چاپ اول، ۱۹۹۶ م، بیروت - لبنان.
- تذکره الشهداء: کاشانی، حبیب الله، محققین: مؤسسه فرهنگی شمس الضحی و عباس محمد قلیان؛ ۲ ج، انتشارات شمس الضحی، چاپ دوم، ۱۳۹۰ ه. ش، تهران - ایران.
- تذکره العلماء: پرنده، غلامرضا / تنکابنی، محمد / اظهري، محمد رضا؛ ۱ ج، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ه. ش، مشهد مقدس - ایران.
- تسلیة المجالس و زینة المجالس: الحسینی الموسوی الحائری الکرکی، محمد بن أبی طالب، محقق: فارس حسون کریم؛ ۲ ج، انتشارات مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق، قم - ایران.
- تطهير الجنان و اللسان (طبع شده در کتاب الصواعق المحرقة): الهیتمی، احمد بن حجر.
- تفسیر السمرقندی: السمرقندی، نصر بن محمد، محقق: عمر عمروی، ۳ ج، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه. ق، بیروت - لبنان.

- تفسیر الصّافی: فیض کاشانی، محمّد محسن بن شاه مرتضی، محقّق: حسین أعلمی، ۵ ج، انتشارات مکتبه الصّدر، چاپ دوّم، ۱۴۱۵ ه.ق، تهران - ایران.
- التفسیر العیاشی: العیاشی، محمّد بن مسعود، محقّق: سیّد هاشم رسولی محلاتی، ۲ ج، انتشارات المکتبه العلمیة الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ق، تهران - ایران.
- تفسیر الفخر الرازی (المشتهر بالتفسیر الكبير و مفاتیح الغیب): فخر الرازی، محمّد بن عمر، مقدّمه: خلیل محیی الدّین المیس، ۳۴ ج، انتشارات دارالفکر، ۱۴۲۳ ه.ق، بیروت - لبنان.
- تفسیر القرآن العظیم: ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمّد، محقّق: أسعد محمّد طیب، ۱۳ ج، انتشارات مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ دوّم، ۱۴۱۹ ه.ق، ریاض - عربستان.
- تفسیر القرآن العظیم: ابن کثیر الدمشقی، اسماعیل بن عمر، محقّق: محمّد حسین شمس الدّین، ۹ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه.ق، بیروت - لبنان.
- تفسیر القمی: قمی، علی بن ابراهیم، محقّق: طیب موسوی جزایری، ۲ ج، انتشارات دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ه.ق، قم - ایران.
- تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم: آملی، سید حیدر، محقّق: سیّد محسن موسوی تبریزی، ۷ ج، انتشارات نور علی نور، چاپ سوّم، ۱۴۲۲ ه.ق، قم - ایران.
- التفسیر المنسوب الی الإمام أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری علیهم السّلام: امام حسن عسکری علیه السّلام، محقّق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، ۱ ج، انتشارات مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق، قم - ایران.
- تفسیر جوامع الجامع: طبرسی، فضل بن حسن، محقّق: ابوالقاسم گرجی، ۴ ج، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه.ق، قم - ایران.
- تفسیر فرات الکوفی: کوفی، فرات بن ابراهیم، محقّق: محمّد کاظم، ۱ ج، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، طهران - ایران.
- تفسیر کبیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین: کاشانی، ملا فتح الله، محقّقین: حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و علی اکبر غفّاری؛ ۱۰ ج، انتشارات کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۴۰ ه.ش، تهران - ایران.
- تفسیر نور الثقلین: العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، محقّق: سیّد هاشم رسولی محلاتی، ۵ ج، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ه.ق، قم - ایران.
- تقریب المعارف: الحلبي، ابوالصّلاح تقی بن نجم، محقّق: فارس تبریزیان، ۱ ج، انتشارات المحقّق، ۱۴۱۷ ه.ق.
- تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام): ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، ۲ ج، انتشارات مکتبه فقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، قم - ایران.



- تهذيب الأحكام: طوسی، محمد بن الحسن (شیخ طوسی)، محقق: حسن الموسوی خراسان، ۱۰ ج، انتشارات دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ. ق، تهران - ایران.
- تهذيب الکمال فی أسماء الرجال: المزی، جمال الدین، محقق: بشار عواد معروف، ۳۵ ج، انتشارات مؤسسة الرسالة، چاپ چهارم، ۱۴۰۶ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- توحید علمی و عینی (در مکاتیب حکمی و عرفانی میان آیتین علمین: حاج سید احمد کربلائى و حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (کمپانی)): علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هفتم، ۱۴۲۸ هـ. ق، مشهد مقدس - ایران.
- التوحید: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: هاشم حسینی، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ هـ. ق، قم - ایران.
- جامع الأخبار: الشعیری، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مطبعة حیدریة، چاپ اول، نجف - عراق.
- جامع الأسرار و منبع الأنوار: آملی، سید حیدر، محقق: هانری کرین، ۱ ج، انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۸ هـ. ش، تهران - ایران.
- جامع البیان عن تأویل آی القرآن: الطبری، محمد بن جریر، محققین: خلیل المیس، صدقی جمیل العطار؛ ۳۰ ج، انتشارات دارالفکر، ۱۴۱۵ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن: الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، ۳۰ ج، انتشارات دارالمعرفة، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ. ق، بیروت - ایران.
- جامع السعادات: نراقی، محمد مهدی، تحقیق: سید محمد کلانتر، ۳ ج، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بیروت - لبنان.
- جرعه ای از دریا: شبیری زنجانی، سید موسی، ۳ ج، انتشارات مؤسسه تراث الشیعة، چاپ سوم، ۱۳۹۲ هـ. ش.
- الجعفریات (الأشعثیات): ابن اشعث، محمد بن محمد، ۱ ج، انتشارات مكتبة النینوی الحدیثة، چاپ اول، بی تا، تهران - ایران.
- جلاء العیون: علامه مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱ ج، انتشارات سرور، چاپ نهم، ۱۳۸۲ هـ. ش، قم - ایران.
- جواهر العقود: المنهاجی الأسیوطی، محمد بن أحمد، محقق: مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، ۲ ج، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ. ق، بیروت - لبنان.
- جواهر الکلام فی سوانح الأيام: أشرف الواعظین، حسن.
- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر)، محققین: عباس قوچانی، علی آخوندی، ۴۳ ج، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت - لبنان.

- حریم قدس: آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۲۸ ه. ق، قم - ایران.
- الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة: قوام شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ج ۹، انتشارات دار احیاء التراث، چاپ سوم، ۱۹۸۱ میلادی، بیروت - لبنان.
- حیة محمد صلی الله علیه و آله و سلم: هیکل، محمد حسین، ج ۱، انتشارات دارالکتب، قاهره - مصر.
- حیات جاوید (شرحی اجمالی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضرین): آیه‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ دوم، ۱۴۳۳ ه. ق، طهران - ایران.
- الخرائج و الجرائح: قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة الله، محقق: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، ج ۳، انتشارات مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- خزائن الأشعار: حسینی جوهری، عباس، ج ۷، انتشارات کتابفروشی احمد فرهمند، طهران - ایران.
- الخصال: شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۲، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ ه. ش، قم - ایران.
- خصائص الأئمة عليهم السلام: شریف الرضی، محمد بن حسین، محقق: محمد هادی امینی، ج ۱، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- الخلافة: شیخ طوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، محقق: جماعة من المحققين، ج ۶، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ه. ق، قم - ایران.
- خمسة نظامی: نظامی گنجوی، ابو محمد الیاس بن یوسف.
- خورشید مغرب: حکیمی، محمدرضا، ج ۱، انتشارات دلیل ما، چاپ بیست و نهم، ۱۳۸۸ ه. ش، قم - ایران.
- الدّر المثنور فی تفسیر المأثور: سیوطی، جلال‌الدین، ج ۶، انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- الدّر النّظیم فی مناقب الأئمة اللّهامیم علیهم السلام: شامی، یوسف بن حاتم، ج ۱، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه. ق، قم - ایران.
- در محضر علامه طباطبائی: رخشاد، محمد حسین، ج ۱، انتشارات سماء قلم، چاپ پنجم، ۱۳۸۶ ه. ش.
- الدّر فی اختصار المغازی و السیر: ابن عبدالبرّ، یوسف بن عبدالله، ج ۱، انتشارات وزارت اوقاف مصر، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، قاهره - مصر.
- دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام، و القضايا و الأحکام: ابن حیون المغربي، نعمان بن محمد، محقق: آصف فیضی، ج ۲، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه. ق، قم - ایران.

- الدعوات (سلوة الحزین): قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، ج ۱، انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ ه. ق، چاپ اول، قم - ایران.
- دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة: البيهقي، أحمد بن الحسين، محقق: الدكتور عبد المعطى قلجعى، ج ۷، انتشارات دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق، بیروت - لبنان.
- الدعوة الساکبة فی أحوال النبی و العترة الطاهرة صلی الله علیه و آله و سلم: بهبهانی، محمدباقر بن عبدالکریم، مصحح: اعلمی، حسین، ج ۸، انتشارات مکتبة العلوم العامة، ۱۴۰۸ ه. ق، منامه - بحرین.
- دوبیتی های باباطاهر: باباطاهر عریان همدانی.
- دیوان آتشکده حجة الإسلام نیر: نیر ممقانی، محمد تقی بن محمد، ج ۱، انتشارات رضایی، چاپ دوم، ۱۳۵۹ ه. ش، قم - ایران.
- دیوان أشعار صائب تبریزی: صائب تبریزی، میرزا محمد علی.
- دیوان أمير المؤمنين عليه السلام: میبدی، حسین بن معین الدین، محقق: مصطفی زمانی، ج ۱، انتشارات دار نداء الإسلام للنشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق، قم - ایران.
- دیوان جودی: خراسانی، میرزا عبدالجواد (جودی)، محقق: علی افراسیابی، ج ۱، انتشارات نهاوندی، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه. ش، قم - ایران.
- دیوان حاج میرزا حبیب الله خراسانی: حبیب خراسانی، حبیب الله بن محمد هاشم، محقق: علی حبیب، ج ۱، انتشارات کتاب فروشی زوار، چاپ هفتم، ۱۳۸۴ ه. ش، تهران - ایران.
- دیوان حافظ شیرازی: حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد، محقق: حسین پژمان، ج ۱، انتشارات چاپخانه مروی، چاپ سوم، ۱۳۶۶ ه. ش، تهران - ایران.
- دیوان حافظ: حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، محققین: محمد قزوینی و قاسم غنی، ج ۱، انتشارات زوار، ۱۳۸۵، چاپ چهارم، تهران - ایران.
- دیوان حکیم سنائی غزنوی: سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، محقق: پرویز بابائی، ج ۱، انتشارات نشر آزاد مهر، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه. ش، طهران - ایران.
- دیوان صغیر اصفهانی: صغیر اصفهانی، محمد حسین.
- دیوان منصور حلاج: حلاج، حسین بن منصور، محقق: داود شیرازی، ج ۱، انتشارات سنائی، چاپ دهم، ۱۳۷۹ ه. ش، تهران - ایران.
- دیوان نیر: نیر ممقانی، محمد تقی بن محمد، محقق: هیئت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، ج ۱، انتشارات شمس الشموس، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه. ش، تهران - ایران.
- دیوان وحدت کرمانشاهی: وحدت کرمانشاهی، طهماسب قلی، محقق: احمد کرمی، ج ۱، انتشارات ما، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش، تهران - ایران.

- ذخائر العقبی: الطبری، احمد بن عبد الله، ج ۱، انتشارات مكتبة القدسی، ۱۳۵۶ ه. ق، قاهره - مصر.
- الرسالة السعدیة: علامه حلّی، حسن بن یوسف، محقق: عبدالحسین محمدعلی بقال، ج ۱، انتشارات كتابخانه عمومي آية الله مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، قم - ایران.
- رساله اجتهاد و تقلید: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ترجمه و تعلیقات: آية الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی، انتشارات مكتب وحی، چاپ اول: ۱۴۳۴ ه. ق، طهران - ایران.
- رساله سه اصل: قوام شیرازی، صدرالدین محمد (صدرالمآلهین)، محقق: سید حسین نصر، ج ۱، انتشارات دانشگاه علوم معقول و منقول تهران، ۱۳۴۰ ه. ش، تهران - ایران.
- رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم: علامه بحر العلوم، سید محمد مهدی بن مرتضی، مقدمه و شرح: علامه آية الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ چهارم، ۱۴۱۸ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سیزدهم، ۱۴۲۶ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- رساله مودّت: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات نور ملکوت قرآن، چاپ اول، ۱۴۳۰ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- رساله نکاحیه (کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین): علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۵ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- رساله نوین: علامه آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ سوم، ۱۴۲۶ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- رسائل الشّریف المرتضی: الشّریف المرتضی، محققین: سید أحمد حسینی، سید مهدی رجائی؛ ج ۴، انتشارات مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم: آلوسی، سید محمود، محقق: علی عبدالعلی عطیة، ج ۱۶، انتشارات دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، بیروت - لبنان.
- روح مجرد: علامه آية الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ هشتم، ۱۴۲۵ ه. ق، مشهد مقدّس - ایران.
- الروض الأنف فی شرح السیرة النبویة لابن هشام: سهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله، محقق: عبدالرحمن وکیل، ج ۷، انتشارات دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، بیروت - لبنان.
- روضه الشهداء: کاشفی سبزواری، ملاحسین، محقق: دکتر عقیقی بخشایشی، ج ۱، انتشارات نوید اسلام، چاپ سوّم، ۱۳۸۲ ه. ش، قم - ایران.

- الروضة المختارة (الشاملة لشرح القوائد الهاشميات للكميت بن زيد الاسدي، و القوائد العلويات السبع لابن أبي الحديد المعتزلي): صالح علي صالح، ج١، انتشارات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٢ هـ. ش، بيروت - لبنان.
- روضة الواعظین و بصيرة المتعظین: فتال نیشابوری، محمد بن احمد، ج٢، انتشارات رضی، چاپ اول، ١٣٧٥ هـ. ش، قم - ایران.
- زن و مسائل قضایی و سیاسی: شهید مطهری، مرتضی، ج١، انتشارات صدرا، ١٣٩٢ هـ. ش، قم - ایران.
- زندگانی سردار کابلی: سمعی کیوان، غلامرضا، ج١، انتشارات زوار، ١٣٦٣ هـ. ش، تهران - ایران.
- السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی: حلّی، محمد بن منصور بن احمد بن ادريس، ج٣، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ١٤١٠ هـ. ق، قم - ایران.
- سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار: محدث قمی، عباس، ج٨، انتشارات اسوه، چاپ اول، ١٤١٤ هـ. ق، قم - ایران.
- السقيفة و فدک: جوهری بصری، احمد بن عبدالعزيز، محقق: محمد هادی امینی، ج١، انتشارات مكتبة نينوى الحديثة، تهران - ایران.
- سنن الترمذی: الترمذی، حافظ أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة، محقق: عبدالوهاب عبداللطيف، ج٥، چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ. ق، انتشارات دارالفکر، بيروت - لبنان.
- سير أعلام النبلاء: الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد، ج٢٣، انتشارات مؤسسة الرسالة، چاپ نهم، ١٤١٣ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- سيرة ابن اسحاق: المطلبي، محمد بن اسحاق، محقق: محمد حميدالله، ج٥، انتشارات معهد الدراسات و الأبحاث للتعريف.
- السيرة الحلبية: حلبی شافعی، ابوالفرج، محقق: عبدالله محمد خليلی، ج٣، انتشارات دارالکتب العلمية، چاپ دوم، ١٤٢٧ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- السيرة النبوية: ابن كثير، أبو الفداء اسماعيل، محقق: مصطفى عبدالواحد، ج٤، انتشارات دارالمعرفة، ١٣٩٦ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- السيرة النبوية: الحميري المعارفي، عبدالملك بن هشام، محققين: مصطفى السقا، ابراهيم الأبياري و عبدالحفيظ شلبي، ج٢، انتشارات دارالمعرفة، بيروت - لبنان.
- شجرة طوبى: الحائري، محمد مهدي، ج٢، انتشارات المكتبة الحيدرية، چاپ پنجم، ١٣٨٥ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.

- شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام: ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، محقق: محمدحسین حسینی جلالی، ٣ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ.ق، قم - ایران.
- شرح الکافی: مازندرانی، محمدصالح بن احمد، محقق: ابوالحسن شعرانی، ١٢ج، انتشارات المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ١٣٨٢ هـ.ق، تهران - ایران
- شرح فصوص الحکم: قیصری، داود، محقق: سید جلال آشتیانی، ١ج، انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ١٣٧٥ هـ.ش، تهران - ایران.
- شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ١٠ج، انتشارات مكتبة آية الله المرعشي النجفي، چاپ اول، ١٤٠٤ هـ.ق، قم - ایران.
- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم: الأندلسي، عياض بن موسى، محققين: محمد أمين قره علي، أسامة الرفاعي، جمال السيروان، نورالدین قره علي، عبدالفتاح السيد؛ ٢ج، انتشارات دارالفيحاء، چاپ دوم، ١٤٠٧ هـ.ق، اردن - عمان.
- شير زن كربلا يا زينب دختر علي: بنت الشاطي، عائشه، ترجمه: سید جعفر شهیدی، ١ج، انتشارات نشر مشعر، چاپ پنجم، ١٣٧٦ هـ.ش، تهران - ایران.
- الصّحاح: الجوهري، إسماعيل بن حمّاد، محقق: احمد عبدالغفور عطّار، ٦ج، انتشارات دارالعلم للملایین، چاپ اول، ١٣٧٦ هـ.ق، بیروت - لبنان.
- صحیح البخاری: البخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل: ٨ج، انتشارات دار الفکر: ١٤٠١ هـ.ق، بیروت - لبنان.
- صحیح مسلم: قشیری نيسابوري، مسلم بن حجّاج بن مسلم، ٨ج، انتشارات دارالفکر، بیروت - لبنان.
- الصّواعق المحرقة: الهيثمي المكي، أحمد بن حجر، محقق: عبدالوهاب عبداللطيف، ١ج، انتشارات مكتبة القاهرة، ١٣٨٥ هـ.ق، قاهره - مصر.
- الطبقات الكبرى: الهاشمي البصري، محمد بن سعد بن منيع، محقق: محمد عبدالقادر عطا، ٨ج، انتشارات دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤١٠ هـ.ق، بیروت - لبنان.
- الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف: سید ابن طاووس، علی بن موسی، محقق: علی عاشور، ٢ج، انتشارات خیّام، چاپ اول، ١٤٠٠ هـ.ق، قم - ایران.
- طرائق الحقائق: شیرازی، محمد معصوم (معصوم علیشاه)، محقق: محمدجعفر محجوب، ٣ج، انتشارات سنائی، چاپ اول، تهران - ایران.
- العدد القویة المخاوف اليومیة: حلی، رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر، محققين: مهدي رجائي و محمود مرعشي؛ ١ج، انتشارات كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٨ هـ.ق، قم - ایران.

- علل الشرائع**: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین القمی، ۲ ج، انتشارات کتاب فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.
- علم الیقین فی أصول الدین**: فیض کاشانی، ملا محسن، محقق: محسن بیدارفر، ۲ ج، انتشارات بیدار، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق، قم - ایران.
- عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار**: ابن بطریق، یحیی بن حسن، ۱ ج، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه. ق، قم - ایران.
- عوالی اللئالی العزیزة فی الأحادیث الذیئة**: ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، محقق: مجتبی عراقی، ۴ ج، انتشارات دار سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق، قم - ایران.
- عیون أخبار الرضا علیه السلام**: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین القمی، محقق: مهدی لاجوردی، ۲ ج، انتشارات نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه. ق، تهران - ایران.
- عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر**: ابن سید الناس، ابوالفتح محمد، محقق: ابراهیم محمد رمضان، ۲ ج، انتشارات دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه. ق، بیروت - لبنان.
- الغارات**: ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، محقق: جلال الدین محدث، ۲ ج، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۹۵ ه. ق، قم - ایران.
- الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب**: علامه امینی، عبدالحسین، محقق: مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، ۱۱ ج، انتشارات مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه. ق، قم - ایران.
- غرر الحکم و درر الکلم**: تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، محقق: سید مهدی رجائی، ۱ ج، انتشارات دارالکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه. ق، قم - ایران.
- فتح الباری**: عسقلانی، شهاب الدین بن حجر، ۱۳ ج، انتشارات دارالمعرفة، چاپ دوم، بیروت - لبنان.
- الفتوحات المکیة**: ابن عربی، محیی الدین، ۴ ج، انتشارات دارالصادر، چاپ اول، بیروت - لبنان.
- فرائد الأصول**: شیخ انصاری، مرتضی (شیخ اعظم)، محقق: لجنة تحقیق تراث الشیخ الأعظم، ۴ ج، انتشارات مجمع الفکر الإسلامی، چاپ نهم، ۱۴۲۸ ه. ق، قم - ایران.
- فرهنگ فارسی عمید**: عمید، حسن، ۱ ج، انتشارات رهیاب نوین هور، ۱۳۸۹ ه. ش، تهران - ایران.
- فروع ابدیت**: سبحانی، جعفر، ۱ ج، انتشارات بوستان کتاب، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۵ ه. ش، قم - ایران.
- فصوص الحکم**: ابن عربی، محیی الدین، ۲ ج، انتشارات الزهراء سلام الله علیها، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه. ش، تهران - ایران.
- فضائل أمير المؤمنين علیه السلام**: ابن عقده کوفی، احمد بن محمد، محقق: عبد الرزاق محمد حسین حرزالدین، ۱ ج، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۴ ه. ق، قم - ایران.

- الفضائل**: ابن‌شاذان قمی، ابوالفضل شاذان جبرئیل، انتشارات رضی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ه.ش، قم - ایران.
- فقاہت در تشیع**: آیة‌الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۸ ه.ق، قم - ایران.
- فلاح السائل و نجاح المسائل**: سید بن طاووس، علی بن موسی، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه.ق، قم - ایران.
- فوائد الأصول**: کاظمی خراسانی، شیخ محمدعلی، محقق: شیخ آغا ضیاء‌الدین عراقی، ج ۳، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۴ ه.ق، قم - ایران.
- قصص الأنبياء عليهم السلام**: قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبة الله، محقق: غلامرضا عرفانیان یزدی، ج ۱، انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق، مشهد مقدس - ایران.
- قوانین الأصول**: میرزای قمی، ابوالقاسم، ج ۱، انتشارات مکتبة العلمیة الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ه.ق، تهران - ایران.
- الکافی**: کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، محققین: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج ۸، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق، تهران - ایران.
- کامل الزیارات**: ابن قولویه، جعفر بن محمد، محقق: عبدالحسین امینی، ج ۱، انتشارات دارالمرتضویه، چاپ اول، ۱۳۵۶ ه.ش، نجف - عراق.
- الکامل فی التاریخ**: ابن‌اثیر، علی بن‌أبی‌الکرم، ج ۱۳، انتشارات دار صادر - دار بیروت، ۱۳۸۵ ه.ق، بیروت - لبنان.
- کتاب الأم**: الشافعی، محمد بن إدريس، ج ۸، انتشارات دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۰ ه.ق، بیروت - لبنان.
- کتاب سلیم بن قیس الہلالی**: ہلالی، سلیم بن قیس، محقق: محمد انصاری زنجانی خوئینی، ج ۲، انتشارات الہادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه.ق، قم - ایران.
- کشف الأسرار و عدۃ الأبرار**: مبدی، ابوالفضل رشیدالدین، محقق: علی اصغر حکمت، ج ۱۰، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ ه.ش، تهران - ایران.
- کشف الریبة**: العاملی، شیخ زین‌الدین بن علی (شہید ثانی)، ج ۱، انتشارات دار المرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ه.ق.
- کشف الغمة فی معرفة الأئمہ علیہم السلام**: اربلی، علی بن عیسی، محقق: سید ہاشم رسولی محلاتی، ج ۲، انتشارات بنی‌ہاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ش، تبریز - ایران.



- کشف المشکل من حدیث الصحیحین: ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، محقق: علی حسین البواب، ج ۴، انتشارات دارالوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ ه. ق، ریاض - عربستان.
- کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، محقق: حسین درگاهی، ج ۱، انتشارات وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه. ق، طهران - ایران.
- کفایة الأصول: آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، ج ۱، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- کلیات دیوان اشعار آية الله حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (دیوان کمپانی): آية الله غروی اصفهانی، حاج شیخ محمد حسین (کمپانی)، محقق: عباس احمدی، ج ۱، انتشارات حضرت عباس علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه. ش، قم - ایران.
- کلیات نظامی: نظامی گنجوی، ابو محمد الیاس بن یوسف.
- کمال الدین و تمام النعمة: شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۲، انتشارات اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه. ق، تهران - ایران.
- کنز العمال: الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین، محققین: بکری حیانی و صفوة السقا، ج ۱۶، انتشارات مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ه. ق، بیروت - لبنان.
- کنز الفوائد: کراجکی، محمد بن علی، محقق: عبدالله نعمة، ج ۲، انتشارات دار الذخائر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق، قم - ایران.
- گلستان سعدی: سعدی شیرازی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله.
- گلشن اسرار (شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة): آية الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۲ ه. ق، طهران - ایران.
- لسان العرب: ابن منظور، محمد بن مکرم، محقق: جمال الدین میردامادی، ج ۱۵، انتشارات دارصادر - دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه. ق، بیروت - لبنان.
- لغت نامه دهخدا: دهخدا، علی اکبر، ج ۱، انتشارات روزنه، ۱۳۷۳ ه. ش، تهران - ایران.
- اللهوف علی قتلی الطفوف: سید بن طاووس، علی بن موسی، مترجم: احمد فهري زنجانی، ج ۱، انتشارات جهان، چاپ اول، ۱۳۴۸ ه. ش، تهران - ایران.
- لواعج الأشجان فی مقتل الحسين: الأمين العامی، السید محسن، محقق: سید حسن أمين، ج ۱، انتشارات دارالأمیر للثقافة و العلوم، چاپ اول، ۱۹۹۶ م، بیروت - لبنان.
- مثنوی معنوی: بلخی رومی، جلال الدین محمد (مولانا)، محقق: سید حسن خوشنویس میرخانی، ج ۶، ۱۳۷۴ ه. ق.

- مثنوی معنوی: بلخی رومی، جلال‌الدین محمد (مولانا)، محقق: مهدی آذری یزدی، ۶ دفتر. مثنوی هفت اورنگ: جامی، عبدالرحمن بن احمد، تصحیح و مقدمه: مدرس گیلانی، ۱ ج، انتشارات اهورا، ۱۳۸۵ ه. ش، تهران - ایران.
- مشیر الأحزان: حلّی، جعفر بن محمد بن نما، محقق: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱ ج، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ه. ق، قم - ایران.
- مجمع البحرين: طریحی، فخرالدین بن محمد، محقق: احمد حسینی اشکوری، ۶ ج، انتشارات مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۷۵ ه. ش، تهران - ایران.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن: طبرسی، فضل بن حسن، مقدمه: محمد جواد بلاغی، ۱۰ ج، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ه. ش، تهران - ایران.
- المحاسن: برقی، احمد بن محمد بن خالد، محقق: جلال‌الدین محدث، ۲ ج، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ه. ق، قم - ایران.
- مدینه معجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج علی البشر: بحرانی، سید هاشم، محقق: عزه الله مولائی همدانی، ۸ ج، انتشارات مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- مروج الذهب: المسعودی، علی بن الحسین، محقق: اسعد داغر، ۴ ج، انتشارات دارالهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل: میرزای نوری، حسین بن محمد تقی، تحقیق: مؤسسه آل‌البيت عليهم السلام، ۲۸ ج، انتشارات آل‌البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه. ق، قم - ایران.
- المستدرک علی الصحیحین: الحاكم النيسابوري، أبو عبدالله، محقق: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، ۴ ج، انتشارات دارالمعرفة، بيروت - لبنان.
- المسترشد فی امامة علی بن ابی طالب علیه السلام: طبری آملی کبیر، محمد بن جدید بن رستم، ۱ ج، محقق: احمد محمودی، انتشارات کوشانپور، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، قم - ایران.
- مسند أحمد: أحمد بن حنبل، ۶ ج، انتشارات دار صادر، بيروت - لبنان.
- مشارك أنوار اليقين فی أسرار أمير المؤمنين عليه السلام: حافظ برسی، رجب بن محمد، محقق: علی عاشور، انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه. ق، بيروت - لبنان.
- مشكاة الأنوار فی غرر الأخبار: طبرسی، علی بن حسن، ۱ ج، انتشارات مكتبة الحيدريه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه. ق، نجف اشرف - عراق.
- موسوعة الامام الحسين عليه السلام: گروهی از نویسندگان، ۲۴ ج، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ه. ش، تهران - ایران.

- مصادفة الإخوان: شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، محقق: سيد علي الخراساني الكاظمي، ج١، انتشارات مكتبة الامام صاحب الزمان العامة، چاپ اول، ١٤٠٢ هـ. ق، الكاظميه - عراق.
- مصباح الشريعة: امام صادق عليه السلام، ج١، انتشارات اعلمي، چاپ اول، ١٤٠٠ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مصباح المتعبد و سلاح المتعبد: شيخ طوسي، محمد بن الحسن، ج١، انتشارات مؤسسة فقه الشيعة، چاپ اول، ١٤١١ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- المصنّف: الكوفي، محمد بن أبي شيبة، محقق: سعيد اللحام، ج٨، انتشارات دارالفكر، چاپ اول، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مطراح الأنظار: شيخ انصاري، مرتضى (شيخ أعظم)، محقق: ابوالقاسم كلانتری، ج٤، انتشارات مجمع الفكر الاسلامي، چاپ دوّم، ١٣٨٣ هـ. ش، قم - ايران.
- مطلع انوار: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، مقدمه و تعليقه: سيد محمد محسن حسيني طهراني، ج١٤، انتشارات مكتب وحي، چاپ اول، ١٤٣١ هـ. ق، طهران - ايران.
- معادشناسي: علامه آية الله حسيني طهراني، حاج سيد محمد حسين، ج١٠، انتشارات نور ملكوت قرآن، چاپ يازدهم، ١٤٢٧ هـ. ق، مشهد مقدّس - ايران.
- معالي السبطين في أحوال الحسن و الحسين عليهما السلام: الحائري، محمد مهدي، ج١، انتشارات صبح الصادق، چاپ اول، ١٤٢٥ هـ. ق، قم - ايران.
- معاني الأخبار: شيخ صدوق، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، محقق: علي اكبر غفاري، ج١، انتشارات جامعه مدرّسين حوزه علميه قم، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ. ق، قم - ايران.
- معرفة السنن و الآثار: البيهقي، احمد بن الحسين، محقق: سيد حسن كسروي، ج٧، انتشارات دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
- المغازي: الواقدي، محمد بن عمر، محقق: مارسدن جونز، ج٣، انتشارات مؤسسة الأعلمي، چاپ سوم، ١٤٠٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مفاهيم القرآن: سبحاني، جعفر، ج١٠، انتشارات مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، چاپ سوّم، ١٤٢١ هـ. ق، قم - ايران.
- مقاتل الطالبين: الاصفهاني، ابوالفرج، محقق: سيد احمد صقر، ج١، انتشارات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، چاپ سوّم، ١٤١٩ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- مقتل الحسين عليه السلام: الخوارزمي، موفق بن أحمد، محقق: محمد سماوي، ج٢، انتشارات أنوار الهدى، چاپ دوّم، ١٤٢٣ هـ. ق، قم - ايران.
- مقتل الحسين عليه السلام: مقررّم، عبدالرزاق، ج١، انتشارات موسسه الخراسان للمطبوعات، ١٤٢٦ هـ. ق، بيروت - لبنان.

- المقنع:** شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، ج ۱، انتشارات مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه. ق، قم - ایران.
- المقنعة:** شیخ مفید، محمد بن محمد، ج ۱، انتشارات کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- مکارم الأخلاق:** طبرسی، حسن بن فضل، ج ۱، انتشارات شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ه. ق، قم - ایران.
- الملل و النحل:** الشهرستانی، محمد بن عبدالکریم، محقق: محمد بن فتح الله بدران، ج ۲، انتشارات الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ ه. ش، قم - ایران.
- من لا يحضره الفقيه:** شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، محقق: علی اکبر غفاری، ج ۴، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه. ق، قم - ایران.
- مناقب آل أبي طالب عليهم السلام:** ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ج ۴، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه. ق، قم - ایران.
- المنتخب:** الطریحی النجفی، فخرالدین، محقق: نضال علی، ج ۱، انتشارات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۴ ه. ق، بیروت - لبنان.
- المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک:** ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی، محققین: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ ج ۱۹، انتشارات دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه. ق، بیروت - لبنان.
- منتهی الآمال:** قمی، شیخ عباس، محقق: ناصر باقری بیدهندی، ج ۳، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۷۹ ه. ش، قم - ایران.
- منطق الطیر:** عطار نیشابوری، فریدالدین، ج ۱، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۸۵ ه. ش، تهران - ایران.
- مهر تابناک:** علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، مقدمه و تعلیقات: آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه. ق، طهران - ایران.
- مهر تابان:** علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد حسین، ج ۱، انتشارات علامه طباطبائی، چاپ پنجم، ۱۴۲۳ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- مهر فروزان** (نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه -): آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمد محسن، ج ۱، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۴ ه. ق، طهران - ایران.
- موسوعة الامام الحسين عليه السلام:** گروهی از نویسندگان، ج ۲۴، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش، تهران - ایران.

- الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء سلام الله عليها: انصارى زنجانى خوئينى، اسماعيل، ۲۵ ج، انتشارات دليل ما، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ. ق، قم - ايران.
- موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام: شريفى، محمود، ۱ ج، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳ هـ. ش، قم - ايران.
- موسوعة كربلا: بيضون، لبيب، ۲ ج، انتشارات مؤسسة الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۷ هـ. ق، بيروت - لبنان.
- الميزان فى تفسير القرآن: علامه طباطبائى، حاج سيد محمدحسين، ۲۰ ج، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ايران.
- ناسخ التواريخ در احوالات حضرت سيد الشهداء عليه السلام: سپهر، ميرزا محمدتقى، ۳ ج، انتشارات اسلاميه، چاپ سوم، ۱۳۶۸ هـ. ش، طهران - ايران.
- نبرد برلين: هيملر، هنريش.
- نبوة فى الفكر الاستشراقى: شايب، خضر.
- نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: حلوانى، حسين بن محمد، محقق: مدرسه امام مهدى عليه السلام، ۱ ج، انتشارات مدرسة امام مهدى عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ. ق، قم - ايران.
- النصّ و الاجتهاد: شرف الدين الموسوى، السيد عبدالحسين، محقق: أبو مجتبى، ۱ ج، انتشارات أبو مجتبى، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ. ق، قم - ايران.
- نفس الرحمن فى فضائل سلمان: محدث نورى، ميرزا حسين، محقق: جواد قیومی، ۱ ج، انتشارات مؤسسة الأفاق، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ. ق، طهران - ايران.
- نفس المهموم فى مصيبة سيدنا الحسين المظلوم عليه السلام: محدث قمى، شيخ عباس، ۱ ج، انتشارات المكتبة الحيدرية، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ. ق، نجف اشرف - عراق.
- نگرشى بر مقاله قبض و بسط تئوريك شريعت: علامه آية الله حسينى طهرانى، حاج سيد محمدحسين، ۱ ج، انتشارات علامه طباطبائى، چاپ دوم، ۱۴۲۷ هـ. ق، مشهد مقدس - ايران.
- نهاية الافكار (تقرير ابحاث الشيخ آغا ضياء الدين العراقى): البروجردى، محمدتقى، ۴ ج، انتشارات النشر الإسلامى، ۱۴۰۵ هـ. ق، قم - ايران.
- نهاية الحكمة: علامه آية الله طباطبائى، حاج سيد محمدحسين، محقق: عباس على زارعى سبزواری، ۱ ج، انتشارات مؤسسة النشر الإسلامى، چاپ چهاردهم، ۱۴۱۷ هـ. ق، قم - ايران.
- نهج الحقّ و كشف الصدق: علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر، ۱ ج، انتشارات دارالكتاب اللبنانى، چاپ اول، ۱۹۸۲ م، بيروت - لبنان.
- نهج الفصاحة: پاينده، ابوالقاسم، ۱ ج، انتشارات دنيای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ هـ. ش، تهران - ايران.

- النوادر: راوندی کاشانی، محقق: احمد صادقی اردستانی، ج ۱، انتشارات دارالکتاب، چاپ اول، قم - ایران.
- نور ملکوت قرآن: علامه آیه الله حسینی طهرانی، سید محمدحسین، ج ۴، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، ۱۴۲۷ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- نوروز در جاهلیت و اسلام: آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدمحسن، انتشارات مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۳۵ ه. ق، طهران - ایران.
- الهدایة الكبرى: خصیبی، حسین بن حمدان، ج ۱، انتشارات البلاغ، ۱۴۱۹ ه. ق، بیروت - لبنان.
- الوافی: فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، ج ۲۶، انتشارات کتابخانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۶ ه. ق، اصفهان - ایران.
- وسائل الشیعة: شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ج ۳۰، انتشارات مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه. ق، قم - ایران.
- الوضاعون و أحادیثهم الموضوعة: علامه امینی، عبدالحسین، محقق: سید رامی یوزبکی، ج ۱، انتشارات مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۲۰ ه. ق.
- وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۱، چاپ اول، مشهد مقدس - ایران.
- الوقایع و الحوادث: ملبوبی، محمدباقر، ج ۶، انتشارات دارالعلم، چاپ چهارم، ۱۳۶۹ ه. ش، قم - ایران.
- وقعة الطّف: ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، محقق: محمدهادی یوسفی غروی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۷ ه. ق، قم - ایران.
- وقعة صفین: نصر بن مزاحم، محقق: عبدالسلام محمد هارون، ج ۱، انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه. ق، قم - ایران.
- ولایت فقیه در حکومت اسلام: علامه آیه الله حسینی طهرانی، حاج سید محمدحسین، ج ۴، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، ۱۴۲۸ ه. ق، مشهد مقدس - ایران.
- ینابیع المودة لذوی القربى: القندوزی، سلیمان بن ابراهیم، محقق: سید علی جمال اشرف الحسینی، ج ۴، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۲۲ ه. ق، قم - ایران.

آثار منتشره





# بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## دوره علوم و مبانی اسلام شیعی

آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:

رسالة طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان  
اربعین در فرهنگ شیعه  
اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام  
حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک إلى الله  
اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً  
مقدمه و تعلیقات بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة عیناً و تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره  
مقدمه و تعلیقات بر «انوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره  
افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی  
مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مَهْدَب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة  
مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله سره  
مقدمه و تصحیح آیین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة  
حیات جاوید: شرحی بر وصیت نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام در حاضریین  
گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة  
مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیة

مقدمه و تعلیقات بر **سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح** از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج  
سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله نفسه الزّکیة

**عنوان بصری**

**مهر تابناک**

مقدمه و ترجمه و تعلیقات بر «**اجتهاد و تقلید**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد  
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

**نوروز در جاهلیت و اسلام** تحقیقی پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام  
مقدمه و تصحیح «**سالک آگاه**: بیاناتی پیرامون پیرامون علم و علماء» از حضرت علامه آیه الله  
العظمیٰ حاج سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

**نفحات انس**: انسان کامل در فرهنگ شیعه

**فقاہت در تشیع** نگرشی در مبانی اجتهاد و شرایط افتاء

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای افتتاح**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد  
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**شرح فقراتی از دعای ابوحمزہ ثمالی**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج  
سیّد محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**مبانی تشیع**: اباحت اعتقادی» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد  
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

مقدمه و تصحیح «**مناقب اهل بیت علیهم السّلام**» از حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سیّد  
محمدحسین حسینی طهرانی، قدّس الله سرّه

**آموزه های معرفت**: شرح دعای ابوحمزہ ثمالی

**سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم**

**رساله عمره مفرده**: بحثی فقهی در عدم رجحان تکرار عمره مفرده

## ۱. تفسیر (قرآن - حدیث)

**انوار الملکوت**: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «انوار الملکوت» می باشد که توسط  
مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری  
قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جُنگ های خود ثبت نموده بودند. این  
دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

**تفسیر آیه نور:** این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی و اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه‌ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

**شرح فقراتی از دعای افتتاح:** کتاب حاضر، حاصل ده جلسه برجای مانده از فرمایشات حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - در شرح دعای شریف افتتاح است، که در شب‌های ماه مبارک رمضان در جمع رفقا و شاگردان سلوکی خویش، به شرح و تبیین اسرار و نکات عرفانی و توحیدی این دعای عالیة المضامین پرداخته بودند.

**شرح فقراتی از دعای ابو حمزه ثمالی:** این کتاب شرح و ترجمه‌ای است شیوا و دلنشین با محتوای عرفانی - اخلاقی پیرامون دعای شریف ابو حمزه ثمالی، که حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در شب‌های ماه مبارک رمضان در مسجد قائم ایراد فرموده بودند، که پس از تصحیح و تحقیق، در دو مجلد تبویب گردیده است.

**حیات جاوید:** این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت‌نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه‌ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

**عنوان بصری:** این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی‌هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - طی سالیان متمادی برای اعزّه و أحبّه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید بیان فرمودند، که شرح مبسوط آن تحت عنوان *اسرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

**آموزه‌های معرفت:** این اثر شرح دعای عظیم الشان ابو حمزه ثمالی می باشد که مؤلف محترم طی سالیان متمادی برای طالبین معرفت ایراد فرموده‌اند و در آن به شرح و تفسیر مضامین عرش بنیان دعا و تشریح موانع سیر و تبیین وضعیّت و اوصاف بندگان و کیفیّت ربط بین خلائق و پروردگار در مقام عبودیت پرداخته‌اند.

## ۲. اخلاق

**آیین رستگاری:** این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن

حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

**سالک آگاه:** این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می باشد که در مناسبت‌های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده‌اند، که به همراه مقدمه و تعلیقات و تصحیحات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - به زیور طبع آراسته گردیده است.

### ۳. فلسفه و عرفان و کلام

**اسرار ملکوت:** این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است، که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**حریم قدس:** مقاله‌ای در سیر و سلوک اِلی الله است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لبّ اللباب در سیر و سلوک اُولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سرّه - نگارش یافته است.

این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**افق وحی:** این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه‌برانگیز و حتّی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخ‌ها نموده‌اند.

**سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح:** این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است که به جهت تبیین و توضیح بیشتر حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی نموده‌اند.

**گلشن اسرار:** این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

**مبانی تشیع:** این اثر حاصل هشت مجلس از بیانات حضرت علامه آیه الله حاج سید

محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مباحث اعتقادی تشیع می باشد که طی آن برخی از مباحث کلامی مانند جبر و اختیار و خیر و شرّ و... از منظر عارفان الهی بیان گردیده است.

#### ۴. فقه و اصول

**رسالة طهارت انسان:** این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده اند. این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**اجماع:** این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقهت و اجتهاد، که بدون داشتن اصل و ریشه ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

**صلاة الجمعة:** این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله العجوة سید محمود شاهرودی می باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

**ترجمة صلاة الجمعة:** این کتاب توسط مجمع تحقیق مکتب وحی، تحت إشراف معلق محترم منتشر شده است.

**رسالة اجتهاد و تقلید:** این کتاب حاوی تقریر بحثها و درسهای مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف، به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه های تحقیق، متحیرکننده است. معلق محترم با ترجمه، توضیح و تعلیقاتی بر اتقان این اثر افزوده اند.

این کتاب با عنوان *الدر النضید فی الاجتهاد و التقلید* به عربی نیز منتشر شده است.

**نوروز در جاهلیت و اسلام:** این اثر تحقیقی است پیرامون نوروز و آداب آن در قبل و بعد از اسلام، که مؤلف محترم از منظر عقل و شرع و بر اساس مبانی و مطالب والد بزگوارشان، به تحلیلی شیوا و جامع درباره نوروز و بدعت های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته اند.

**رسالة عمره مفرده:** این رساله درباره عدم مشروعیت تکرار عمره مفرده در کمتر از یک ماه می باشد، که حاصل بیانات مؤلف محترم در درس خارج فقه بوده است.

## ۵. تاریخی و اجتماعی

**أربعین در فرهنگ شیعه:** در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده است که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهدا علیه السلام است.

این اثر به زبان عربی نیز ترجمه و منتشر شده است.

**مناقب اهل بیت علیهم السلام:** این اثر شامل ۷ مجلس از بیانات گهربار حضرت آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - در باب مناقب اهل بیت، به خصوص امیرالمؤمنین و امام هادی علیهم السلام است که طی آن شمه‌ای از تاریخ و خصوصیات آن حضرات بیان شده است.

**سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم:** این اثر حاصل مجالس مؤلف محترم در بیان تاریخ اسلام با رویکرد تحلیل و بررسی تاریخ پیامبر اکرم و تأثیر آن بر نگرش انسان به معارف شریعت می‌باشد، که در زمان حیات والد معظمشان، حضرت علامه آیه الله حاج سیدمحمدحسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - ایراد شده و در سه مجلد تبویب گردیده است.

## ۶. یادنامه و تذکره

**مهر فروزان:** این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است.

این کتاب با عنوان الشمس المنيرة به عربی نیز ترجمه شده است.

**مهر تابناک:** مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت‌های مختلف از شمه‌ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیة - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده‌اند، که این مطالب ارزنده در مجموعه‌ای جمع‌آوری و در اختیار مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گرفته است.

**نفحات انس:** این نوشتار بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - در تبیین شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حداد - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد، که به طرح دقیق آموزه‌های اصیل عرفانی، به خصوص بحث انسان کامل و حجیت سیره و فعل ولی مطلق الهی و ملازمت روحی و معیت او با ائمه اطهار علیهم السلام می‌پردازد.

## ۷. دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

**مطلع انوار:** این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - حفظه الله - طبع گردیده است.

أهمّ مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:

**جلد اوّل:** مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

**جلد دوّم:** مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

**جلد سوّم:** ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علما و شخصیت‌های تأثیرگذار.

**جلد چهارم:** عبادات و ادعیه و اخلاق.

**جلد پنجم:** ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

**جلد ششم:** اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

**جلد هفتم:** ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

**جلد هشتم:** ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

**جلد نهم:** ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

**جلد دهم:** یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

**جلد یازدهم:** ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

**جلد دوازدهم و سیزدهم:** خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

**جلد چهاردهم:** فهارس عامه این موسوعه (آیات، روایات، اشعار، اعلام و...).

## نرم افزار

**آوای ملکوت:** این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیة - و حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - را شامل می‌شود.

**کیمیای سعادت:** این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمیٰ حاج سید محمدحسین حسینی - رضوان الله علیه - و مجموعه تألیفات حضرت آیه الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - می‌باشد.